

## کشتار ۶۷ در زندان ها

زخمی در اعماق جامعه ما

گزارشی از کشتار زندانیان سیاسی  
در تابستان ۱۳۷۶  
از زبان یکی از شاهدان عینی

اعترافات منتظری

صفحه ۱۱ تا ۱۸

## نگاهی به وضع اشتغال زنان در ایران

صفحه ۹

ناهد

## آقای حجاریان

توجیه گری هم حدی دارد

صفحه ۲۳

محمد اعظمی

کسی به فکر ما نیست

صفحه ۲۵

## کنفرانس سران ۸ کشور

صفحه ۲۷

## جدال بر سر منابع نفتی

\* چند هفته ای است که باری دیگر، بحث و جدل میان حکومتیان درباره قرارداد های نفتی و دزدیها و غارتگریها در این زمینه، بالا گرفته و به تریبونها و روزنامه های دستجات رقیب نیز کشیده شده است. لکن اکنون دیگر روشن است که دعوا فقط بر سر تقسیم و تصاحب درآمدهای حاصل از صدور نفت خام نیست، بلکه کشمکش در مورد تملک و کنترل منابع و ذخایر نفتی کشور نیز از مدتها پیش شروع شده است.

بالاگرفتن منازعات اخیر در زمینه نفت، البته، از مسایل و انگیزه های مقطعی جناح های متخاصم نیز برمی خیزد. مثلاً پیروزی مجدد محمد خاتمی در انتخابات ۱۸ خرداد و مطرح شدن مسئله تغییر و ترمیم کابینه، و از جمله تعیین پست کلیدی مانند وزارت نفت، در تشدید تهاجمات تبلیغاتی وابستگان جناح خاتمی علیه اصلاح طلبان حکومتی، و بویژه علیه بهزاد نبوی، یکی از کاندیداهای تصاحب مسند وزارت نفت، مسلماً بی تأثیر نبوده است.

صفحه ۸

## بحران حکومتی و ناکجا آباد



## “ مردم سالاری دینی ”

روز پنجشنبه ۱۱ مردادماه سید علی خامنه ای ، ولی فقیه ، طی مراسمی با تنفیذ حکم ریاست جمهوری ، محمد خاتمی را به سمت ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب کرد . محمد خاتمی نیز پس از تنفیذ حکم ریاست جمهوری خود طی سخنانی اعلام کرد که : “ بر طبق قانون اساسی رئیس جمهور در درجه اول در برابر رهبری که محور نظام در راس همه قوای آن و آهنگ بخش حرکت نظام است ، مسئولیت دارد . “ و سپس در درجه دوم در مقابل مجلس و در مرتبه سوم در مقابل مردم مسئول است .

هنوز امضاء خامنه ای پای حکم تنفیذ رئیس جمهور خشک نشده بود که در پی انتخاب نشدن دوتن از حقوق دانان شورای نگهبان در جلسات روز شنبه مجلس شورای اسلامی ، ، خامنه ای طی نامه ای به کروی بی در روز ۱۳ مرداد ، برگزاری مراسم تحلیف رئیس جمهور در روز ۱۴ مرداد را متوقف و آن را به بعد موکول کرد . بر طبق قانون اساسی رئیس جمهور باید در مجلس شورای اسلامی با حضور رئیس قوه قضائیه و اعضاء شورای نگهبان و نمایندگان مجلس سوگند یاد کند . عدم اجرای این مراسم آغاز کار رئیس جمهور را به تاخیر انداخته و به همین نسبت معرفی کابینه جدید دولت را با تاخیر مواجه می سازد .

بقیه در صفحه ۲

## مجلس رژیم از پیگیری خواسته های کارگران

صفحه ۳

طفره می رود

معمای ناگشوده “ قتل های عنکبوتی ”

صفحه ۴

تبرئه “ لباس شخصی ها ” و مجازات دانشجویان

صفحه ۷

## ماجرای یک عکس تاریخی

صفحه ۲۰



## بحران حکومتی و

## ناکجا آباد "مردم سالاری دینی"

بحران کنونی در حاکمیت یک بار دیگر نشان می دهد که تا چه حد ساختار جمهوری اسلامی از دموکراسی و حاکمیت مردم به دور است. در این نظام انتخابات فاقد ارزش حقوقی است و در بهترین حالت ارزش مشورتی دارد. به لحاظ حقوقی و قانونی رئیس جمهور زمانی می تواند پست خود را اشغال کند که ولی فقیه وی را به این سمت منصوب کند و مراسم تحلیف در مقابل شورای نگهبان برگزار گردد. این در شرائطی است که خود انتخابات نیز به غایت غیر دموکراتیک برگزار می شود و خود حکومت تعیین می کند که مردم به چه کسی می توانند رای دهند.

شاید بتوان گفته های مصباح یزدی را واقعی ترین تفسیر قانون اساسی غیر مردمی ارزیابی کرد. مصباح یزدی در روز ۹ مرداد در یک جلسه سخنرانی گفت که خمینی در همه احکامی که به روسای جمهور می داد، می گفت "من شما را منصوب می کنم". به نظر مصباح یزدی رئیس جمهور منتخب مردم اگر از طرف ولی فقیه منصوب نشود "طاغوت" است.

در چنین چارچوبی، رئیس جمهوری که منصوب ولی فقیه باشد، خود را قبل از همه پاسخگوی ولی خود خواهد دانست و لئو اینکه ۲۶ میلیون رای مردم را نیز پشت سر خود داشته باشد. خاتمی نیز از این قانون مستثنی نیست.

خاتمی خود را سپس پاسخگوی مجلس می داند و می گوید که مجلس نماد مظهر حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش است و حق قانون گذاری در کشور را دارد. مجلسی که وی آن را مظهر اراده مردم می نامد تنها از کاندیداهای جناح های حکومت و "خودی ها" تشکیل شده است. اکثریت مردم امکان رای دادن به کاندیداهای واقعی خود را نمی یابند. در ثانی همین مجلس نیز در عمل قادر به قانون گذاری نیست و جناح خامنه ای با کنترل شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت کار این مجلس را مختل کرده است. در آخرین اقدام خامنه ای با ارسال نامه ای اختیار تعیین دو عضو حقوق دان شورای نگهبان را از مجلس گرفته و از شورای مصلحت نظام در خواست کرد تا با تشکیل جلسه فوق العاده در این مورد نظر مشورتی خود را برای تصمیم گیری رهبری اعلام کند. مجلس تشخیص مصلحت نیز نظر داد که در این شرائط مجلس مجددا دربار همان کاندیداهای قبلی رای

گیری کند و چنانچه هیچ کاندیدائی رای اکثریت نیاورد، با رای نسبی دو نفر اول انتخاب شوند. خامنه ای این نظر مجمع تشخیص مصلحت را پذیرفت و بدین ترتیب در یک نمایش انتخاباتی دوتن از کاندیداهای قوه قضائیه با رای نمایندگان جناح خامنه ای به عضویت شورا انتخاب شدند. این واقعه جایگاه ضعیف مجلس شورای اسلامی را در ساختار حکومت نشان می دهد.

خاتمی تنها در مقام سوم است که خود را پاسخگوی مردم می داند. در این مورد هم کارنامه چهار سال گذشته وی چنان ضعیف است که امیدی برای چهارسال آینده باقی نگذاشته است. در چهار سال گذشته بارها از مشکلات و محدودیت ها صحبت کرد بدون آنکه بگوید این مشکلات و محدودیت ها چیست. هرگز یک بار از عملکرد دولت به مردم گزارشی کامل و شفاف ارائه نکرد. ولی بارها در خلوت با خامنه ای جلسه گذاشت و کوشید تا در پشت پرده به رفق و فتن امور به پردازد.

در شرائط بحران سیاسی - اقتصادی عظیمی که جامعه ما را فراگرفته است تناقضات قانون اساسی و ساختار سیاسی حاکم با یک حکومت دموکراتیک متکی بر اراده مردم خود را هر روز بیشتر به نمایش می گذارد. جناح های حکومت خود را پاسدار قانون اساسی می دانند. یکی از این قانون حکومت مطلقه فقیه را استخراج می کند و نقش مردم را در حد سربازان بی چون چرای لشکر اسلام می شناسد. دیگری حکومت را با ولی فقیه معتدل تعریف میکند و نقش مردم را در حد مشورتی قبول دارد. خامنه ای "مردم سالاری دینی" را بالاترین نوع مردم سالاری می شناسد و تجلی آن را در قانون اساسی و احکام ولایت مطلقه فقیه می داند. خاتمی رای مردم و تنفیذ رهبری را نماد استقرار "مردم سالاری دینی" می شناسد که به برکت انقلاب اسلامی و قانون اساسی تحقق یافته است. و در نهایت این اراده مردم است که در این "مردم سالاری دینی" کوچکترین ارزشی ندارد. ولی فقیه منصوب می کند و ارگان های منتخب، برای مردم تصمیم می گیرند و تنها در مقابل رهبر و نه مردم پاسخگو هستند.

بحران موجود سیمای دهشتناکی از جامعه امروز ما را ترسیم می کند. دادگاه های بلخ جمهوری اسلامی به جان مردم افتاده و دستگیری و حبس مخالفان از حاشیه حکومت گرفته تا هر صدای ناراضی در کوچه و بازار را شامل می شود. کارگران ماه ها است حقوق دریافت نکرده اند و اعتراضات آنها با گلوله پاسخ داده می شود. بیکاری بیداد می کند. میلیون ها جوان در آستانه ورود به بازار کار هستند بدون آنکه روزنه امیدی برای

یافتن کار و سامان دادن یک زندگی حداقل وجود داشته باشد. اعتیاد و فحشا چنان فراگیر شده است که دیگر به یک امر عادی تبدیل شده و کسی خود را نیاز به چاره جوئی در این باره نمی بیند. گرانی بیداد می کند. موج مهاجرت به خارج مجددا از سر گرفته شده است. فساد تمام ارکان جامعه را در برگرفته. دزدی و ارتشاء در دستگاه های دولتی به امر عادی تبدیل شده است. و و این آن جامعه "مردم سالار دینی" است که خاتمی آن را متحقق می داند. جامعه مردم سالار دینی که کوچکترین صدای اعتراض بلافاصله با زندان و شکنجه و نوار ویدئویی و اعتراف گیری های دروغین پاسخ داده می شود.

تا زمانی که این حکومت بر اساس این قانون اساسی ادامه یابد، سخن از مردم سالاری یک عوام فریبی بزرگ است. مردم سالاری سنجیتی با انتصاب کردن ندارد. اراده مردم تنها زمانی می تواند تحقق یابد که مردم بتوانند مستقیماً مسئولین را انتخاب کنند، کارنامه آنها را بررسی کند و هر زمان که لازم تشخیص دادند فرد نالایق و ناکار را عوض کنند. مردم سالاری زمانی متحقق می شود که مسئولین خود را در مقابل مردم پاسخگو ببینند و بدانند که بقای آنها در سمت خود بستگی به رسیدگی به خواسته های مردم و جلب رضایت آنها دارد. مردم سالاری وقتی است که به تلفیق دین و دولت پایان داده شود و جدائی دین و دولت عملاً پذیرفته و جاری شود. مردم سالاری زمانی امکان دارد که مطبوعات آزاد باشند و حق بیان و نشر آزاد عقیده تضمین شده باشد. که در سایه آزادی بیان به توان از تمام مسئولین حکومتی از بالاترین مقام تا پائین ترین آنها انتقاد کرد و کارنامه آنها با علنیت کامل در معرض قضاوت مردم قرار گیرد.

بدون آزادی بیان و اندیشه، بدون آزادی مطبوعات، بدون حذف تمامی ارگان های انتصابی، بدون نظارت مستقیم و بدون واسطه مردم بر ارگان های دولتی، بدون حق انتخاب شدن و انتخاب کردن آزاد برای تمامی مردم ایران فارغ از جنس و رنگ و مذهب و فکر شان، صحبت کردن از مردم سالاری به هر شکل و رنگی که می خواهد باشد، دروغ بزرگی بیش نیست.

اولین گام موثر در راه استقرار مردم سالاری در ایران تغییر قانون اساسی است. با این قانون اساسی هر رفتاری، اگر چه بجای خود مهم و با ارزش است، در نهایت محدود و کم اثر بوده و تامین کننده خواست مردم نخواهد بود. تلاش برای تغییر این قانون اساسی یکی از عرصه های مهم مبارزه مردم در حال حاضر است.

# سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

## مجلس رژیم از پیگیری خواسته های کارگران طفره می رود

روز ۲۴ تیر ماه کارگران کارخانهای جامکو و کفش شادان پور مشترکا در مقابل مجلس شورای اسلامی تجمع کرده، خواستار رسیدگی نمایندگان به مشکلات معیشتی خود شدند. کارگران خواستار دریافت حقوق معوقه خود بودند. این اولین بار نیست که کارگران کارخانه های ایران در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و مزایای خود دست به تظاهرات و اقدامات اعتراضی میزنند.

اکنون سال ها است که در اثر بی برنامهگی، سوء مدیریت و فساد حاکم بر سیستم، فعالیت های تولید کشور دستخوش بحران دائمی است. دلائل این بحران متعدد است:

- غالب واحد های تولیدی در اثر مدیریت های نالایق و فساد کلان سیستم اداری، بیست سال پس از انقلاب با مشکلات متعدد تکنیکی و مالی روبرو هستند.

- سرمایه گذاری های لازم برای بازسازی ماشین آلات و دستگاه ها و تامین دستگاه های مدرن و در یک کلام به روز در آوردن صنعت همگام با پیشرفت تکنولوژی بسیار کم و ناکافی بوده است. که نمونه بارز آن، وضعیت امروز صنایع نساجی (بزرگترین بخش صنعتی به لحاظ تامین اشتغال) است.
- باز بودن دست تجار بازار و دلالت در واردات و ورود بی حساب و کتاب اجناس خارجی، چه به شکل قانونی و چه به صورت قاچاق، امکان رقابت صنایع داخلی را ضعیف کرده است

- خصوصی سازی واحد های صنعتی، نابسامانی و تعطیلی بسیاری از این واحدها و اخراج و یا عدم پرداخت حقوق و دستمزد کارگران آنها را شدت بخشیده است.

- بحران سیاسی حاکم و بی برنامهگی دولت در گسترش صنایع و ایجاد اشتغال، سرمایه گذاری در بخش صنعت راعملا متوقف کرده بحران تولید بطور مستقیم فشار خود را بر جامعه و در اولین قدم بر کارگران وارد می کند. کارفرمایان از این شرایط بحرانی سوء استفاده کامل می کنند. تعویق یا عدم پرداخت دستمزد ها و اخراج های وسیع به امور روزمره ای در کارخانه ها تبدیل شده است. کارفرمایان به بهانه های مختلف و از جمله کاهش فروش تولیدات، کاهش سود کارخانه، اشباع بازار از اجناس خارجی مشابه و دیگر توجیحات از پرداخت دستمزد ها خودداری می کنند. با این سیاست

سرمایه داران و کارفرمایان دو هدف را دنبال می کنند:

- با عدم پرداخت دستمزد و فشار به کلرگران آنها را وادار به پذیرش شرایط خود می کنند و یا در نهایت کارگران قدیمی را اخراج کرده و با توجه به لشکر عظیم بیکاری در ایران، کارگران جدید با قراردادهای موقت و دستمزد های بسیار پایین استخدام می کنند. از سوی دیگر با بحرانی نشان دادن اوضاع کارخانه از پرداخت مالیات ها و سهم کارفرما به صندوق های بیمه خودداری کرده و این مبالغ را به جیب خود سرانبر می کنند.

- با عدم تامین مواد اولیه و سرمایه لازم برای گردش کار کارخانه و عدم پرداخت دستمزد کارگران، کارخانه را به تعطیلی کشانده و پس از اخراج کارگران بدون پرداخت حقوق و مزایا و غرامت اخراج، با فروش اموال و بویژه زمین و فروشگاه های کارخانه، سود کلانی به دست می آورند.

- به تعطیلی کشاندن کارخانه ها و فروش اموال کارخانه در چند سال گذشته با توجه به سیاست دولت در واگذاری صنایع دولتی به بخش خصوصی افزایش یافته است. در این چند سال بسیاری از کارخانجات وابسته به بنیاد ها و دولت ظاهرا به دلیل عدم کارآئی مدیریت دولتی و برای جلب سرمایه های خصوصی به سرمایه داران فروخته شده اند. اما در عمل غالب این واحد های صنعتی به "آقازاده ها" با قیمت های بسیار ارزان واگذار شده است و اینان نیز بلافاصله با به تعطیلی کشاندن کارخانه و اخراج کارگران، اموال کارخانه را به فروش رسانده و سود سرشاری را به چنگ آورند.

- دولت خاتمی نیز در این چهار سال عمدتاً با سکوت از کنار مسئله عبور کرده و عملاً تداوم این مسئله را موجب شده است. در این مدت نه طرح و لایحه ای در دفاع از کارگران و حمایت از آنها به مجلس ارائه کرده، نه فروش کارخانه ها به سرمایه داران خصوصی را مانع شده یا حداقل تحت کنترل گرفته است و نه بویژه در زمینه بیکاری اقدام جدی کرده است. اصلاح طلبان حکومتی مسائل کارگری و بحران کنونی تولید در ایران را مسئله مهمی نمیدانند و مشکلات کارگران را در چارچوب روابط کارگر و کارفرما ارزیابی کرده و وزارت کار را در نهایت مسئول رسیدگی به این امر می دانند. واکنش مجلس و بویژه شکوری راد عضو هیئت رئیسه مجلس در مقابل تجمع کارگران جامکو و کفش شادان پور در مقابل مجلس بخوبی بیانگر درجه اهمیت مسائل کارگری برای اصلاح طلبان است. شکوری راد در پاسخ روزنامه نگاران در مورد تجمعات کارگری در مقابل مجلس گفت: "مجلس نمی تواند مشکلات کارگران را حل کند. مجلس خانه ملت است و اگر آنها

بخواهند در مقابل مجلس تجمع کنند حرفی نیست ولی بهترین راه این است که پیگیری های جدی تری رادر محل و دستگاه اصلی دنبال کنند."

شکوری راد نمی گوید اقدامات جدی تری که کارگران می توانند بکنند چیست و به چه مرجعی باید رجوع کنند. ولی یقیناً بخوبی می داند که کارگران قبل از تجمع در مقابل مجلس بارها به اداره کار و سازمان های مربوطه مراجعه کرده اند. ناامید از این ارگان ها دولتی که هیچ قدمی برای حل مشکلات آنها بر نمی دارند، به مقابل مجلس آمده اند تا صدای اعتراض خود را به گوش به اصطلاح نمایندگان برسانند. در ثانی مشکلات کارگران جامکو و کفش شادان محدود به این دو کارخانه نیست و مسئله ای است گریبانگیر اغلب کارخانجات ایران اعم از بخش خصوصی و دولتی. وظیفه نمایندگان رسیدگی به مشکلات مردم و وضع قوانین برای حل این مشکلات است.

با شروع کار مجلس ششم، نمایندگان جناح اصلاح طلب لایحه ای برای لغو قانون مصوب مجلس قبلی در مورد مطبوعات را تهیه کردند که نهایتاً با دخالت خامنه ای بی تاثیر شد. ولی کوچکترین طرح و لایحه و یا حتی صحبتی از اصلاح قانون "لغو شمول کارگاه های زیر پنج نفر از قانون کار" را طرح نکردند.

امروز که ظاهراً مجلس و دولت در کنترل اصلاح طلبان است. چگونه است که اینان نمی توانند لایحه ای در دفاع از حقوق کار، جلوگیری از اخراج های وسیع، حق اعتصاب، تشکیل سندیکاهای کارگری، منع قراردادهای موقت، افزایش حداقل دستمزد و در جهت منافع کارگران ارائه و تصویب کنند؟ اما آنها نه فقط تا کنون از انجام این کار طفره رفته اند، بلکه حتی تحت این عنوان که نباید به "توقعات" دامن زد، مانع از طرح و پیگیری خواسته های ابتدائی کارگران شده اند.

بحران کنونی باعث شده است تا بسیاری از کارگران به ناگزیر دست به اعتراض زده و با تجمع در مقابل کارخانه، در مقابل اداره کار، ریاست جمهوری و یا مجلس خواستار رسیدگی به این وضعیت نابسامان شوند. کارگران به تجربه در می یابند که در سیستم سیاسی موجود هیچ یک از جناح های حکومتی مدافع جدی حقوق آنها نیستند. مراجعات مکرر آنها به مسئولین دولتی تا کنون نتیجه ای نداشته و تنها زمانی موفق می شوند امتیازی بدست آورند که خواسته های خود را با اعتصاب گسترده و تلاش و مبارزه جمعی پیگیری می کنند.

از این رو لزوم تشکل های مستقل کارگری و هماهنگ کردن مبارزات کارگران در حال حاضر برای پیشرفت مبارزات کارگران اهمیت حیاتی دارد.

## معمای ناگشوده "قتلهای عنکبوتی"

اعلام دستگیری فردی به نام "سعید حنائی"، به عنوان متهم "قتلهای عنکبوتی" مشهد، در چهارشنبه شب سوم مردادماه، یعنی حدود یک سال پس از کشف جسد نخستین قربانی این زنجیره جنایات، هرچند ظاهراً به این ماجرای مرموز و دهشتناک پایان می‌بخشد، اما سئوالات و ابهامات زیادی را برجای می‌گذارد. کشف جسد دو زن در تهران، در ۷ و ۸ مرداد، که به همان شیوه قتل‌های عنکبوتی خفه شده‌اند، گر‌های ناگشوده، و یا ناگفته این قضیه را دوچندان می‌سازد. در همین حال، چگونگی برخورد به این مسئله، به عنوان یک معضل بزرگ اجتماعی، به نوبه خود، در ماندگی رژیم حاکم بر جامعه ما را برملا می‌کند. با پیدا شدن جسد "افسانه" سی ساله، زن معتادی که به خودفروشی مبادرت می‌کرد، در کنار جاده‌ای در حومه مشهد، در هفتم مرداد ۱۳۷۹، سلسله قتل‌هایی شروع شد که بعداً عنوان "قتلهای عنکبوتی" به خود گرفت و طی یک سال، برپایه آنچه که تاکنون اعلام شده، هیجده قربانی دیگر گرفت. این زن به وسیله روسری خود خفه گردیده بود و دو گر بر روسری زده شده و جسد نیز در چادر سیاه مقتول پیچیده و در حاشیه راهی رها شده بود. و این "امضا"ی قاتل یا قاتلان بود که در مورد قربانیان بعدی نیز تکرار می‌شد.

قربانیان از میان کسانی بودند که غالباً با عنوان "زنان خیابانی" و یا "زنان کامیونی" نامیده می‌شوند، و در حلیه‌های حاشیه شهر مشهد سکونت دارند و در تقاطع جاده‌ها به انتظار می‌ایستند تا از بین کامیونها و اتومبیل‌های عبوری مشتریانی بیابند و خرج روزانه زندگی رقت‌انگیز و یا هزینه اعتیاد مرگبار خود را تأمین نمایند. همه مقتولان، به واسطه اعتیاد یا بزهکاریهای دیگر، دارای پرونده کیفری در دادگستری جمهوری اسلامی بوده و سابقه زندان داشته‌اند. قربانیان این قتلها، از جمله قشر عظیم قربانیان این نظام و این شرایط ظالمانه، و در واقع، در زمره بدبخت‌ترین و محروم‌ترین آنها بوده‌اند که حتی از "امکانات" گروهی دیگر از زنان که، از سر ناچاری، در خیابانها و اماکن دیگر شهر به خودفروشی مبادرت می‌کنند، برخوردار نبوده‌اند. شهر مشهد، شهر مقدس شیعیان، که در این یک سال صحنه قتل‌های عنکبوتی

بوده، در دوران اخیر، خود با مشکلات و نابسامانیهای فزاینده‌ای روبرو گشته است. رشد شتابان جمعیت و مهاجرت، به گسترش شهرکهای فقیرنشین اطراف این شهر دامن زده است. رکود اقتصادی و خشکسالی سالهای گذشته نیز مزید بر علت شده و مهاجرت روستاییان و توسعه حاشیه‌نشینی را شدت بخشیده است. شهر دو و نیم میلیونی مشهد، که در برخی از ماهها، پذیرای حدود یک میلیون زائر، گردشگر و مسافر نیز هست، نه تنها قادر به بهره‌گیری درست از این امکان و امتیاز ویژه نبوده، بلکه از پاسخگویی به نیازهای اساسی ساکنان خود هم درمانده است. از سوی دیگر، مهاجرت گروه کثیری از مردم جنگ‌زده افغانستان به این شهر و به استان خراسان نیز، به سهم خود، بر مشکلات موجود افزوده است. این منطقه که از قبل هم از جمله گذرگاههای اصلی مواد مخدر بوده، در سایه سیاستهای جمهوری اسلامی، شاهد گسترش بیش از پیش قاچاق و رواج بیسابقه اعتیاد شده است. گشایش مرزها و توسعه مبادلات تجاری با کشورهای آسیای مرکزی، که می‌توانست امتیاز دیگری برای بهبود و رونق فعالیت‌های اقتصادی خراسان باشد، عملاً مشکل‌آفرین شده است. در همین حال، این استان نیز به صورت "تیول" خاندان "واعظ طبسی" و وابستگان آن درآمده است که زیر عنوان "نایب التولیه آستان قدس رضوی" بر مقدرات آن فرمان می‌رانند.

در چنین بازار آشفته‌ای از باندبازی، قاچاق، اعتیاد، فساد و فقر فزاینده، آشکار است که انواع آفات اجتماعی، از جمله فحشاء، رواج و گسترش می‌یابد. از این لحاظ مشهد از سایر شهرهای بزرگ و پرجمعیت مستثنی نیست و، براساس شواهد موجود، هرگاه دامنه این معضل اجتماعی در مشهد بیشتر از شهرهای مشابه نباشد، کمتر از آنها نیست، حتی اگر این واقعیت غیر دینی متعصبین مذهبی را تحریک نماید. این پدیده، نه تنها در حاشیه بلکه در خیابانهای مرکزی شهر نیز آشکارا دیده می‌شود. در اطراف بازار مشهد، برخی از هتلهایی که تابلوها و یا نوشته‌هایی به زبان روسی بر در آنها نصب شده است محل رفت و آمد بعضی از زنان کشورهای آسیای میانه است که به این "حرفه" اشتغال دارند. چند روز پس از

اعلام دستگیری متهم قتل‌های عنکبوتی، نیروی انتظامی رژیم، طی اقدامی قدرت‌نمایانه، مبادرت به دستگیری "زنان خیابانی" در برخی از شهرها کرده و، از جمله، از دستگیری ۵۰۰ نفر زن به "جرم" فحشاء، در مشهد خبر داد.

در هر حال، وقوع و تداوم قتل این گروه از زنان بخت برگشته‌ای که برای ادامه زندگی خویش هیچ راهی جز تن فروشی در برابر خود نمی‌دیدند، به تدریج بازتاب گسترده‌ای در جامعه یافت، خصوصاً که مسافران مشهد نیز اخبار آن را به اقصاد نقاط کشور منتقل می‌کردند. اخبار و شایعات گوناگونی پیرامون هویت قاتل یا قاتلان و انگیزه آنها در ارتکاب این جنایات، در بین مردم پخش شد. نبود اطلاع‌رسانی صحیح و کافی در این زمینه، مثل خیلی عرصه‌های دیگر، و عدم اعتماد مردم به حرف‌های مسئولان ذیربط، نیز به شایعه‌سازیها و انتشار خبرهای متناقض دامن زد. کشمکشهای پایان‌ناپذیر دستجات حکومتی، و فراتر از آن مسئله قتل‌های زنجیره‌ای پائیز ۱۳۷۷، هم حساسیت افکار عمومی نسبت به راز و رمز قتل‌های اخیر را افزایش داد.

چنان که در جریان افشاگریهای مربوط به قتل‌های زنجیره‌ای و فعالیت‌های مخفی وزارت اطلاعات رژیم معلوم گردید، جنایاتی که طی سالیان گذشته توسط دستگاه امنیتی و اطلاعاتی رژیم صورت گرفته بود منحصر به ربودن و کشتن مخالفان سیاسی و محدود به چهار نفر نبوده و، دست‌کم، متجاوز از هشتاد فقره بوده است. قتل چند تن از کشیشان مسیحی، روحانیون اهل تسنن، و افرادی چون فاطمه قائم‌مقامی و سیامک سنجری و نیز به وسیله مأموران امنیتی رژیم، مکرراً اعلام و مطرح شد. همچنین، همان طور که از "جزوه هشتاد صفحه‌ای" (منتشره از سوی عده‌ای از مسئولان اطلاعاتی) برمی‌آید، بمب‌گذاری در حرم "امام رضا" در مشهد در روز عاشورا (خرداد ۱۳۷۳) هم کار گروهی از عوامل وزارت اطلاعات بوده است. با توجه به این سوابق است که در قضیه قتل‌های مشهد نیز اخبار و شایعات مربوط به توطئه جناحی از حکومت علیه جناح دیگر، مثلاً به منظور نشان دادن ناتوانی دولت خاتمی در حفظ

امنیت، در میان بخشی از مردم قوت می‌گیرد.

از طرف دیگر، تبلیغات گسترده‌تر و بی‌پرده‌تر برخی از مراجع، مسئولان و سخنگویان حکومتی در سالهای اخیر، با این مضمون که برای مقابله با رفتار و کردار مغایر شرع "هر فرد مسلمانی موظف است شخصاً اقدام کند" و یا این که "اگر شخصی به مقدسات توهین کرد اسلام حق داده خونش را بریزند، دادگاه هم نمی‌خواهد"، این ظن را در اذهان تقویت کرد که قتل پی در پی زنان مشهوری ممکن است کار فرد یا افرادی باشد که بدینسان می‌خوانند رأساً "فساد" را از جامعه براندازند. روزنامه "همبستگی"، اطلاعیه گروه ناشناخته‌ای به نام "مبارزان علیه ارزشهای غیراسلامی" را نقل کرده بود که تهدید کرده بودند: "نگذارید کاسه صبر انقلابیون لبریز شود و گرنه، بخدا، آن افراد جاهل را به سزای اعمالشان خواهیم رساند". فردی که چند ماه پیش، به عنوان متهم، دستگیر و سپس آزاد شده بود، علناً گفته بود: "من این قتلها را کاملاً تأیید می‌کنم اگر چه دیگران آنها را انجام داده‌اند. ما معتقدیم که بایستی جامعه را از وجود این زنان فاسد پاک کرد". چنین برخوردهایی، طبعاً، به گمانه‌زنی‌های رایج در این زمینه دامن می‌زد.

سخنان رئیس "کمیسیون اصل نود"



مجلس، در این باره نیز بازتاب بخشی از حدس و گمانهایی است که در افکار عمومی جاریست. وی در مصاحبه‌ای با خبرگزاری "ایسنا"، با انتقاد از سهل‌انگاری و ناتوانی مسئولان و نیروهای انتظامی و اطلاعاتی، اظهار داشت، "به نظر می‌رسد در کشور ما، گروه‌های خودسری هستند که بنا بر فکر و سلیقه خود اعمال قدرت می‌کنند، برخی را مورد حمله قرار داده، جلسات بعضی افراد سیاسی را مورد تعرض قرار می‌دهند. اگر مسایلی مانند حمله به

دانشگاه، قتل‌های زنجیره‌ای را در یک محدوده بدانیم، نمی‌توان این مسئله - قتل برخی از زنان در مشهد - را از این دایره خارج کرد" و افزود: "این فضای تبلیغاتی نادرست در زمینه مسایل سیاسی، اجتماعی و ارزشی ممکن است بهانه به دست برخی داده و آنها خود را مجاز بدانند که به اقدامات غیرقانونی دست بزنند". با وجود آن که وزیر اطلاعات و مسئولان نیروی انتظامی رژیم، در تلاش برای آرام کردن افکار عمومی، تأکید و تکرار می‌کردند که این قتلها کار یک نفر است، گمان غالب این بود که شبکه‌ای در کار است. چنان که یکی از نمایندگان مشهد در مجلس در این باره گفت: "قاتلان مطمئناً یک شبکه بسیار پیچیده هستند و ممکن است اطلاعات کافی از وضعیت طعمه‌هایشان را از قبل داشته‌اند و یا - احتمالاً - اطلاعاتی را از دستگاههایی که مقتولان در آن دستگاهها محکوم شده‌اند، داشته‌اند و از طرفی نیز نشانگر این است که یا آن شبکه بسیار پیچیده و قدرتمند است و یا نیروی انتظامی و اطلاعاتی ما ضعیف است که نتوانسته تاکنون با این شبکه برخورد کند".

لکن همین نکته که همه مقتولان "سابقه‌دار و دارای پرونده کیفری" بوده‌اند یکی از ابهامات اصلی این قضیه بوده که اکنون نیز - پس از اعلام دستگیری متهم و اعترافات اولیه وی - به قوت خود باقیست. آیا این امر کاملاً تصادفی بوده است؟ آیا قاتل یا قاتلان به پرونده‌های قضائی دسترسی داشته‌اند؟ چگونه و از چه راهی؟ استنادار خراسان، طی مصاحبه‌ای، ضمن تأیید "سابقه‌دار" بودن همه زنان مقتول، امکان دسترسی به پرونده‌های آنها را رد می‌کند. با اینهمه هیچکدام از مسئولان مربوطه توضیح قانع‌کننده‌ای در این باره نداده‌اند. اما، متقابلاً، بسیاری از سردمداران دستگاه قضائی و مسئولان زندانها بارها به این سردرگمی و درماندگی شدید اعتراف کرده‌اند که هرچه بیشتر می‌گیرند و محکوم می‌کنند زندانها بیشتر متراکم و انباشته می‌شوند و هرگاه رها می‌کنند بزهکارها ادامه می‌یابند. آیا قتل و حذف بزهکاران و سابقه‌داران، "راه حل" مورد نظر آنهاست؟

همراه با تداوم قتلها، انتشار اخبار ضد و نقیض پیرامون آنها نیز ادامه می‌یابد. روزی خبر می‌رسد عامل همه این جنایات دستگیر شده است. اما روز بعد گفته می‌شود که هر چند سیزدهمین قربانی به همان شیوه قبلی به قتل رسیده ولی این مورد، ارتباطی به قتل‌های عنکبوتی ندارد. وزیر اطلاعات به مجلس فراخوانده می‌شود تا در کمیسیون مربوطه توضیح بدهد، و او هم مسئولیت اصلی پیگیری این پرونده را متوجه نیروی انتظامی می‌داند. در همین حال، در مشهد شایع می‌شود که هیچکدام از قربانیان "صیغه‌نامه" نداشته‌اند و این علت اصلی قتل آنها توسط مذهبی‌های متعصب بوده است، زیرا که بدون داشتن "جواز شرعی" اقدام به کار کرده‌اند. اگرچه رواج صیغه در این شهر سابقه‌ای طولانی و بعضاً اغراق‌آمیز دارد، ولی این نیز امروزه یک واقعیت مشهود است که بسیاری از زنانی که در مشهد و یا شهرهای بزرگ دیگر مبادرت به خودفروشی می‌کنند، معمولاً صیغه‌نامه‌های واقعی یا جعلی به همراه دارند که در صورت برخورد احتمالی با مأموران پلیس یا "مبارزه با منکرات"، آن را ارائه می‌دهند. پس از تعلل و تأخر بسیار و بعد از وقوع قتل و بالا گرفتن اعتراضات در میان مردم و در مجلس و برخی مطبوعات، سرانجام نیروی انتظامی رژیم از اسفندماه گذشته اقدام به پیگیری جدی قتل‌های عنکبوتی نمود. هیأت تحقیق قبلی این پرونده تعویض گردیده و گروه‌های دیگر از تیمهای اطلاعاتی و عملیاتی به مشهد اعزام شدند. اما همزمان با آغاز کار جدی مأموران تحقیق، روند قتل‌های عنکبوتی نیز شدتی بیشتر یافت، به طوری که تعداد قربانیان اعلام شده به نوزده نفر رسید که آخرین مورد آنها در مشهد در اول مردادماه، یعنی دو روز پیش از اعلام دستگیری متهم، کشف گردید.

سردار سرتیپ "قالیباف"، فرمانده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی، در مصاحبه‌ای تلویزیونی، در چهارشنبه شب سوم مرداد، با اعلام دستگیری "عامل قتلها"، و پایان قتل‌های عنکبوتی، به تشریح نقش نیروی انتظامی در زمینه مسایل امنیتی پرداخت. به گفته وی فرد دستگیر شده به ارتکاب شانزده فقره قتل زنان مشهوری اعتراف کرده و سه مورد دیگر را نیز افراد دیگری مرتکب شده‌اند که عاملان آنها هم دستگیر گردیده‌اند. درباره انگیزه "قاتل"، وی گفت: "تحقیقات به ما

نشان داده بود که این فرد به هیچوجه فرد فاسدی نبوده و هیچ قصد تعرض به این زنان را نداشته است و در اینکه یک نفر عامل این قتلهاست تردیدی نداشتیم و افزود: "این فرد در حاشیه مشهد زندگی می کند و افراد فاسد هم در همین مسیر می ایستادند و یک روز یکی از خودروهای عبوری مزاحم خانواده این فرد می شود و خانم این فرد قاتل موضوع را به اطلاع همسرش می رساند. عامل قتلها در این ارزیابی خود علت و ریشه این امر را همان خانمهایی می داند که در آن مسیر با قصد سوء می ایستادند و در واقع معضل اجتماعی ریشه این قتلها می شود چون این فرد علت مزاحمت برای خانواده خودش را این مسئله تشخیص می دهد، تصمیم به انتقامجویی می گیرد و حتی شانزده زنی را که به قتل می رساند از اینگونه افراد بوده اند." قابل توجه است که وقتی نیروی انتظامی متهم را به محل وقوع جنایات می برد چنان صحنه سازی می کنند که وی به عنوان "قهرمان" وارد محله می شود و حزب الهی ها به طرفداری از او شعار می دهند.

فرمانده نیروی انتظامی رژیم، درباره علت تأخیر در پیگیری و دستگیری، نخست "اوج شرارتها و ناامنی ها در شرق کشور، در همان ماههای شهریور، مهر و آبان" را بهانه آورده و سپس گفت: "از علل طول کشیدن این دستگیری، علاوه بر یک نفر بودن قاتل که کسب اطلاعات را مشکل می کرد، این بود که مقتولان سکونت ثابت یا ارتباط خانوادگی و یا هیچ عقبه ای نداشتند و حتی کسی نبود که جنازه این شانزده مقتول را تحویل بگیرد و طبیعی است بدین ترتیب هیچ منبع کسب اطلاعاتی برای نیروی انتظامی وجود نداشت." اما ظاهراً وی فراموش کرده است که همه مقتولان دارای پرونده کیفری در دادگستری بوده و از این رو منبع مهمی برای پیگیری جدی و بموقع این قضیه وجود داشته است. "سردار قالیباف" بدون آن که توضیحات کافی در مورد مسئله مورد بحث ارائه بدهد، یکبار دیگر مقوله "تهاجم فرهنگی" را به میان آورده و، با حالتی طلبکارانه، همه پدران و مادران را پند و اندرز می دهد که مراقب "بی بند و باریها"ی فرزندان خود باشند، و از "فساد سازماندهی شده گریبانگیر قشر جوان" داد سخن می دهد تا شلاق زدن جوانان در معابر عمومی در تهران و برخی شهرهای دیگر را توجیه نماید.

بر پایه آنچه که از اطلاعاتها و صاحبه های مسئولان ذریبط در مطبوعات درج گردیده، متهم دستگیر شده، سعید حنائی (در آغاز سعید جنائی (!) معرفی گردیده بود) بنای سی و نه ساله ساکن "کوی امیرالمؤمنین" (از حاشیه نشینی های اطراف مشهد) و دارای همسر و سه فرزند است. نامبرده بعد از دستگیری، انگیزه این قتلها را "شخصی" اعلام کرده و تاکنون نیز به داشتن همدست یا همدستانی اعتراف نکرده است. اگرچه در فضای آشفته و جو تبلیغاتی تحریک آمیز موجود، ارتکاب این جنایات توسط یک نفر، ناممکن به نظر نمی رسد، لکن سئوالات و ابهامات بسیاری را برجای می گذارد که تا بحال، به هیچوجه، روشن نشده است. ارتکاب دو جنایت مشابه دیگر، بلافاصله بعد از اعلام دستگیری متهم در مشهد، در تهران، پیچیدگیهای این قضیه دردناک را باز هم افزونتر می سازد. در هر حال، این قتلها چه به وسیله فرد واحدی انجام گرفته باشد و چه توسط شبکه ای سازمان یافته، چه با انگیزه "انتقامجویی" شخصی صورت گرفته باشد و چه با مقاصد مذهبی و سیاسی، مسئولیتهای مستقیم و غیرمستقیم گردانندگان رژیم و ارگانهای مربوطه را در وقوع، تداوم و یا در پیگیری و کشف عوامل آنها، به هیچ عنوان، منتفی نمی سازد. اگرچه عملاً نحوه برخورد غالب مقامات و نهادهای مسئول رژیم در این باره آشکارا نشانگر آن بوده است که حفظ امنیت و جان افرادی که از نظر آنها "فاسد" و "آلوده" و امثال اینها شناخته می شوند، در واقع برای آنها هیچ اهمیت و ارزشی ندارد، هرگاه اساساً برای این قبیل افراد حق حیاتی قائل بوده باشند.

در پایان، لازم است به چگونگی برخورد مطبوعات به این قضیه نیز که، طبیعتاً بی ارتباط با موضع مقامات و جناحهای حکومتی نیست، اشاره ای بشود. در حالی که برخی از روزنامه ها، غالباً با انگیزه افزایش تیراژ، به درج اخبار و گزارشهای ضد و نقیض و هیجان انگیز پیرامون این جنایات پرداختند، بخش دیگری از مطبوعات سکوت را برگزیدند. برخی از مطالب منتشره در روزنامه ها، با به کار گرفتن الفاظی چون "زنان ولگرد" در مورد قربانیان، حالتی دوپهلوی و حتی جانبدارانه نسبت به عامل یا عاملان قتلها داشتند. روزنامه "خراسان" که به رواج عنوان "قتلهای عنکبوتی" در بین خوانندگان خیلی کمک کرد، قاتل یا قاتلان را به "عنکبوت" و

قربانیان را به "مگس" تشبیه می کرد. در بحبوحه انتشار اخبار قتلها، نشریاتی، مسئولان دولتی را به باد انتقاد می گرفتند که چرا برای مقابله با فساد رایج اقدامی نمی کنند و تأکید می کردند که مسلماً هیچ مسلمان معتقدی نمی تواند فحشاء و فساد را که شهر مقدس مشهد را آلوده کرده است تحمل کند. روزنامه نگاری خارجی که برای تهیه گزارشی درباره این مسئله به مشهد رفته و به دفتر روزنامه "قدس" (که به وسیله "آستان قدس" در تهران و مشهد منتشر می شود) مراجعه کرده بود با این پاسخ سربالای سردبیر آن روبرو می شود که "مگر در شهرهای شما فحشاء وجود ندارد؟" و وقتی که روزنامه نگار در طرح سئوالات خود اصرار می کند، پاسخ می شنود که "اصلاً در مشهد فحشائی وجود ندارد."

اما روزنامه های وابسته به اصلاح طلبان حکومتی، بر مبنای این تصور که ممکن است در این ماجرا نیز توطئه ای برای تضعیف و بی اعتبار کردن دولت خاتمی نهفته باشد و براساس مصلحت طلبی، اکثراً "سکوت خبری" را پیشه کردند. اعتراف و گلایه روزنامه "ایران" در مقاله ای با عنوان "چه کسی پاسخگوست؟" (۸۰/۴/۲۸) در این باره گویاست: "طی چند ماهی که از وقوع قتلهای زنجیره ای مشهد می گذرد، بخش غالب رسانه های کشور با تمکین نسبت به تصمیم مراجع مسئول امنیتی، بیشترین مخاطرات ناشی از رنجش و رویگردانی خوانندگان را به جان خریدند، به امید آن که اولاً گریزی از ابعاد فروبسته این ماجرا گشوده شود ثانیاً این قانون، همه تریبونها و منابع خبری را بطور یکسان دربرگیرد. حال که هیچکدام از این دو هدف اساسی محقق نشده، اصحاب رسانه ها خود را با پرسشهای ملامتگرانه بسیاری مواجه می بینند، پرسشهایی از این قبیل که چه کسی مسئول لطمه های سنگین به اعتماد مردم در حادثه اخیر است؟ آیا عوامل ماجرا از سکوت خبری و سردرگمی افکار عمومی برای تداوم حرکت خود بهره نبرده اند؟ برآستی مطبوعات تا کجا و تا کی نیاز و نگرانی افکار عمومی را در این حادثه بی پاسخ بگذارند؟"

**با کمک مالی فود مارا در  
ادامه انتشار نشریه یاری  
رسانید**

## تبرئه "لباس شخصی‌ها" و مجازات دانشجویان

ن. ق.

– در جامعه‌ای که مبارزه برای گذار از استبداد به دموکراسی در جریان است، نقش جنبش اجتماعی مهمتر می‌گردد. استبداد که زبان دیگری جز زبان زور را نمی‌فهمد، در مقابل حرکت جامعه به سوی دموکراسی به زور روی می‌آورد. مهار این قلدربانی بنا به شواهد سالهای اخیر جامعه ما تنها با تکیه بر آرای انتخابی مردم ممکن نیست. مبارزه پر دامنه، مداوم و جهت‌دار مردم، که جنبش ۱۸ تیر نمونه‌ای از آن بود، در عقب راندن و به هراس انداختن رژیم همانطوری که در جریان رویدادهای آن جنبش شاهد بودیم، کار است. برعکس، تضعیف و عقب‌نشینی جنبشهای اجتماعی به پیشروی استبداد می‌انجامد.

سرکوب جنبش ۱۸ تیر، سرآغاز حمله استبداد مذهبی به روزنامه‌نگاران، تعطیلی گسترده نشریات، بازداشت روشنفکران و حقوقدانان تحت عنوان "کنفرانس برلین" و "توارسازان" و دستگیری ملی – مذهبی‌ها بود. استبداد مذهبی بعد از این پیشروها، پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و پرونده‌های نظیر آنرا سرهم‌بندی کرد و حرکت خود را تا زیر پا گذاشتن آرای ریخته شده مردم به صندوق‌های انتخابات از طریق انحلال برخی از حوزه‌ها و در ادامه، از طریق مسلوب‌الحقوق کردن مجلس اسلامی ادامه داد.

بنابراین نتایج، می‌توان خلاصه گفت:

۱۸ تیر شکست خورد، "لباس شخصی‌ها" تبرئه گشتند و دانشجویان معترض در بندند. اما علیه استبداد مذهبی حاکم که اصلاح‌طلبان با مواضع خود علیه جنبش اجتماعی آنرا تقویت می‌کنند، ۱۸ تیرهای دیگری، البته بدون ضعف‌های آن، ضروری و بی‌تردید در راهند. تا زمانی که استبداد روحانیت – بازار پابرجاست، و مبارزه برای جامعه‌ای دموکراتیک و دولتی غیرایدئولوژیک جریان دارد، مبارزه مستقل و آزادخواهانه دانشجویان، روشنفکران، کارگران و زحمتکش‌ان زن و مرد ادامه می‌یابد و گسترده‌تر می‌شود. ۱۸ تیر کمک کرد تا چهره استبداد مذهبی و مماشات‌گران با آن مجسم و به نحو روزافزونی ایزوله گردد.

آنانی که "لباس شخصی‌ها" را مواجه می‌دهند و به شکار آزادیخواهان می‌فرستند و سپس در "دادگاه" های اسلامی تبرئه‌شان می‌کنند، و نیز آنان که به نام مصلحت، حقایق را مکتوم نگه‌داشته و به فریبکاری خویش ادامه می‌دهند، حافظین استبداد مذهبی می‌باشند. با این استبداد و نیروهای آن باید تا یکسره شدن کار درافتاد و تمامی اشکال مبارزه؛ سیاسی، فرهنگی، مطبوعاتی، روشنفکری، دانشجویی، کارگری، مردمی، و را به کار گرفت.

ناگزیر شد به حقانیت آن اعتراف کند و قول مجازات مهاجمین را بدهد.

دو سال بعد از ۱۸ تیر، در سایه اخبار و اطلاعاتی که تحت عنوان احکام "دادگاهها" منتشر شده است، تردیدی باقی نمی‌ماند که اراده‌ای سیاسی که تهاجم را سازمان داد، بر موضع خود ماند، سرکوب را انجام داد، معترضین سرکوب را به بند کشید و از مهاجمین که نقشی جز اجرای مقاصد آنها نداشتند، دفاع کرد و آنها را از هر گزندی مصون داشت. احکام دادگاهها در جریان این رویداد نیز، چیزی جز بیان "قانونی" و "حقوقی" آن اراده سیاسی نیستند. حامل این اراده نیز نیرویی است که بی‌محابا از احکام سرکوبگرانه مشت‌مهره که به نام قاضی معرفی می‌شوند، اینجا و آنجا دفاع و معترضین را تهدید می‌نماید.

– می‌گویند اجرای یک قانون بد بهتر از بی قانونی است. ولی باید روشن باشد که تحت یک رژیم تمامیت‌خواه و زیر سلطه استبداد دینی، آنچه که حاکم است نه قانون، که بنا به کارکرد باید در خدمت کنترل قدرت سیاسی باشد، بلکه اراده الیگارش‌ی حاکم است که با چنگ و دندان از منافع اقتصادی و موقعیت سیاسی خود دفاع می‌کند. برخورد رژیم اسلامی با دانشجویان و تبرئه "لباس شخصی‌ها" صحت این امر را مبرهن می‌سازد و می‌توان و باید نتیجه گرفت که خواست اکثریت عظیم مردم ایران، تا زمانی که استبداد دینی با تکیه بر قدرت نظامی و اقتصادی خود بر حکومت غالب است، نمی‌تواند رژیم را قانونمدار نماید.

– جنبش دانشجویی ۱۸ تیر، در مضمون اصلی، بیان مطالبات و خواسته‌های جمعی دانشجویان، در مقطعی معین بود. مهار قدرت سیاسی و مبارزه و مقابله با خروج قدرت سیاسی از حدود معین، مطالبه دانشجویان و هدف جنبش آنها بود. تأثیر این جنبش نیز در زمان وقوع آن بر قدرت سیاسی و استبداد مذهبی کاملاً بارز بود. جنبش ۱۸ تیر، نقش و کارکرد عام جنبشهای اجتماعی را در طرح مطالبات جمعی و در مهار قدرت سیاسی گوشزد نمود. جنبش اجتماعی یک عنصر تفکیک‌ناپذیر از دموکراسی است.

معمولاً نیروهای تمامیت‌خواه جنبش مردم را تا آنجا که در راستای اهدافشان باشد مجاز می‌دانند و غیر آنرا مورد سرکوب قرار می‌دهند. جنبش دانشجویی ۱۸ تیر را تنها خامنه‌ای و رفسنجانی سرکوب نکردند. اصلاح‌طلبان حکومتی نیز به شیوه خویش علیه آن موضع گرفتند. آنها که درباره جامعه مدنی و دموکراسی می‌خواهند به همه درس بدهند در جریان ۱۸ تیر، به صرافت رابطه دموکراسی و امنیت افتادند و دموکراسی را مورد جراحی دیگری قرار دادند و جنبش اجتماعی را از آن حذف نمودند.

دو سال بعد از جنبش دفاعی و حق‌طلبانه ۱۸ تیر ۷۸ دانشجویان، پرده آخرین صحنه نمایش بالا رفت و تبرئه "لباس شخصی‌ها" اعلام شد. "لباس شخصی‌ها" یا اوباش انصار حزب‌الله که اکنون دیگر روشن گشته است مزدورانی هستند که تحت امر باند‌های سیاسی – نظامی و قدرتهای اقتصادی غالب در رژیم به عملیات می‌پردازند، تبرئه شدند. قبل‌تر نیز بخشی از نیروهای انتظامی که در تهاجم ددمنشانه به کوی دانشگاه تهران شرکت داشتند و به همراه "لباس شخصی‌ها" عملیات مقرر شده سرکوب و چشم زخم گرفتن از دانشجویان را به پیش برده بودند، از اتهامات مبرا و به عنوان طلبکار در صحنه ظاهر شدند و با نقش شاکی، مأموریت‌های جدیدی را اجرا می‌کنند. در عوض، بیش از دو سال است که صدها تن از دانشجویان زیر ضرب قرار دارند و برخی از آنها در شکنجه‌گاه‌های رژیم به مجازات سنگینی محکوم گشته‌اند. مثلاً دانشجویی که لباس خونین همکلاسیهای خود را به عنوان اعتراض بلند کرده، به حبس سنگینی محکوم می‌شود. و کلاهی دانشجویان نیز هرکدام به نوعی مورد حمله واقع شده‌اند تا آنها نیز حساب خود را بکنند و پایشان را از ماجرا عقب بکشند. بدون اینکه فراموش شود که جریان این مضحکه تا آنجا پیش می‌رود که ضمن تبرئه قاتلین، عزت‌الله ابراهیم‌نژاد که در جریان حمله شبانه به خوابگاه دانشجویان کشته شد، به عنوان متهم معرفی می‌شود. اتهامی که پیش از حکم مضحک این محکمه، توسط برخی سران و گردانندگان هیئت مؤتلفه اسلامی، علم شده بود. علاوه بر اینها، ۱۸ تیر امسال، با قرق نظامی محوطه اطراف دانشگاه و حضور "لباس شخصی‌ها" در ضرب و شتم دانشجویان و دستگیری دهها تن از آنها، رژیم پیروزی خود بر جنبش ۱۸ تیر را گوشزد کرد. اعلامیه گرامیداشت ۲۳ تیر (روز راهپیمایی و اعلام سرکوب ۱۸ تیر) توسط ارگانهای مختلف از جمله سپاه پاسداران نیز منتشر شد. جنبش دفاعی و حق‌طلبانه ۱۸ تیر دانشجویان، که به مدت یک هفته مرتجعین حاکم را به هراس افکنده بود، با سرکوب خونین رژیم اسلامی روبرو شد و رژیم خود را پیروز صحنه این نبرد می‌داند. پیروزی استبداد بر جنبش آزادیخواهانه دانشجویی، هرچند موقتی باشد، واقعیتی است که در آن نباید تردید کرد و باید به نتیجه‌گیری از آن پرداخت.

– ۱۸ تیر، یک جنبش دانشجویی پر دامنه، ادامه‌دار، هرچند کوتاه مدت، و با جهتگیری سیاسی علیه استبداد بود. این جنبش بنا به مطالباتش دفاعی و حق‌طلبانه بود. دفاع از خود در مقابل حمله شبانه و وحشیانه نیروی سرکوب و اوباش رژیم و محق، به گونه‌ای که حتی سردستانان قدرتمند استبداد از جمله شخص خامنه‌ای نیز

## جدال بر سر منابع نفتی

در کشوری که بند ناف اقتصادش به نفت بسته است، جنگ و جدال بی پایان جناحهای رقیب حکومتی بر سر درآمدهای نفتی، جای شگفتی ندارد. و این، نه از آن روست که همواره "اقتصاد زیربناست" و یا "سیاست جوهر اقتصاد است"، بلکه اساساً به این دلیل است که گردانندگان جمهوری اسلامی به منابع و داراییهای ملی، به صورت "غنائم جنگی" خودشان نگریسته و می‌نگرند. و البته، نفت بزرگترین و مهمترین این "غنائم" است.

چند هفته‌ای است که باری دیگر، بحث و جدل میان حکومتیان دربارهٔ قراردادهای نفتی و دزدیها و غارتگریها در این زمینه، بالا گرفته و به تریبونها و روزنامه‌های دستجات رقیب نیز کشیده شده است. لکن اکنون دیگر روشن است که دعوا فقط بر سر تقسیم و تصاحب درآمدهای حاصل از صدور نفت خام نیست، بلکه کشمکش در مورد تملک و کنترل منابع و ذخایر نفتی کشور نیز از مدتها پیش شروع شده است.

بالاگرفتن منازعات اخیر در زمینهٔ نفت، البته، از مسایل و انگیزه‌های مقطعی جناحهای متخاصم نیز برمی‌خیزد. مثلاً پیروزی مجدد محمد خاتمی در انتخابات ۱۸ خرداد و مطرح شدن مسئلهٔ تغییر و ترمیم کابینه، و از جمله تعیین پست کلیدی مانند وزارت نفت، در تشدید تهاجمات تبلیغاتی وابستگان جناح خامنه‌ای علیه اصلاح‌طلبان حکومتی، و بویژه علیه بهزاد نبوی، یکی از کاندیداهای تصاحب مسند وزارت نفت، مسلماً بی‌تأثیر نبوده است.

از سوی دیگر، در نعل وارونهٔ اصلاحاتی که از جانب خامنه‌ای و دار و دستهٔ او در زمینهٔ "مبارزه با فقر و فساد و تبعیض"، از چندی قبل مطرح شده است، و برای حفظ ظاهر و نشان دادن به اصطلاح جدیت این "مبارزه"، اعلام تعقیب و احياناً محاکمهٔ عناصری از رژیم نیز ضرورت پیدا می‌کند. چنین است که ملاحظه می‌شود سر و صدای "دزدگیری" اخیراً اوج می‌گیرد، و در این میان، طبعاً درآمدها و قراردادهای نفتی هم توجه و حساسیت افزونتری برمی‌انگیزد.

آیت‌الله جنتی، دبیر شورای نگهبان رژیم (که ضمناً پسرش سفیر رژیم در کویت است و گفته می‌شود که هم‌و از دست‌اندرکاران اصلی معاملات خارجی در حوزهٔ خلیج فارس محسوب می‌شود) در یک سخنرانی به مناسبت سالگرد ۷ تیر، در

مسجد فاطمیهٔ اصفهان، با اشاره به مشکلات اقتصادی جامعه، گفت: "من نام آنهایی را که در امپراتوریهای نفتی میلیون‌میلیون پول غارت می‌کنند و به حسابهای خارجی خود می‌فرستند را نیز می‌دانم" و تأکید کرد که باید "بدون توجه به مسایل سیاسی" با اینگونه "مظاهر فساد" برخورد شود.

چند روز بعد، وزارت نفت رژیم، با صدور اطلاعیه‌ای، ضمن "استقبال از انتشار اسامی مورد ادعا" از جنتی خواست تا "اطلاعات مستند خود را در اسرع وقت برای ریاست جمهوری، وزارت نفت و سایر مراجع نیصلاح ارسال" کند. اطلاعیهٔ وزارت نفت با این هشدار که بایستی از "طرح اتهام بدون در اختیار داشتن مستندات کافی که زمینه‌ساز تضعیف روند رو به رشد توسعهٔ صنعت نفت می‌گردد، پرهیز شود"، اعلام کرد: "این وزارتخانه در پیگیری اتهامات مطرح شده مصمم بوده و تا حصول نتیجه موضوع را تعقیب خواهد کرد".

در شانزده تیرماه، بیژن نامدار زنگنه، وزیر نفت، شخصاً وارد معرکه شده و مطالب مربوط به سوءاستفاده در قراردادهای نفتی را "افترا" و طرح آنها را "قابل تعقیب" خوانده و، با اشاره به این که تاکنون یازده قرارداد "بیع متقابل" در زمینهٔ نفت و گاز منعقد شده، اظهار داشت که "طبق قانون"، وزارت نفت نمی‌تواند مفاد قراردادهای "بیع متقابل" را منتشر نماید. دو روز پس از او نیز، خود خاتمی به میدان آمده و ضمن تمجید فراوان از "موفقیت‌های" این وزارتخانه در رشته‌های نفت و پتروشیمی، اعلام کرد که واردکنندگان "اتهام" به وزارت نفت باید در برابر دادگاه پاسخگو باشند. جالب توجه است که در حیص و بیص همین حملات و تهدیدهای متقابل، دو قرارداد مهم توسعه و بهره‌برداری از منابع نفتی (یکی با "انی" ایتالیا و دیگری با کمپانیهای ژاپنی) نیز در تهران به امضاء رسید.

با اوگیری این دعوا، ظاهراً "عقلای قوم" از جانب هر دو جناح، در هراس از رو شدن گوشه‌ای از "اسرار مگو"ی معاملات نفتی، به تقلا افتادند تا آن را فیصله دهند. چنان که جنتی عقب نشینی و اعلام کرد که "اطلاعات نادرستی" در اختیار وی گذاشته‌اند، و بعداً نیز عنوان کرد که نامهٔ محرمانه‌ای به محمد خاتمی فرستاده و "مستندات" خود را مطرح ساخته است. دفتر ریاست جمهوری هم، با صدور اطلاعیه‌ای در یک مرداد، ضمن تأیید دریافت "نامهٔ دوستانه و محرمانه" به دبیر شورای نگهبان، اعلام داشت: "پس از وصول این نامه، رئیس جمهوری نمایندگان را تعیین کرد تا اطلاعات و مستندات آیت‌الله جنتی را مورد ملاحظه و رسیدگی و پیگیری قرار دهند و در صورت لزوم اطلاعات درست و سنجیده در اختیار

ایشان قرار دهند که متأسفانه تاکنون آیت‌الله جنتی وقت ملاقاتی با این هیأت تعیین نکرده است".

به موازات همین دعوا، بحث و جدل دیگری در مورد شرکت "پترو پارس" و بهزاد نبوی جریان داشته که، روزنامهٔ کیهان، از پیش‌برندگان عمدهٔ آن بوده است. از جمله مشاغل متعدد بهزاد نبوی، نایب رئیس سابق مجلس ششم، یکی هم ریاست هیأت مدیرهٔ شرکت نفتی و خدماتی "پترو پارس" است که از چند سال پیش آن را در دست دارد و حتی با انتخاب شدن به نمایندگی مجلس هم آن را رها نکرده است. دیگر اعضای هیأت مدیرهٔ این شرکت عبارتند از مسعود کرباسیان (معاون سابق امور بازرگانی وزارت نفت و معاون فعلی وزیر بازرگانی) و اکبر ترکان (وزیر اسبق راه و ترابری و رئیس فعلی سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران). مدیرعامل آن نیز اصغر فخریه کاشان است. "پترو پارس" یک شرکت "عمومی" است ولی تابع ضوابط و مقررات ناظر بر شرکتهای "دولتی" نیست. در واقع این شرکت نیز از نوع همان شرکتهای "اقماري" نه خصوصی و نه دولتی است که ضمن آن می‌تواند از امکانات بخش عمومی بهره‌مند شود، مانند - یا در حد - شرکتهای دولتی نیز پاسخگو نیست. این شرکت، طبق آنچه در مطبوعات حکومتی درج شده، در قراردادهای توسعه و بهره‌برداری میداین نفت و گاز "پارس جنوبی" که با طرفهای خارجی بسته شده، ۱۰۰٪ پیمانکاری "فاز یک"، ۴۰٪ پیمانکاری "فازهای ۴ و ۵" و ۱۰۰٪ پیمانکاری "فازهای ۶ و ۷ و ۸" آن قراردادهای را در اختیار خود گرفته است.

روزنامهٔ "کیهان"، در اخبار و گزارشهایی که در این باره چاپ کرده، عملاً "پترو پارس" را مورد انتقاد قرار داده و بر "تحلفات گوناگون" آن تأکید کرده است. این روزنامه، شرکت "پترو پارس" را "شاخهٔ سیاسی نفت و گاز" نامیده و خواستار پیگیری پروندهٔ آن شده است. بهزاد نبوی، با اشاره به این که "بعد از ۱۸ خرداد، حمله به قراردادهای نفتی و شرکت پترو پارس بیشتر شده"، اظهار داشت که این انتقادهای به منظور "ترور شخصیتی" وی صورت می‌گیرد. او در مصاحبه‌ای با روزنامهٔ "نوروز" نیز، ضمن اعلام این که "تاکنون سازمان بازرسی کل کشور سه بار از شرکت پترو پارس بازرسی کرده است" بر مخالفان خود تاخت که "کسانی که شرکتها با سرمایهٔ عمومی ایرانی را به رانت‌خواری و استفاده از تبعیض منعم می‌کنند، سنگ چه کسی را به سینه می‌زنند؟ این شرکتها رقیب داخلی نداشته‌اند پس معلوم است سنگ شرکت‌هایی نظیر کمپانی شل، بی‌پی، و امثال آن را به سینه می‌زنند". وزارت نفت نیز نوشته‌های "کیهان" را "افترا" بقیه در صفحه ۲۶



## نگاهی به وضع اشتغال

## زنان در ایران

ناهدید

## مقدمه:

زنان نیمی از جمعیت جامعه ما را تشکیل می‌دهند، نیمی که میبایست قاعدتا در یک جامعه سالم جزء نیروی خلاق و سازنده باشد. نیمی که نه تنها از منابع نیروی انسانی مولد ثروت اجتماع است بلکه به خاطر نقش حساس خود در تربیت و سازندگی افراد جامعه اعم از زن و مرد، بطور مستقیم و غیر مستقیم در فرایند توسعه جامعه نقش داشته و خواهد داشت. . . زنان حتی اگر شاغل هم نباشند به لحاظ نقش خود در تعلیم و تربیت و اقتصاد و امور مربوط به خانواده و عامل اصلی در باز تولید نیروی کار در افراد خانواده، نقش به سزائی را در پروسه تولید جامعه ایفا مینمایند.

توجه به نقش زنان در توسعه جوامع تقریباً از اوائل دهه هفتاد میلادی رو به افزایش نمود. و این اصل در نزد بسیاری از ملل پیشرفته پذیرفته شد که زنان هم چون مردان میتوانند به عنوان نیروی فعال در رشد اقتصادی جوامع مطرح باشند و فقط جایگاه آنان محدود به مادر بودن و خانه داری کردن خلاصه نمیگردد و اگر تاثیر گذاری آنان در مجموع بیشتر از مردان نباشد کمتر هم نیست.

در زمینه نیازهای تولیدی و با توجه به احتیاج جوامع در حال توسعه به این نیروی کار عظیم و ارزان (اعم از متخصص و یا غیر متخصص) و همینطور آثار بارز اشتغال زنان در امکان وقوع سریعتر توسعه اقتصادی، تربیت بهتر فرزندان، کاهش نرخ باروری، استقلال مالی زن، و برنامه ریزان را راغب به گسترش و ایجاد فرصت های شغلی برای زنان نمود.

اما علیرغم این رغبت، نابرابری دستمزدها، عدم برخورداری یکسان از فرصتهای شغلی، عدم تصدی مشاغل کلیدی، دخالت و مشارکت ناچیز در تصمیم گیریهای مهم، از زمره مسائلی هستند که زنان هنوز با آن دست به گریبانند و کارفرمایان عموماً راغب به استخدام مردان بوده و مراکز سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کاملاً در تسلط مردان می‌باشد.

**اشتغال زنان در ایران از نگاه آمار (مقایسه آماری در ۳ دوره زمانی مشخص، مابین سالهای ۱۳۷۰-۱۳۵۵)**

طبق آمار سرشماری سال ۱۳۵۵ از جمعیت ۱۱/۲ میلیون نفر زنان ده ساله و بالا تر کشور،

۱/۲ میلیون نفر شاغل بوده اند، یعنی ۱۰/۸ درصد جمعیت مزبور. در سال ۱۳۶۵ از ۱۶ میلیون زن ده ساله و بیشتر ۹۷۵ هزار نفر یعنی معادل ۶/۱ درصد زنان در سن کار گزارش شده اند. در آمار گیری جمعیت سال ۱۳۷۰، جمعیت ده ساله به بالای زنان ۱۸/۸ میلیون نفر ذکر شده است که ۶/۶ درصد آنان شاغل به حساب آمده اند، رقمی معادل ۱/۲ میلیون نفر.

با مقایسه ارقام فوق میتوان دریافت که در ایران رشد اشتغال زنان به موازات نیروی کار افزایش نیافته است. از سال ۱۳۵۵ تا سال ۱۳۶۵ جمعیت زنان شاغل ایران کاهش قابل ملاحظه داشته است، در حالیکه رشد جمعیت زنان در سال ۱۳۶۵ نسبت به سال ۱۳۵۵ از افزایش چشمگیری برخوردار بوده است.

در سال ۱۳۷۰ با وجود افزایش جمعیت شاغل زنان نسبت به سال ۱۳۶۵ باز هم در مقایسه با سال ۱۳۵۵ کاهش نشان میدهد و همینطور در فاصله سال های ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۰ نسبت به رشد جمعیت مقام سال ۱۳۵۵ هنوز کسب نشده است. علت های این وضع را میتوان چنین بررسی نمود که:

۱- بافت اقتصادی، اجتماعی و نتیجتاً ساختار اشتغالی کشور بعد از آمدن جمهوری اسلامی و راندن زنان از محیط کار به گوشه خانه ها بر وضع اشتغال زنان تاثیر مستقیم نهاد. (البته این به آن معنی نیست که زنان قبل از انقلاب اسلامی از شرایط مناسب برخوردار بودند بلکه بیشتر گویای این حقیقت است که موقعیت زنان از این برهه به بعد در مقام بدتری قرار گرفت).

۲- گرایش خانواده ها به فرستادن دختران برای تحصیل به خصوص در روستاها و به دنبال آن کم شدن تعداد دختران و زنان در واحدهای تولیدی و کارگاه های قالی بافی و مزارع و بیشتر شدن آنان در مدارس، (برای مثال در سال ۱۳۵۵ تعداد دانش آموزان دختر روستائی ۸۷۷۴۵۰ نفر بوده در حالیکه در سال ۱۳۷۰ به ۲/۸۰۷/۷۲۲ نفر رسیده است)، عامل دیگری در عدم اشتغال زودرس زنان نسبت به سال ۱۳۵۵ گردید.

۳- رکود نسبی فعالیت های تولیدی و نزول استفاده از ظرفیت های موجود واحدهای اقتصادی، گسترش بیکاری و تقدم مردان در استخدام کشوری، موانع شرعی در انتخاب شغل، تقویت طرز تفکر سنتی نسبت به اشتغال زنان در خانواده (وظیفه مادری و سرپرستی خانواده) و .. فرصت های شغلی بیشتر و بیشتری را از زنان ربوده و هر روز بیشتر از گذشته میرباید.

۴- عدم تمایل روستائیان به اعلام اشتغال زنان و اصولاً شاغل نشناختن زنان روستائی از سوی خانواده دلیل دیگری برای کاهش روند اشتغال زنان بوده است. (مضاف بر اینکه اصولاً از دید سازمان های آماری کشور هم کار همسران و فرزندان روستائیان بر روی مزارع به عنوان کار

در خدمت کمک رسانی به سرپرست خانواده (پدرخانواده) در حد یک واحد کاری محسوب گردیده و در آمارهای دولتی به عنوان شغل مکتوب نگاشته است و در نتیجه در سرشماری شغلی عنوان نگردیده است).

## گروههای عمده شغلی

بر رسی وضعیت زنان شاغل در بخش صنعت (شامل استخراج معادن، آب و برق و گاز، ساختمان و صنعت) نشان میدهد که در سال ۱۳۵۵، متجاوز از ۶۵۰ هزار نفر، در سال ۱۳۶۵، ۲۲۳ هزار نفر، و در سال ۱۳۷۰، ۳۰۳ هزار نفر زن در این بخش مشغول به کار بوده اند. زنان در سال ۱۳۵۵ در حدود ۳۸ درصد در بخش صنعت را به اختصاص داده بودند در حالیکه این رقم در سال ۱۳۷۰ نزدیک به ۱۵ درصد نزول مینماید.

بر خلاف بخش صنعت، در بخش خدمات جذب زنان روندی صعودی داشته است. در سال ۱۳۵۵ تعداد ۳۱۷ هزار زن و در سال ۱۳۶۵ حدود ۴۴۸ هزار و در سال ۱۳۷۰، متجاوز از ۶۰۹ هزار زن در بخش خدمات مشغول به کار بوده اند. به این صورت در فاصله ۱۵ سال رقمی در حدود ۲۹۲ هزار فرصت شغلی تازه برای زنان در این بخش به وجود آمده است. تقریباً ۹۲ درصد زنان در گروه خدمات عمومی، اجتماعی و شخصی فعالیت داشته اند. از ۶۰۹ هزار زنان شاغل در گروه اخیر در سال ۱۳۷۰، ۵۵۴ هزار زنان شهری شاغل بوده، در حالیکه فقط ۵۵ هزار زن روستائی شاغل بوده اند. در این بخش عمدتاً زنان به فعالیت های، کشاورزی، دامپروری، شکار، جنگلداری، و ماهیگیری مشغول بوده اند که بین فاصله سال های ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ سیر صعودی و سپس تا سال ۱۳۷۰ روند نزولی داشته است. در سال ۱۳۵۵ معادل ۱۸/۸ درصد و در سال ۱۳۶۵ معادل ۲۶/۶ درصد و در سال ۱۳۷۰ تقریباً ۱۳ درصد زنان در بخش کشاورزی شاغل بوده اند، یعنی اینکه در فاصله سرشماری ۵ ساله بین ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰، زنان در این بخش ۱۰۰ هزار فرصت شغلی را از دست داده اند. این در حالیست که در نقاط شهری ۲/۶ میلیون نفر و در نقاط روستائی ۶۳۹ هزار نفر به جمعیت زنان در سن کار افزوده شده است.

## گروههای شغلی

آنچه آمارهای سرشماری تا کنونی نشان میدهد حاکی بر این امر است که بیشترین تعداد شاغلان زن در گروه حقوق بگیران جا گرفته اند. طبق این آمار در سال ۱۳۷۰ در کل کشور تقریباً ۶۰ درصد از کل کارکنان زن، و در جامعه شهری ۸۳/۳ درصد زنان شاغل حقوق و دستمزد می گرفته اند. بعد از گروه فوق کارکنان مستقل بالاترین نسبت را دارا هستند (۲۰/۹ درصد). نسبت اشتغال زنان در گروه کارکنان مستقل در سال ۱۳۷۰، نسبت به سال ۱۳۶۵ دو برابر شده و از

۱۰/۸ درصد به ۲۰/۹ درصد رسید که خود نشان دهنده رشد بخش غیر متشکل در این سالهاست. بعد از این گروه، کارکنان فامیلی بدون مزد قرار دارند که نسبتشان از ۴۰/۹ درصد سال ۱۳۵۵ به ۱۲ درصد در سال ۱۳۷۰ نزول کرده است.

### اشتغال در بخش دولتی

در سال ۱۳۷۰ جمعاً ۲۰۱۸ هزار نفر در بخش دولتی (مشمول و غیر مشمول استخدام کشوری) مشغول کار بوده اند که ۵۳۲ هزار نفرشان زن بوده اند. تعداد زنانی که در بخش مشمول قانون استخدام کشوری فعالیت می نمایند ۴۵۴ هزار نفر (۸۵/۴ درصد) و بقیه در بخش غیر مشمول فعال بوده اند. از میان زنان مشمول ۲۶۷۰ نفر اعضاء هیئت علمی، ۵۷ نفر کادر قضائی و تنها ۱۱ نفر در کادر سیاسی بوده اند و بقیه زنان (۹۹/۴ درصد) در سایر رده های شغلی مشغول به کار بوده اند. از این میان ۴۳/۸ درصد در وزارت آموزش و پرورش و ۴۰ درصد در وزارت بهداشت و درمان فعال بوده اند. (لازم به تذکر است که در فاصله بین سال های ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۰ هنوز آمار مشخصی از وضعیت اشتغالی زنان مشخص نیست اما آنچه کاملاً واضح است اینکه بخصوص در چند ساله اخیر درصد اشتغال زنان در کادر سیاسی و علمی سیری صعودی داشته است).

۸۳/۹ درصد زنان در بخش دولتی جذب وزارت خانه ها شده در حالیکه در وزارت خانه های که دارای وظائف فنی مانند (معادن و فلزات، صنایع، نیرو، نفت، راه و ترابری، پست و مخابرات) درصد اشتغال زنان نسبت به مردان بسیار ناچیز میباشد. همینطور آمار نشان میدهد که ۵۱/۲ درصد از کل کارکنان مدارس ابتدائی، ۴۱/۶ درصد از کارمندان مدارس راهنمایی و ۴۱/۷ درصد دبیران و کارکنان دبیرستانها و ۱۷ درصد کادر آموزشی دانشگاه ها و مؤسسات آموزش عالی کشور در سال تحصیلی ۱۳۷۱-۱۳۷۰ را زنان تشکیل داده اند.

### سیاست اشتغالی جمهوری اسلامی

در مصوبه وضع شده از جانب شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۷۱/۵/۲۰ مشتمل یک مقدمه و ۱۳ ماده، چگونگی اشتغال زنان مشخص میگردد.

در بند الف، ماده ۵، مشاغلی را که پرداختن بدان از سوی زنان مطلوب شارع و بلامانع است به صورت زیر ذکر میشود:

الف- مامائی و رشته های از پزشکی و تدریس.

ب- مشاغلی که با ویژه گی های بانوان از لحاظ روحی و جسمی متناسب است، مانند علوم آزمایشگاهی، مهندسی الکترونیک، داروسازی، مددکاری، مترجمی.

ج- مشاغلی که هیچ گونه مزیت و برتری در آن برای شاغلان زن و مرد وجود ندارد و یا

انتخاب آن به صورت طبیعی صورت می گیرد و ملاک آن تخصص و تجربه است نه جنسیت (کارگری ساده در سایر رشته های فنی و خدماتی) د- مشاغلی که یا به دلیل منع شرعی یا شرایط خشن کار و یا به دلیل ارزش های اعتقادی (فرهنگی و اجتماعی) برای بانوان نامناسب است مانند قضا و آتش نشانی. (طبق مصوبه تصویب شده در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۱۴ قضات دادگستری از میان مردان واجد شرایط انتخاب میگردند تبصره ۵ این قانون میگوید، زنان دارنده پایه قضائی. میتوانند در دادگاه های مدنی خاص و اداره امور سرپرستی صغار به عنوان مشاور خدمت نمایند).

به این ترتیب ملاحظه میشود که سیاست اشتغالی جمهوری اسلامی در مشروط کردن فعالیت شغلی زنان در اجتماع، دست نیمی از جمعیت فعال را بسته و زنان بیشمار را به کنج خانه ها سوق میدهد و نتیجه این میگردد که نرخ اشتغالی زنان در حداقل ۲۰ سال گذشته، با سایر کشورها، به سرعت نزول مینماید.

### بیکاری و موانع اشتغال

در سال ۱۳۷۵ حدود ۱۲/۵ درصد زنان شهری در مقابل ۸ درصد مردان شهری بیکار، جوای کار بوده اند. در حالیکه در روستاها برای مرد و زن این رقم ۱۴ درصد بوده است. البته میزان بیکاری زنان نسبت به مردان در سالهای اخیر ۲ برابر گشته است. دلایل افزایش میزان بیکاری زنان به ترتیب زیر میباشد:

۱- کارفرمایان و دولت به علت اینکه زنان شاغل هزینه رفاهی بیشتری میطلبند مایل به استخدام آنان نمیشوند. (حق زایمان، مرخصی بعد از زایمان، مرخصی مادر)

۲- در صورت مهارت و سواد مساوی با مردان، زنان شانس استخدام شدن را از دست می دهند.

۳- زنان به اختیار خود و نسبت به قابلیت ها و مهارت های خود از قدرت انتخاب شغل محروم بوده و استخدام آنان بستگی به اجازه شوهر دارد.

(اداره حقوقی دادگستری در نظریه ۷/۲۴۷۵-۶۲/۱۵ چنین میگوید، × با توجه به ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی و ماده ۱۸ قانون حمایت خانواده که به قوت خود باقی است، زوج میتواند با تأیید دادگاه زن خود را از اشتغال به هر شغلی که منافی با مصالح خانوادگی یا حیثیت خود یا زوجه باشد منع کند.

رسیدگی به مورد در صلاحیت دادگاه مدنی خاص است. اجرای حکم صادره از طرف دادگاه مدنی خاص که جنبه اعلامی دارد و میبایست به وسیله موسسه یا اداره محل اشتغال زوجه عمل شود با توجه به ماده ۱۵ قانون تشکیل دادگاه مدنی خاص و قسمت اخیر ماده ۴ قانون اجرای احکام مدنی از طریق ارسال رونوشت دادنامه صادره به وسیله دفتر دادگاه مدنی خاص به دفتر سازمان متبوع زوجه امکان پذیر است).

۴- عدم وجود مهدکودک های کافی

از آنجا که مهد کودک های دولتی معمولاً نوزادان را از ۳ ماهگی میپذیرند (البته تجربه تا کنونی نشان داده است که مهدکودک ها اکثراً تا یک سالگی از پذیرفتن نوزادان ترمذ نموده اند)، و با توجه به این مسئله که مادران فقط ۳ ماه مرخصی با حقوق خواهند داشت لذا اگر زنان شاغل کارمند و کارگر از مرخصی زایمان خود یک ماه قبل از زایمان استفاده نمایند، نوزاد ۲ ماهه گی بی سرپرست خواهد بود و مادر مجبور به ترک شغل خواهد گردید.

۴- عدم وجود بیمه اجتماعی در

خدمت مرخصی بعد از زایمان

طبق قانون تامین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴، بیمه شده زن در صورتیکه یکسال قبل از زایمان بیمه شده باشد و سابقه پرداخت حق بیمه بیشتر از یکسال داشته باشد، میتواند در صورت زایمان از حق بیمه استفاده نماید که آنهم شامل دو سوم آخرین مزد و حقوق بیمه شده است، لذا کارمندان و زنان کارگری که به علت نداشتن سوابق شغلی کافی برای مدت تعیین شده حق بیمه نپرداخته اند، از مزایای مزبور محروم می شوند و این مسئله ادامه کار را برای آنان به لحاظ عدم توانائی مالی غیر ممکن خواهد ساخت. (باید توجه نمود که زنان شاغل روزمزد از تمام این مزایا محروم بوده و فقط ۱۰ روز مرخصی زایمان بدون حقوق خواهند داشت. اینگونه زنان یا میبایست ترک شغل نمایند و یا اینکه کودکان خود را از ترس از دست دادن کار بی سرپرست رها نمایند).

### منابع و مأخذ:

- ۱- نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۵۵ مرکز آمار ایران
- ۲- نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۶۵ مرکز آمار ایران
- ۳- نتایج آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰ مرکز آمار ایران
- ۴- مهر انگیز چنگیزی آشتیانی، احتساب سهم زنان در تولید کشور، سال ۱۳۷۲، مرکز آمار ایران
- ۵- مهر انگیز چنگیزی آشتیانی، بررسی اشتغال زنان در ایران، اولین کنفرانس آمار، اصفهان ۱۳۷۱
- ۶- مهر انگیز چنگیزی آشتیانی، و همکاران، اشتغال زنان در بخش صنعت، سال ۱۳۷۳
- ۷- سالنامه آماری وزارت آموزش و پرورش، سال ۷۱-۱۳۷۰
- ۸- بررسی وضعیت اشتغال زنان، سازمان امور اداری و استخدامی کشور، ۱۳۷۱
- ۹- شاخص های اجتماعی، اقتصادی زنان در جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، مهر ماه ۱۳۷۶

## کشتار ۶۷ در زندان ها زخمی در اعماق جامعه ما

برخی رخدادها، در تاریخ یک جامعه نه می توانند به فراموشی سپرده شوند، نه شامل مرور زمان می شوند و نه کسی قادر است، آن ها را انکار نماید و علیرغم سکوت در مورد آن، همواره حی و حاضر و در زمان جاری هستند. در کارنامه جمهوری اسلامی از این قبیل حوادث کم نیستند. از سال ۵۷ تا کنون، زندگی مردم کشور ما مشحون از حوادث و رخداد هائی است که هر گز نه فراموش خواهند شد و نه کسی قادر به بیرون راندن آن ها از صحنه جاری تراژدی حاکم بر زندگی مردم ماست.

یکی از این رخدادها، قتل عام زندانیان سیاسی در در سال ۶۷ است. حادثه ای که هنوز نه انعام واقعی آن روشن شده است و نه تاکنون سند معتبری در مورد آن به بیرون از حکومت درز کرده است. همه اطلاعات در این زمینه مدت ها منحصر به نامه نگاری آقای منتظری با خمینی در اعتراض به قساوت در این کشتار بود. انتشار خاطرات آقای منتظری فقط این اطلاعات را بیشتر تایید کرد تا آن که جنبه های دیگری از تصمیم و چگونگی این جنایت را روشن تر کند. منبع دیگر ارزیابی ابعاد این حادثه، مشاهدات و خاطرات کسانی است که با گوشت و پوست و خون خود این حادثه را لمس کرده و از دهانه ماشین کشتاری که در شهریور سال ۶۷ به راه انداخته شده بود و در عرض مدت کوتاهی هزاران انسان فرهیخته را به کام مرگ کشاند، جان سالم به در برده اند. این قبیل منابع نیز نگاهی از سوی دیگر، از سوی کاندیدا های مرگ، به فاجعه ای است که رهیدن آن ها از کام آن مثل یک معجزه می ماند و فقط گوشه ای از این فاجعه را روشن می سازد.

هنوز ما از ارائه یک تصویر کامل از کشتار ۶۷ فاصله داریم. تعداد واقعی قربانیان این کشتار، علیرغم تهیه و انتشار لیست های متعدد، هم چنان مشخص نیست. آمرین و عاملین این کشتار، علیرغم صراحت در این مورد که کشتار به دستور شخص خمینی صورت گرفته است، هنوز کاملاً روشن نیست. شکی نیست که برخی از کسانی که امروز هم در راس حکومت اند، در این واقعه نقش ایفا نموده اند، اما هنوز روشن نشده است که تا چه حد در این تصمیم و پیشبرد آن موثر بوده اند. برخی از مجریان این جنایت هم چنان بر سر مشاغل خود هستند و برخی ارتقا درجه یافته اند. هنوز کرونولوژی واقعی این حادثه ترسیم نشده است. حکومت اسلامی سعی در به فراموشی سپردن این فاجعه دارد. به همین دلیل هیچ کس حاضر نیست در این مورد سخنی بر زبان آورد. سکوت در برابر فشار های جدید به آقای منتظری بخصوص بعد از انتشار خاطرات ایشان، که مساله محوری و

قابل تاکید در آن، همین قتل ها و حوادث حول و حوش آن است، بیانگر این واقعیت است. در خارج از حکومت نیز، هنوز کار جدی و تحقیق مستند و سازماندهی شده به روش علمی در این مورد نشده است. مساله بیشتر در حد خاطرات پراکند و بیشتر فردی و یا یادبودها خلاصه شده است.

شکی نیست که ابعاد واقعی این فاجعه بدون انتشار کامل اطلاعات موجود در این زمینه روشن نخواهد گشت. اما در همین اطلاعات پراکنده نیز که جمع آوری و جمع بندی هم نشده است، واقعیت آن چه که در زندان ها گذشته واضح است و دیدن آن چه که بر زندانیان سیاسی رفته است، نیازمند کنکاش ویژه ای نیست.

مساله اصلی، درک جایگاه و موقعیت چنین فاجعه ای در کارنامه یک حکومت است.

کشتار ۶۷، حادثه غیر مترقبه ای نبود. این حادثه در ابعادی کوچک تر هر روز در اقصی نقاط کشور رخ می داد. اعدام گسترده زندانیان سیاسی، بخصوص بعد از سال شصت، در سراسر کشور بعد از بازجوئی ها و دادگاه های سرپائی، قبل از سال ۶۷ هم، یک واقعیت روزمره بود. دیگر خواندن نام ده ها نفر در روزنامه که اعدام شده بودند و چه بسا چند روز پیش از آن در کنار تو و یا دیگری راه می رفتند و می گفتند و می خندیدند، جزو اتفاقات جاری روز بود. کشتن افراد بخاطر مخالفت با حکومت عادی بود. اما با این وجود هنوز کم نبودند کسانی که خود حکومت هم دلایل کافی، با همان معیار های خود، برای کشتن آن ها نداشت.

در سال ۶۷ دیگر نیازی به دلیل نبود، هر کسی که به هر علتی در زندان بود، کاندیدای مرگ بود.

در واقع امر نیز، کشتار ۶۷، ادامه منطقی سیاست حکومت اسلامی در قبال مخالفان خود، اما در ابعاد دیگری بود.

هنگامی که یک حکومت تصور کند که با کشتار مخالفان، مخالفت را ریشه کن می سازد، و بعد از ده سال کشتار هنوز صدها زندان پر از مخالفان داشته باشد، بدون آن که مخالفت مرده باشد، بدیهی است که به این نتیجه جنون آمیز هم برسد که چرا همه، یا حداقل آن عده ای را که دم دست خود دارد، یک جا سر به نیست نکند. تا هم از شر مخالفت خلاص شود و هم از معضل حفظ و نگهداری این همه زندانی.

اما کشتار ۶۷ فقط ادامه ساده سیاست رژیم در قبال اپوزیسیون نبود.

کشتار ۶۷، نقطه پایان راهی بود که از فردای بهمن ۵۷ و با یورش به دستاورد های مبارزات مردم و در مقابله آشکار با خواست ها و نیاز های جامعه آغاز شده بود و تا تابستان ۶۷ در زیر انواع توجیهات، بویژه پوشش طبلس جنگ، به یک رویه حکومتی کامل فراروئیده بود. رویه ای که سمبل و نیروی قاهر پیشبرنده آن قبل از همه شخص خمینی بود. از این رو نیز امضای خمینی پای دستور قتل عام هزاران زندانی در عرض مدت کوتاهی، نه

تعجب برانگیز است و نه قابل کتمان. برعکس باید برای همه و از جمله کسانی که در اندیشه اصلاح این حکومت اند، روشن باشد که صدور دستور قتل عام هزاران نفر، مثل صدور حکم ارتداد مثلاً جبهه ملی در خرداد ۶۰ و یا صدور حکم قتل یک نویسنده خارجی بدون آن که حتی کتابش هم رویت شده باشد، یا تبدیل دومین شخصیت حکومت در عرض یک روز به دشمن درجه یک، سرنوشتی که منتظری بعد از اعتراض به سازماندهی قتل عام در زندان ها پیدا کرد، همه جلوه های نوع خاصی از حکومت اند که سمبل و بنیانگذار آن شخص خمینی بودند که که از ده اش همواره و رای همه و از جمله قوانینی قرار داشت که شخصاً تنفیذ کرده بود و هنوز مرکب آن ها خشک نشده بود. در این نوع از حکومت، فردی مثل آقای خمینی الگوی خمینی های دیگر در رده های پایین تر تا اعماق جامعه است. از این رو نیز در کشتار ۶۷ وجود دست خطی از خمینی اول کافی بود که خمینی های کوچک تر در اقصی نقاط ایران، سنگ تمام گذاشته و به جان زندانیان بی دفاع افتاده، در این جنگ نابرابر عرصه های دفاع از حکومت الله را باز گشایند. کشتار ۶۷، حادثه ای نیست که کسی بتواند به راحتی از کنار آن بگذرد. خود حکومت هم بدون بازبینی این حادثه در بن بست خود دست و پا خواهد زد. اقدامات سرکوبگرانه اخیر که توسط قوه قضائیه و به نام قانون صورت می گیرند، و بعضاً دامن برخی حکومتیان را نیز گرفته اند، ریشه در فرهنگ حکومتی دارند که مسئول فاجعه کشتار در زندان ها است.

در شرایط حاکم بر کشور ما، هیچ تغییر جدی بدون بازبینی فاجعه کشتار در زندان ها امکان پذیر نیست. زخمی که با این کشتار در قلب جامعه ما نشانداده شده است، هر گز فراموش نخواهد شد و هیچ نیروئی بدون آن که به این درد کهنه باز گردد، قادر به برداشتن حتی یک گام جدی به سوی یک جامعه متکی بر حقوق و آزادی های فردی نیست. هر کس و هر نیروئی که در اندیشه احیای آزادی های از دست رفته مردم در کشور ما باشد، باید نخست پرتوی بر این بزرگ ترین و سازمان یافته ترین اقدام ضد بشری تجاوز به حق حیات انسانهای در بند و اسیر یک حکومت خودکامه، انداخته و آمرین و عاملین این جنایت بزرگ را به تاریخ معرفی نماید و آن ها را که هنوز زنده اند و کم هم نیستند به جرم این جنایت به دادگاه بسپارد.

اپوزیسیون جمهوری اسلامی باید تا رسیدن چنین روزی و برای تحقق چنین خواستی، با ایجاد یک مرکز تحقیق در مورد فاجعه کشتار ۶۷ در زندان ها، اطلاعات و اسناد مربوط به این جنایت را گردآوری نموده و زمینه را برای کشاندن آمرین و عاملین این کشتار به پای میز محاکمه، در سطح ملی و بین المللی فراهم نماید.

# قتل عام زندانیان سیاسی\*

گزارشی از کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۷۶  
از زبان یکی از شاهدان عینی

مأمور اعدام می پرسد: "چرا تیربارانشان نمی کنیم؟ این که خیلی سریعتر است." نیری می گوید: "اینجا امکاناتمان زیاد نیست. وقتی نعش کشها در خیابانها به حرکت درمی آیند خون از شان راه می افتد. می خواهید همه عالم بفهمند ما اینجا چکار می کنیم؟"

می کردیم قطع گردید. در گوهردشت همه زندانیها در قرنطینه بودند. حتی زندانبانان هم حق خروج از زندان را نداشتند. روزها بدین ترتیب سپری شد. پخش برنامه خبری دو بعد از ظهر نیز متوقف گردید. هیچ نوع خبری از هیچ جا نداشتیم. همه بندهای نزدیک به مقر تجمع زندانبانان سعی می کردند از صدای رادیوی پاسداران استراق سمع کنند. ساعت دو بعد از ظهر همه بندهای نزدیک رادیو در خاموشی مطلق فرو می رفت تا بلکه خبری بشنوند. آنها که گوشهای تیزی داشتند گوششان را به درز دیوار یا ترک کف زمین می چسباندند تا از رادیو خبری بشنوند. بعد آن اخبار شنیده شده را به بندها منتقل می کردند.

این کار از طریق مورش زدن به دیوار و کف و سقف سلولها انجام می شد. ما بدین طریق خبرهای منتقل شده از هر بند را می گرفتیم و مقایسه می کردیم. خبرهای تکه پاره شده را کنار هم می چیدیم تا چیزی دستگیرمان بشود. بعضی بندها کارشان گردآوری خبر و پخش آن به سایر بندها بود. در این دوره ما در مورد اثرات شکست احتمالی نظامی ایران بر اوضاع سراسر مملکت خاصه بر زندانها، به بحث می پرداختیم.

در خبرها بود که زندانیان مجاهد قند توی دلشان آب می شود. آنها بر این باورند که نیروهای مجاهد به زودی به تهران می رسند و آنها را آزاد می کنند. این خوشبینیها بود که سبب شد عدهای ساکهایشان را ببندند. منتظر باشند به زودی درهای زندان باز خواهد شد.

ناگهان یک موشک اسکاد عراقی به زندان خورد و سکوت شبانه زندان را شکست. بخشی از در و دیوار غربی زندان خراب شد و یکی دو پاسدار کشته شدند. انفجار به حدی بود که تقریباً همه شیشهها را شکست. بسیاری از زندانیان بر اثر پرش تراشه های شیشه زخمی شدند. هنوز نمی دانستیم چه اتفاق رخ داده است. مثل این که دنیا به آخر رسیده بود. بعد از اصابت موشک، ترس و وحشت همه جا را فراگرفت. زندانیان روانی از درون سلولها داد و فریاد می کردند.

نگرانها ادامه یافت. شبها به طور معمول حرکت زندانیان بندهای رو به رو را متوجه می شدیم. چون وقتی از آنجا رد می شدند بدنشان نوری را که از مقابل می تابید قطع می کرد. به فاصله یکی دو هفته از میزان این رفت و آمدهای شبانه کاسته شد و سرانجام در برخی از بندها متوقف گردید. حالا دیگر هیچکسی نور رو به رو را قطع نمی کرد. نور چراغها برای همیشه خاموش شد. در هر یک از آن بندها بیش از ۲۰۰ زندانی مجاهد بود. اکنون آن بندها خالی شده بود.

بند جدیدی از "ملی کشهای" اوین ایجاد شد. اینها زندانیانی بودند که دوره زندانی شان به پایان رسیده بود اما رژیم آزادشان نمی کرد. زیرا شرط آزادی از زندان، مشارکت در مصاحبه به خاطر آزادی شان بود. آنها این شرایط را قبول نکردند و حاضر نشدند که در مصاحبه تلویزیونی شرکت کرده و مخالفان رژیم را محکوم سازند. بعضی فقط دو سال محکومیت داشتند اما شش سال هم "ملی کشی" کرده بودند. جمع ملی کشها ۲۰۰ نفر بودند. خانواده هاشان مدام برای آزادی آنها تلاش می کردند اما پاسخ رژیم انتقال آنها به زندان گوهردشت بود.

وقتی تماسهای جدید برقرار شد هر بند به نوبه خود تصمیم گرفت در آن مرحله عزم رژیم را آزمایش کند تا معلوم شود در برابر دور جدیدی از مقاومت زندانیان چه واکنشی نشان خواهد داد. در بند ما تماس با دور و بر رضایتبخش بود. اما باز هم جو بدگمانی بر بند حاکم بود. می پرسیدیم چرا ما را چنین تقسیم بندی کرده اند؟

در جنگ ایران و عراق، ایران رو به ضعف می رفت. عراق اطمینان و اعتماد بیشتری به خود پیدا می کرد و موفقیت های روز به روز بیشتر می شد. در سطح بین المللی فشار زیادی بر ایران وارد می شد که قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را بپذیرد و متارکه اعلام شود. در بخشهایی از شمال باختری و جنوب غربی ایران خطوط جبهه ایران در هم می شکست، نیروهای عراقی بار دیگر از چند نقطه وارد ایران می شدند. خمینی جام زهر کذایی را نوشید و با قبول قطعنامه ۵۹۸ در تاریخ ۲۷ تیرماه ۱۳۶۷ تلویحاً شکست در جنگ با عراق را پذیرفت. در تاریخ سوم مرداد ۶۷ رهبری مجاهدین که تحلیلش این بود که شکست رژیم در جنگ به مفهوم نابودی و فروپاشی آن است از مردم تهران دعوت به قیام کرد و با پیشروی در غرب نیروهایش را در کرد و اسلام آباد (کرمانشاه) مستقر نمود تا به قول خود ضربه نهائی را بر رژیم جمهوری اسلامی وارد کند. ما از طریق اخبار تلویزیونها در گوهردشت در روزهای پنجم و ششم مرداد ۶۷ پیشروی نیروهای مجاهد را در جبههها مشاهده نمودیم. در روز جمعه هفتم مرداد ۱۳۶۷ یورش به زندان گوهردشت آغاز گردید. در آن روز زندانبانان به بندها حمله برده تمام تلویزیونها را از بندها خارج کردند. فردای آن روز بند ما نوبت ملاقات با خانوادهها را داشت که همان روز جمعه به ما گفته شد که تمام ملاقاتها تا اطلاع ثانوی قطع می شود. امکانات هواخوری، ورزش، بهداری زندان و دارو از خارج تا اطلاع بعدی قطع شد. همچنین صدای اخبار و برنامهها از بلندگوهای سراسری زندان و نشریات روزانه که دریافت

پذیرش غذا خودداری کردند. تقاضای اعتصابیون این بود که در مورد رویدادهای زندان خواهان اطلاعات و اخبار دقیق بودند. بعد از اعتراضها یعنی درست در روز پنجم شهریور ۶۷ مقامهای زندان به بند زیرین رفتند. فهرستی از نام چهار زندانی را با خود داشتند. آنها را با خود بردند. دو نفرشان از راه کارگر؛ به نامهای حسین حاج محسن و ابراهیم نجاران، دو نفر از فدائیان اقلیت که یکی از آنها محمود و دیگری یک فوتبالیست معروف بود. هر چهار نفر را به انفرادی منتقل کردند. اخباری از منابع دیگر، به سراسر زندان می رسید و نشان می داد زندانیان مجاهد را گروه گروه به دار می زنند و صدها نفر نیز در آستانه اعدام اند. خبرها جسته و گریخته بود اما یک چیز را به خوبی نشان می داد؛ رژیم دست اندر کار اعدام دسته جمعی زندانیان سیاسی است.

در تاریخ هشت شهریور پیامی از یکی از رفقای دربند هشت رسید که هنگامی که او را به سالن سرپوشیده فلزی پیش ساخته بزرگ زندان گوهردشت برای اعدام می بردند، او با چشمان خود کوهی از دمپایهای زندانیان را در جلوی سالن سرپوشیده دیده بود. همچنین این رفیق گفته بود که از طنابهای پلاستیک آبی رنگ کلفتی که از سقف سوله آویزان شده بود، جسد حسین حاج محسن و ابراهیم نجاران را مشاهده کرده. اجساد دیگری نیز از سقف آویزان بود.

این اخبار از منابع دیگری هم تأیید شد. ناباوری و بهت همه جا را فراگرفت. حالا می فهمیدیم بر سر کسانی که از بندها بردند چه آمده و چرا بندها خالی شده است. چه سرنوشتی در انتظارمان بود.

گفتم که مجاهدین جزو نخستین اعدامیان بودند. این در مورد آنان یک واقعیت و در مورد ما یک شایعه بود چرا از آنها شروع کردند؟ چون متوجه شده بودند رفقایشان بعد از اعلام آتش بس رژیم جمهوری اسلامی، از عراق وارد خاک ایران شده و پاسدارها را عقب رانده اند. از برخی خانواده ها در ملاقاتها شنیده بودند که رژیم اسلامی در آستانه فروپاشی است. این همه، نوعی پشتگرمی به مجاهدین داده بوده. بعضیها وسایلشان را در زندان جمع آوری کرده و آماده بودند با رهایی کشور و سقوط رژیم درهای زندانها باز شود و قدم به دنیای آزاد بگذارند. بنا براین وقتی خبر "دادگاه عفو" منتشر شد فکر کردند کار تمام شده و آزاد خواهند شد.

رهبری مجاهدین در آن زمان سعی داشت روحیه رزمندگان و ملیشای خود را با این قبیل وعده ها و داستانهای تقویت کند. کمیسیون عفو هم قرینه ای بر این مطلب بود. این کمیسیون در فاصله حمله نیروهای مجاهدین به مرزهای غربی ایران، چهار روز پس از قبول آتش بس یعنی سوم مرداد ۱۳۶۷ برپا شد.

حکم تشکیل "کمیسیون مرگ" توسط خمینی و با وساطت خامنه ای و رفسنجانی و موسوی اردبیلی داده شد. در این حکم با اشاره به حمله نیروهای مجاهدین در مرزهای غربی و قراین حمایت زندانیان از این حمله از نیری و سایر حکام شرع که این دستور را اجرا می کردند خواسته شده بود به زندانها رفته و در صورت وجود کوچکترین شائبه مخالفت با جمهوری اسلامی و یا حمایت از مجاهدین و گروههای صدانقلاب، آنها را به درک واصل کنند. حاج نیری رئیس "کمیسیون مرگ" به نخستین گروه مجاهدین گفته بود هدفش دادن عفو به آنهاست. مجاهدین با خود می گفتند "داریم به خانه برمی گردیم. بچه ها داریم برمی گردیم".

بنا به اطلاعاتی که از سایر بندها می رسید معلوم شد آنها هم همین موضوع را دریافته اند. آیا به زندان دیگری منتقل شده بودند یا جرئت بیان را نداشتیم.

بعضی از زندانیان تصمیم گرفتند به نحوی از مقامهای زندان حرف بکشند تا بدانند چه اتفاقی رخ می دهد. ما آنقدر ساده نبودیم که انتظار داشته باشیم مقامهای زندان خیلی راحت همه چیز را برای ما تعریف کنند. اما به هر حال از حرفهای آنها می توانستیم نکاتی را دریابیم. می خواستیم بدانیم در ذهنشان چه می گذرد. برای ما چه نقشه ای دارند.

پس از یک هفته بحث فشرده اغلب سلولها متقاعد شدند که اقدام متحد و یگانه، تنها راه واکنش نشان دادن ماست. از همه طرفداران پیشنهاد خواستیم. صبح فردا اول شهریورماه در پشت زیر هشت گرد بیایند. وقتی به در کوئیدیم پاسداری پیدا شد. گفتیم که می خواهیم مقامهای زندان را ببینیم. او رفت و ما ماندیم. یک ساعتی طول کشید. بار دیگر به در کوئیدیم. پاسدار برگشت همه را به باد فحش گرفت. بعد من و سه نفر دیگر را با خود به زیر هشت بند برد و گفت: "همینجا باشید تا کسی بیاد باهاتون حرف بزند". چشمبند داشتیم و هرکدام در گوشه ای از زیر هشت بند رو به دیوار ایستادیم. بیش از دو ساعت به همان حالت بودیم و کسی نیامد.

یک مقام نسبتاً پائین زندان آمد. او را می شناختیم. خواستهایمان را پرسید و برایش شرح دادیم. من گفتم: "از من خواسته اند از شما بپرسم این قرنطینه چقدر طول می کشد؟ بسیاری از زندانیان می خواهند این را بدانند". گفت: تصمیم را مقامهای مافوق خارج از زندان گرفته اند. ما مجبور نیستیم دلایل آنها را برای شما بگوئیم. نمی دانم این حالت اضطراری کی پایان خواهد یافت. شما تا حالا باید فهمیده باشید که در زندان جمهوری اسلامی کسی حق ندارد از جانب کس دیگری حرف بزند".

گفتم: "من از جانب خودم می گویم. من تحت مراقبت پزشکی هستم. بدون دارویی که خانواده ام برای من آورند زندگی ام به خطر می افتد. آیا حق ندارم بپرسم شما چرا از رسیدن ضروریات حیاتی من جلوگیری می کنید؟"

گفت: "تا وقتی دستور هست مجبورید در این وضعیت بمانید. مرده یا زنده ما در جبهه ها دهها هزار پاسدار اسلام را از دست داده ایم فکر می کنید اگر هزاران امثال شما بمیرند ما عین خیالمان است یا ککمان می گزد؟ تو خوشحال باش که زنده ای! برو پشت سرت را هم نگاه نکن. از این ببعد نشنوم که شکایت می کنی؟"

یکی دیگر از همراهان که نامش مسعود و پیکاری بود سعی کرد با او بحث کند اما زندانبان وقعی نگذاشت. به پاسدار رو کرد و گفت: "همه اینا رو ببر به بند" بعد هم راهش را گرفت و رفت.

در داخل بند سعی کردیم به یاری موریس با سایر بندها رابطه برقرار کنیم. حاصل برخورد خود را با زندانبانان به آنها منتقل کنیم. کسی با موریس پیام فرستاد که بسیاری از زندانیان مجاهد حلق آویز شده اند. نمی توانستم باور کنم. فکر می کردم مقامها شایعه پراکنی می کنند تا زندانیان را بترسانند و روحیه همامان را خراب کنند. از بند ما موریس فرستاده شد که در آنها گفته شده بود شاید این خبر اعدامها را خود پلیس در زندان می پراکند تا روحیه زندانیان مقاوم را بشکند.

بیش از هفتاد درصد از بچه های بند ما در اعتراض شرکت کرده بودند. هرچند شصت درصد اعضای بندمان را "منفعله" تشکیل داده اند. با این پیام، در بند زیرین نیز مقاومت آغاز گردید و بچه ها از

زندانی دایر بر همکاری با مقامهای زندان هم راهگشا نبود. دادگاه از زندانی نادم می‌خواست پنج زندانی مقاوم و سرموضعی را نام ببرد و یا اعدام شود.

بازماندگان "خوشبخت" بندهای مجاهدین را به کار اجباری وامی‌داشتند. اینها بیست درصد زندانیان مجاهد بودند. آن هشتاد درصد بقیه را در گورهدشت تماماً اعدام کردند. "کمیسون مرگ" ظرف یک ماه برای حدود هزار زندانی مجاهد در گورهدشت حکم مرگ صادر کرد. هنوز نوبت چپ نرسیده بود.

من در طول سالهای زندان با بسیاری از مجاهدین رفیق و دمخور بودم و به خصوص نگران زندانیان مجاهدی بودم که می‌شناختمشان. در مورد حبیب دانشجوی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران نظرشان را پرسیدم که با او در قرنطینه قزل حصار همراه بودم. در آن زمان مشکلات گوارشی شدیدی داشت. همراهانش گفتند او دایم به ما هشدار می‌داد و می‌گفت "داریم به دام رژیم خمینی می‌افتیم ما، دارند مثل خیار تکه‌تکه‌مان می‌کنند!" وقتی در برابر "کمیسون مرگ" حاضر شد از او پرسیدند که اتهامش چیست؟ گفته بود منافق. از او پرسیدند حاضر است در مصاحبه تلویزیونی شرکت کرده و مجاهدین را محکوم کند. او گفته بود بلی حاضر است. نیری دوباره پرسیده بود حاضری طوماری علیه رهبری مجاهدین امضاء کنی؟ او گفته بود بلی حاضرم. آخرین سؤال نیری از حبیب این بود که آیا حاضری در مورد پنج نفر سرموضعی به مقامات زندان اطلاعات بدهی و همکاری اطلاعاتی با ما داشته باشی؟ اما حبیب فردی استوار بود و هرگز تن به خفت نداد و سر به دار شد. یادش گرامی باد.

در مورد حمید پرسیدم. همان مجاهدی که در مراسم یادبود حسن صدیقی زندانی هم‌بندم در بند یک گورهدشت شعر خوانده بود. او قبلاً تواب بود. در اوین و قزل حصار تواب شده بود. محاکمه‌اش مدتها قبل پایان یافته بود. اما او اعدام شد چون در دادگاه خود را "مجاهد" خوانده بود.

سرانجام از بند فرعی بیست در طبقه همکف خبرهایی دایر بر تأیید نهایی اعدامهای جمعی دریافت کردیم. بندیان آنجا رو به محوطه زندان بودند و از پنجره‌های آمد و رفت تریلی‌های بزرگ حمل گوشت را دیده بودند. گاهی در شبانه روز چندین تریلی گوشت از آنجا خارج می‌شد. آنها در مورد این آمد و شدها کنجکاو شده و با توجه به شایعه‌ها بیست و چهار ساعته کشیک داده بودند.

روزی یک تریلی در میدان دیدشان می‌ایستد، درش باز می‌شود، پر از بسته‌های بلند بوده است. پاسدارها به بالای بسته‌های بزرگ پلاستیک رفته و بسته‌های مشابهی را روی آنها جا می‌داده‌اند تا ظرفیت تکمیل شود. هر بسته در یک کفن پلاستیکی پوشیده شده و سر و تهش را بسته بودند. با توجه به حالت لغزان زیر پای پاسداران می‌فهمند که محموله‌ها چیزی جز اجساد اعدام شدگان نیست.

این کامیونهای حمل گوشت مدام نعشهای اعدامیها را به گورستانهای گمنام می‌بردند. حمل اجساد در فاصله دو ماه مرداد و شهریور ادامه داشت.

هنوز گورستانهای جمعی جنوب تهران کشف نشده بود. جسدها را صدتا صدتا در چاله‌ها می‌ریختند و با عجله با بولدوزرها رویشان را می‌پوشاندند. باران سنگینی که به دنبال آن باریده بود خاکها را شست و اجساد قربانیان نمایان گردید. سگها طعمه خوبی پیدا کرده بودند. به دنبال یک توفان شدید ساکنان حلی آبادهای اطراف

در اولین مرحله در این دادگاه کذایی از یک زندانیان سؤال می‌شد: "اتهامت چیست؟ به کدام سازمان تعلق داری؟" آنان که می‌گفتند "منافق" هستند به بند کار اجباری برده می‌شدند که فکر می‌کردند در آستانه آزادی‌اند. آنها که با قاطعیت می‌گفتند "مجاهد"، به "بند بالا" فرستاده می‌شدند. یعنی قتلگاه.

مجاهدین برای خودشان دلایل قانع‌کننده‌ای داشتند که خوشبین باشند. قبلاً هم صدها بار در برابر چنان پرسشی که اتهام شما چیست گفته بودند "منافق" اند. اما حالا فکر می‌کردند می‌توانند سرشان را بالا نگه دارند و رک و راست جواب بدهند. دیدن نیروهای مجاهد در حال پیشروی در جبهه از تلویزیون زندان دیگر جای تردید باقی نمی‌گذاشت. بعد از یک هفته که تقریباً پانصد نفر مخفیانه اعدام شدند بقیه مجاهدین تازه دریافتند که واقعیت امر چه بوده است. پاسدارها به بند می‌رفتند عده‌ای را صدا می‌زدند. حدود صد نفری را می‌بردند و دیگر کسی آنها را نمی‌دید. آنها هم مثل ماها با نگرانی از پنجره‌های سلول خود شاهد خالی شدن بندها بودند. پس از جمع‌بندیهای زیاد تازه دریافتند که رژیم برای زندانیان چه دام هولناکی گسترده است. پس از مشاهده بندهای خالی و پس از مشورت متوجه می‌شوند که عفو در کار نیست. از آن پس در برابر پاسخ نخست خود را "منافق" اعلام کردند. بعد سئوالهای دیگری مطرح شد: حاضرید در مصاحبه تلویزیونی شرکت کنید؟ حاضرید طی نامه‌ای سازمان مجاهدین را محکوم کنید؟ آنان که پاسخ منفی می‌دادند برای اعدام به ساختمان سوله فرستاده می‌شدند.

مجاهدین تلاش می‌کردند از راهی که رژیم پیش پایشان نهاده بود فرار کنند. اما رژیم اسلامی ول کن نبود. در مرحله دوم وقتی تعداد زیادی از زندانیان مجاهد مصاحبه را قبول و نامه محکومیت سازمان را نیز می‌پذیرند حاج داود و حاج ناصری گام دیگری پیش می‌نهادند: "حرامزاده‌های مادر قبه! شما همه‌تان دروغگو هستید!" بعد به رئیس دادگاه رو می‌کردند و می‌گفتند: "ما او را می‌شناسیم. در همه حرکت‌های مقاومت در زندان شرکت فعال داشته است. به نام اسلام و امام امت کله‌اش را بکنید بفرستید جهنم!". در بسیاری موارد این شهادت زندانبان مورد قبول دادگاه واقع می‌شد هرچند زندانی موافق خواست "کمیسون مرگ" عمل کرده بود.

در مرحله سوم "کمیسون مرگ" از مرحله‌های قبلی پا را فراتر نهاد چون مجاهدین دست رژیم را خوانده بودند و سعی می‌کردند پاسخهای کمیسون پسند بدهند. "کمیسون مرگ" که فرمایشی بود قصد عفو و آزاد کردن زندانیان را نداشت. در مرحله سوم از زندانی مجاهد می‌پرسیدند: "آیا حاضری با مقامهای زندان همکاری اطلاعاتی کنی و در مورد سایر زندانیان گزارش بدهی؟ هر کس پاسخ آری می‌داد به بندهایی فرستاده می‌شد که افرادش هنوز محاکمه نشده بودند. دو نفر از آنها را به بند ما آوردند اما خوشبختانه ما موقعیت را درک کردیم و بهانه‌ای به دستشان ندادیم. آوردن ناگهانی دو مجاهد به بند چپی‌ها مورد سوءظن قرار می‌گرفت. آن هم در شرایطی که همه زندانیان در جو بی‌اعتمادی و ترس به سر می‌بردند. بردن ناگهانی چند زندانی چپ به بند مجاهدین در چنین شرایطی نیز همانقدر شک‌برانگیز بود و رژیم با این کار هدفهایی را دنبال می‌کرد

تا پایان قتل عام مجاهدین دادگاه خود تعیین می‌کرد که منظورش از همکاری با مقامهای زندان چیست. گاهی حمایت همه جانبه از رژیم، محکومیت کامل سازمان مجاهدین و سایر سازمانها و گروههای مخالف رژیم. در مرحله دوم امضای بیانیه و مصاحبه‌های تلویزیونی کافی به نظر نمی‌رسید. ولی در مرحله سوم وعده مبهم

گورستانهای جمعی متوجه می‌شوند سگهای ولگرد در نقطه‌ای جمع شده‌اند.

بدین ترتیب بود که اجساد زندانیان شناسایی و قبرستانهای مخفی کشف شد.

خبر به سرعت همه جا پیچید. پاسداران ولایت مطلقه فقیه به سرعت دست به کار شدند و منطقه را قرق کردند و با بولدوزر به سرعت روی جسدها را با خاک پوشاندند. اما مردم حالا دیگر گورستان را شناخته بودند. خانواده‌های هزاران زندانی اعدام شده هنوز هر جمعه بر سر مزار جمعی گرد می‌آیند و برای عزیزانشان که در اسارت و مظلومیت قهرمانانه جان دادند مویه می‌کنند. اینان غالباً برای افراد حلیی‌آبادها غذا می‌برند. هر سال در دهم شهریورماه مراسم یادبودی در آنجا برگزار می‌شود. یاد هزاران نفر از عزیزانی را که به جرم مردم خواهی جان باختند گرامی می‌دارند.

بسیاری از ما تا آستانه جنون دستخوش آشوب و تنش بودیم. تنها کسانی آرام بودند که عقل درستی نداشتند و در جرگه دیوانگان بودند. رژیم مدعی عدل اسلامی قبلاً آنها را دیوانه کرده بود. بسیاری از ماها شب و روز در مورد وضعیت موجود و آینده نه چندان دور که در انتظارمان بود می‌اندیشیدیم و دایم نگران بودیم. همه باید فرایند "تریبون مرگ" را طی می‌کردیم. آیا می‌توانستیم از دام پهن شده رژیم رهایی یابیم؟ چگونه قادر می‌شدیم از فاجعه پیش روی خود نجات پیدا کنیم؟ تماس مداوم با سایر بندها همه هستی و زندگی ما را تشکیل می‌داد.

در هفته دوم شهریور یک روز صبح متوجه شدیم بند طبقه زیر خالی شده است. دیگر لازم نبود فکر کنیم. می‌دانستیم رفقای قهرمان‌مان را کجا برده‌اند.

در داخل بند دیدارهای طولانی برگزار کردیم تا نحوه رفتارمان در مقابل "تریبون مرگ" را مرور کنیم. چه بگوییم و چگونه زندگی‌مان را نجات بدهیم؟ در این زمان در درون بند از آزادی نسبی برخوردار بودیم. پاسداران سرشان گرم فعالیت خدایسندانه و اجرای عدل رژیم جمهوری اسلامی بود. اما ما هم مجبور بودیم هوش و حواسمان را متمرکز کنیم. مبادا کسی گزارشی از بند به "تریبون مرگ" بفرستد. می‌بایست مواظب عناصری باشیم که زیر فشار در شرایط جانفرسا، شکننده بودند. می‌دانستیم اعتراف به کمونیست یا سوسیالیست یا حتی مخالفت با رژیم اسلامی حکم مرگ دارد. قرار بر این شد که هر زندانی خودش تصمیم بگیرد که دفاع ایدئولوژیک بکند یا نکند. بگوید نماز می‌خواند یا نمی‌خواند. در بازجویی‌های قبلی در زندان غالباً از پاسخ رک و راست به این پرسش پفره می‌رفتیم. وقتی از زندانی می‌پرسیدند حاضر به همکاری با رژیم هست یا نه؟ زندانی می‌بایست به دقت جواب بدهد. در مرحله کنونی نماز خواندن و یا خواندن زندانی مشکل اصلی ما نبود. دفاع از شرف و تمامیت خود، رفقا و هم‌بندان مسئله عمده و محوری ما را تشکیل می‌داد.

هم‌سلولی‌ها با این نگرش موافق بودند. این بحث در سلولهای دیگر هم بازتاب داشت. در مورد زندانیان دیگر من نظرم این بود که هرکس خودش تصمیم بگیرد. موقعیت آنچنان غیرعادی بود که امکان دستیابی به "رای بند" به طور کامل وجود نداشت. نمی‌شد تصمیمی کلی گرفت و همه را به اطاعت از آن وادار کرد. هر زندانی می‌بایست در لحظه حساس و به فاصله چند ثانیه تصمیم‌گیری کند. هر فرد باید مصمم گردد که چگونه از هم‌بندها حمایت کند و در عین حال چگونه از مهلکه موجود جان سالم به در ببرد. چگونه از شرف خود و دیگر هم‌بندان حفاظت نماید.

نوبت به ما هم رسید. پاسداران مرگ به بند وارد شدند و همه‌مان را از سلولها به بند آوردند. چشم‌بند زدند. ما را از طبقه سوم که بندمان بود به طبقه همکف بردند. همه چیز و همه جا خاموش بود. هر یک از ما دست راست روی شانه نفر جلو گذاشته بودیم. ما را به راهروی درازی بردند که زندانیان دیگر نیز بودند. چهارزانو روی زمین به صف نشستیم. سر صف به "اتاق تفتیش" باز می‌شد. در آنجا یکایک زندانیان مورد تفتیش "تریبون مرگ" قرار می‌گرفتند. سرعت کار محاکمه آنقدر زیاد بود که هر دو یا سه دقیقه یک زندانی را صدا می‌زدند. دو ساعتی طول کشید تا من سر صف رسیدم. نوبتم شد. به اتاق تفتیش هدایت شدم. روی صندلی نشاندندم. از من خواستند چشم‌بندم را بردارم دیدم چهار نفر روبرویم نشسته‌اند. یک نفرشان را شناختم. او از جلادان انگشت‌نمای رژیم اسلامی بود. حاجی نیری پشت میز نشسته بود. او رئیس شعبه یک دادگاه اوین بود. به همراه مبشری که رئیس شعبه دو دادگاه بود. کارشان در وهله اول رسیدگی به سازمانهای چپ و مارکسیست و مخالفان رژیم بود.

در فاصله سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ آنها حکم اعدام هزاران زندانی سیاسی را صادر کرده بودند. حاجی مبشری قبلاً در سال ۱۳۶۳ مرا محاکمه کرده بود. علاوه بر نیری، اشراقی در سمت دادستان و رئیسی در سمت معاون دادستان و پورمحمدی به عنوان نماینده (واوک) از اعضای "کمسیون مرگ" بودند.

دو نفر دیگر نیز جزو "تریبون مرگ" بودند. یکی حاجی ناصریان (نام واقعی‌اش حاجی مغیثه‌ای بود اما نمی‌خواست هویت واقعی او شناخته شود) در مقام دادیار زندان و دیگری حاج داود لشکری مسئول امنیت زندان. به جز افراد اخیر بقیه آوردند بودند. "تریبون مرگ" می‌خواست بداند زندانی مرتد و کمونیست و یا مجاهد مخالف نظام اسلامی هست یا نه. از همه زندانیان همان سئوالها را می‌کردند. بنابراین هر زندانی مورد خاصی نداشت. هیئت تفتیش به فرمان خمینی تشکیل شد. وی به موجب فتوایی خواهان ریشه‌کن شدن "منافقها، مرتد، کمونیستها شده بود". حاجی نیری گفت: "امام از ما خواسته بین زندانیانی که با جمهوری اسلامی‌مان موافق‌اند و آنهایی که مخالف‌اند تمایز قایل شویم. ما بر این اساس عفو زندانیان را بررسی می‌کنیم". به بعضی زندانیان گفته بود: "دادگاه به همه مشکلات شما رسیدگی می‌کند". به بسیاری از مجاهدینی که در روزها و هفته‌های اول در مقابل این "تریبون مرگ" قرار گرفته بودند: بنا به گفته مجاهدینی که از بند رسته بودند: نیری می‌گوید: "آقای ما هیئت رسیدگی به عفو زندانیان هستیم و به فرمان امام به زندان آمده‌ایم تا به پرونده شما رسیدگی کنیم".

سؤال اول: شما مسلمانید؟

من: من در یک خانواده مسلمان به دنیا آمدم. اما در خانواده ما مراسم مذهبی اجرا نمی‌شد. پدرم تا دوران جوانی من دایم‌الخمر بود. - آیا پس از زندانی شدن نماز می‌خواندید؟ آیا حالا نماز می‌خوانید؟

- نه، من در زندان نماز نمی‌خوانم. قبل از زندان هم نماز نمی‌خواندم. نخواستم به خودم و دیگران دروغ بگویم و برای تظاهر نماز بخوانم.

سؤال سوم: به کدام گروهک وابسته‌ای؟

- من در همه بازجوییها و دادگاه گفته‌ام بر این حقیقت تأکید داشته‌ام که عضو هیچ سازمانی نبوده‌ام و نیستم. (در تمام

تیررس نگاه قرار داشت. بهکیش گفتگوی یکی از حاکمان شرع نظام مقدس اسلامی در زندان، یعنی نیری، را شنیده بود که با یکی از مأموران اعدام صحبت می‌کرد. خبر این بود:

- مأمور اعدام به حاج نیری گفت: "سه دقیقه کافی نیست. وقتی بعد از ده دقیقه آنها را از چنگک پائین می‌آوریم بعضی هنوز جان دارند. لطفاً وقت بیشتری برای این کار بگذارید." نیری می‌گوید: "وقت اضافی نداریم. همان ده دقیقه کافی است." و مأمور اعدام می‌پرسد: "چرا تیربارانشان نمی‌کنیم؟ این که خیلی سریعتر است." نیری می‌گوید: "اینجا امکاناتمان زیاد نیست. وقتی نعش کشها در خیابانها به حرکت درمی‌آیند خون ازشان راه می‌افتد. می‌خواهید همه عالم بفهمند ما اینجا چکار می‌کنیم؟"

محمدعلی بهکیش اندکی بعد اعدام شد. محمود بهکیش برادرش نیز که توده‌ای بود جزو اعدامیها بود.

توده‌ایها و فدائیان اکثریت در بند بیست، از وضعیت برآورد نادرستی داشتند. آنها فکر می‌کردند رژیم فقط مجاهدین و چپهای انقلابی و سرموضعی را تصفیه می‌کند. بخش زیادی از آنها وقتی به "تریبون مرگ" برده شدند گفتند مارکسیست هستند اما از نظام جمهوری اسلامی پشتیبانی می‌کنند. در نتیجه نود درصد افراد بند بیست و از جمله آن عده از اعضای کمیته مرکزی حزب توده که در آنجا بودند به دار آویخته شدند. تنها معدودی از رهبران حزب نظیر نورالدین کیانوری، دبیر اول حزب، و احسان طبری، نظریه‌پرداز مشهور، را نکشتند تا در نمایشهای تلویزیونی و پروژیه‌های دیگر از وجودشان بهره‌گیری کنند.

اعترافات او شامل ششصد صفحه خاطرات بود که او اک (وزارت اطلاعات و امنیت) رژیم چاپ و منتشر کرد. خاطرات رهبر حزب توده را وزارت اطلاعات رژیم منتشر می‌کند که یک روزنامه‌نگار را در سال ۱۳۷۳ به جرم چاپ کاریکاتوری شبیه به خمینی به ده سال زندان محکوم کرد!

البته شانس بند ما این بود که آخر کار به حسابمان رسیدگی کردند.

در هر حال میزان تلفات مجاهدین و چپیها بسیار بالا بود. برآورد من این است که تنها در زندان گوهردشت در آن مرحله ۱۵۰۰ نفر اعدام شدند. از این تعداد هزار نفر از زندانیان مجاهد و حدود پانصد نفر از زندانیان چپ مرکب از خطوط یک، دو، سه و چهار را شامل می‌شدند.

\* نقل از کتاب (خاطرات یک زندانی از زندانهای جمهوری اسلامی)، دکتر رضا غفاری، ترجمه از انگلیسی: الف. سامان، انتشارات آرش (سوئد)، مارس ۱۹۹۸، صفحات ۲۵۲-۲۳۶.

این کتاب در اصل به زبان انگلیسی نوشته شده است تا به قول نویسنده آن "پژواک قهرمانیهای فرزندان ایران در سراسر جهان و رسواگر رژیم باشد که انسان ایرانی را به غل و زنجیر کشیده است."

بازجوییهای پیشین همین پاسخ را داده بودم و حتی حالا حاضر نبودم پاسخ دیگری بدهم).

- تحلیل شما از انقلاب اسلامی چیست؟

- رژیم اسلامی شکلی از حکومت بر مبنای اقتدار روحانیت شیعه به رهبری امام خمینی است که پس از انقلاب توده‌ای علیه رژیم شاه روی کار آمد

سؤال چهارم - آیا وقتی به بند برگردی حضوری نماز بخوانی؟  
- به دلیل شکستن مهره‌های پشتم قادر به نماز خواندن نیستم. در درمانگاه همه اسناد مربوط به من وجود دارد.

- خوب نشسته بخوان! به خاطر ترک نماز، پنجاه ضربه شلاق خواهی خورد و هر وعده که نخوانی ده ضربه شلاق اضافه خواهد شد. حالا برو بیرون گمشو. نفر بعدی!

تمام شد. همه‌اش ظرف سه دقیقه تمام شد. پیش از آن که به خود آیم به همان سرعتی که به "تریبون مرگ" آورده بودندم به همان سرعت بیرونم بردند. توانسته بودم دادگاه را به خوبی سپری کنم. مهم این بود که به سازش تن درندادم. کسی را درگیر نکردم و چیزی عاید حضرات نشد. اما دروغ هم نگفته بودم. می‌توانست زندگیم طی آن سه دقیقه تمام شود. کار فقط با شلاق ختم شده بود. اما همه مثل من شانس نیاوردند. هزاران نفر قبل از ما جان باختند تا ما توانستیم "طرح فرار" از چنگ "هیئت تفتیش" را تهیه کنیم.

حاج داود پهلویم آمد به پشتم زد و گفت بلند شو چشمبندت را بزن. از اتاق تفتیش خارجم کردند و به صف شلاق خورها فرستادند. فقط صدای ناله زندانیانی را می‌شنیدم که شلاق می‌خوردند، اما آن سوی در "کمیسیون مرگ" صف زندانیانی بود که تا چند لحظه دیگر به دار آویخته می‌شدند. وقتی نگاهشان کردم صدای حاج ناصرین را شنیدم که می‌گفت:

"خمینی عزیزم بگو تا خون بریزم". مخاطبین این فریاد رعشه آور و مرگبار زندانیان بی پناهی بودند که به صف در انتظار اعدام جمعی ایستاده بودند. "سالن دارزنی" در انتظارشان پر و خالی می‌شد. صدای حاجی داود لشکری از آنسو بلند شد: "وصیتنامه‌ها یادتان نرود! نترسید وصیت کنید!"

او هم خطابش به زندانیان صف اعدامیها بود. سرود مرگ و ترانه شادی لاشخواران با صدای کسانی که روی تخت شلاق می‌خوردند و ناله می‌کردند و نعره سر می‌دادند درهم آمیخت. انگار که فریادها از قعر جهنم برمی‌آمد.

صف ما به کندی جلو می‌رفت. پاسداران، صف اعمال شکنجه درست کردند. در صف مردان زندانی، میزها در انتظار زندانیان بود. یکی یکی زندانیان را دمر روی میز می‌خواباندند و با کابل به کف پاها شلاق می‌زدند. اگر کسی پایش را جا بجا می‌کرد شلاق به هدف نمی‌خورد. بابت هر مورد، سه شلاق اضافه می‌کردند. حالا تازه یادمان باشد که ما جزو خوش شانسها بودیم و از مرگ رسته بودیم.

در همین هفته بود که از طریق مورش از رفیقی به نام محمدعلی بهکیش، از بند فرعی بیست خبرهایی می‌رسید. در آن بند توده‌ایها به سر می‌بردند. بند فرعی بیست در طبقه همکف بود و کشتارگاه در





## ”خاطرات منتظری“

### بازگویی دوباره فاجعه کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷

منتظری در کتاب خاطرات خود در فصل دهم با عنوان ”غوغای برکناری“، به جریان کشتارهای وسیع زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ اشاره کرده و نکاتی را در این مورد مطرح می‌کند. اهمیت مسائل مطرح شده از سوی منتظری در این است که اکنون از زبان یکی از مهمترین مسئولان بلندپایه حکومت اسلامی در آن سالها بیان می‌شود. حکومت اسلامی آشکارا کوشیده است تا وقوع این کشتارهای وسیع را پوشیده بدارد و تاکنون هم هیچ توضیحی درباره این فاجعه عظیم ملی به مردم نداده است. توضیح در این مورد همراه خواهد بود با طرح نام خمینی و برخی از مسئولین بلندپایه حکومت اسلامی به عنوان آمرین این واقعه هولناک. همه جناحهای رژیم، از مرتجع‌ترین آنها گرفته تا اصلاح‌طلبان حکومتی، بر پوشیده داشتن این واقعه و سکوت درباره آن تاکنون یکسان عمل کرده اند.

در فصل دهم کتاب ”خاطرات منتظری“، بخش ”اعتراض به اعدام‌های بی رویه“، منتظری در پاسخ سؤال مربوط به نامه وی به خمینی در ارتباط با اعدام مجاهدین در زندانها، می‌گوید:

... بله. همانگونه که فرمودید پس از اینکه مجاهدین خلق با پشتیبانی عراق به کشور جمهوری اسلامی ایران حمله کردند عملیات مرصاد انجام گرفت و تعدادی از آنها در درگیری کشته شدند، تعدادی هم اسیر شدند که لابد محاکمه شدند و صحبت ما در مورد آنها نیست، اما آنچه باعث شد من آن نامه را بنویسم این بود که در همان زمان بعضی تصمیم گرفتند که یکباره کلک مجاهدین را بکنند و به اصطلاح از دست آنها راحت شوند، به همین خاطر نامه‌ای از امام گرفتند که افرادی از منافقین که از سابق در زندانها هستند طبق تشخیص دادستان و قاضی و نماینده اطلاعات هر منطقه، با رأی اکثریت آنان اگر تشخیص دادند که آنها سر موضع هستند اعدام شوند، یعنی این سه نفر اگر دو نفر از آنها نظرشان این بود که فلان فرد سر موضع است ولو اینکه به یک سال یا دو سال یا پنج سال یا بیشتر محکوم شده باید اعدام می‌شد. این نامه منسوب به امام تاریخ ندارد، اما این نامه روز پنجشنبه نوشته شده بود. من نامه را مطالعه کردم، خیلی نامه تندی بود که در عکس‌العمل عملیات مجاهدین خلق در مرصاد

نوشته شده بود و شنیده شد که به خط حاج احمدآقا است، البته چون این نامه برای همه قضات فرستاده شده بود اشکال ندارد که برای شما هم بخوانم تا واقعیت قضایا آنگونه که اتفاق افتاده روشن شود. متن این نامه به این شکل است:

پیوست شماره ۱۵۲: متن نامه منسوب به حضرت امام در ارتباط با اعدام منافقین سر موضع در زندانها

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

از آنجا که منافقین خائن به هیچوجه به اسلام معتقد نبوده و هرچه می‌گویند از روی حیله و نفاق آنهاست و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده‌اند، و با توجه به محارب بودن آنها و جنگهای کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با همکاریهای حزب بعث عراق و نیز جاسوسی آنان برای صدام علیه ملت مسلمان ما، و با توجه به ارتباط آنان با استکبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تاکنون، کسانی که در زندانهای سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری می‌کنند محارب و محکوم به اعدام می‌باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رأی اکثریت آقایان حجه الاسلام نیری دامت افاضه (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده‌ای از وزارت اطلاعات می‌باشد، اگرچه احتیاط در اجماع است، و همینطور در زندانهای مراکز استان کشور رأی اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده وزارت اطلاعات لازم‌الاتباع می‌باشد. رحم بر محاربین ساده‌اندیشی است، قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است، امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمائید، آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند ”اشداء الکفار“ باشند. تردید در مسایل قضائی اسلام انقلابی نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهدا می‌باشد. والسلام.

روح‌الله‌الموسوی‌الخمینی

این نامه تاریخ هم ندارد اما در پشت آن آقای حاج احمدآقا نوشته است:

پدر بزرگوار حضرت امام مدظله‌العالی

پس از عرض سلام، آیت‌الله موسوی اردبیلی در مورد حکم اخیر حضرتعالی درباره منافقین ابهاماتی داشته‌اند که تلفنی در سه سؤال مطرح کردند:

۱- آیا این حکم مربوط به آنهاست که در زندانها بوده‌اند و محاکمه شده‌اند و محکوم به اعدام گشته‌اند ولی تغییر موضع نداده‌اند و هنوز هم حکم در مورد آنها اجرا نشده است، یا آنهایی که حتی محاکمه هم نشده‌اند محکوم به اعدامند؟

۲- آیا منافقین که محکوم به زندان محدود شده‌اند و مقداری از زندانشان را هم کشیده‌اند ولی بر موضع نفاق می‌باشند محکوم به اعدام می‌باشند؟

۳- در مورد رسیدگی به وضع منافقین آیا پرونده‌های منافقینی که در شهرستانهایی که خود استقلال قضائی دارند و تابع مرکز استان نیستند باید به مرکز استان ارسال گردد یا خود می‌توانند مستقلاً عمل کنند؟

فرزند شما، احمد

زیر این نامه نوشته شده:

بسمه‌تعالی

در تمام موارد فوق هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است، سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید. در مورد رسیدگی به وضع پرونده‌ها در هر صورت که حکم سریع‌تر اجرا گردد همان مورد نظر است. روح‌الله‌الموسوی‌الخمینی

بعد من به آیت‌الله موسوی اردبیلی که آن زمان رئیس شورای عالی قضائی بودند پیغام دادم: ”مگر قاضیهای شما اینها را به پنج یا ده سال زندان محکوم نکرده‌اند! مگر شما مسئول نبودید! آن وقت تلفنی به حاج احمدآقا می‌گویی که اینها را مثلاً در کاشان اعدام کنند یا در اصفهان؟! شما خودت می‌رفتی با امام صحبت می‌کردی که کسی مثلاً مدتی در زندان است و به پنج سال زندان محکوم شده و روحش هم از عملیات منافقین خبردار نبوده چطور ما او را اعدام کنیم؟! مگر اینکه جرم تازه‌ای مرتکب شده باشد که براساس آن جرم او را محاکمه کنیم.“

بالاخره مدتی ملاقاتهای زندانیان را تعطیل کردند و برحسب گفته متصدیان با استناد به این نامه حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر زندانی - تردید از من است - از زن و مرد را در کشور اعدام کردند.

حتی افرادی که نماز می خواندند، روزه می گرفتند. طرف را می آوردند به او می گفتند بگو غلط کردم. او هم به شخصیتش برمی خورد نمی گفت. می گفتند پس تو سر موضع هستی و او را اعدام می کردند! در همین قم یکی از مسئولین قضائی آمد پیش من و از مسئول اطلاعات قم گله می کرد که می گوید تند تند اینها را بکشیم از شرشان راحت شویم، من می گویم آخر پرونده های اینها را بررسی کنیم یک تجدیدنظری در حکم اینها بکنیم، می گوید حکم اینها را امام صادر کرده ما فقط باید تشخیص موضوع بدهیم، به بعضی افراد می گویند تو سر موضعی؟! او هم نمی داند که قضیه از چه قرار است می گوید بله، فوری او را می برند اعدام می کنند“

چند روز بعد هم یکی از قضات خوزستان به نام حجه الاسلام آقای محمدحسین احمدی، پسر آیت الله آقای شیخ علی اصغر احمدی شاهرودی آمد پیش من. خیلی ناراحت بود می گفت: ”در آنجا تند تند دارند اعدام می کنند، به یک شکلی نظر اکثریت درست می کنند، خوب تشخیص نمی دهند، اینها از عملیات منافقین ناراحت هستند و افتاده اند به جان زندانیان“. من عین مطالب ایشان را نیز در نامه ای بدین شکل برای امام منعکس کردم:

پیوست شماره ۱۵۴: نامه مجدداً به امام خمینی در این مورد، مورخه ۶۷/۵/۱۳  
بسم الله الرحمن الرحيم  
محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی  
مدظله العالی

پس از سلام و تحیت، پیرو نامه مورخه ۶۷/۵/۹ برای رفع مسئولیت شرعی از خود به عرض می رسانم سه روز قبل قاضی شرع یکی از استانهای کشور که مرد مورد اعتمادی می باشد با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان حضرت تعالی به قم آمده بود و می گفت: مسئول اطلاعات یا دادستان - تردید از من است - از یکی از زندانیان برای تشخیص اینکه سر موضع است یا نه پرسید: تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت آری. پرسید حاضری مصاحبه کنی؟ گفت آری. پرسید حاضری برای جنگ عراق به جبهه بروی؟ گفت آری. پرسید حاضری روی مین بروی؟ گفت مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند! وانگهی از من تازه مسلمان نباید تا این حد انتظار داشت. گفت معلوم می شود تو هنوز سر موضعی و با او معامله سر موضع انجام داد. و این قاضی شرع می گفت من هرچه اصرار کردم پس ملاک اتفاق آراء باشد نه اکثریت، پذیرفته نشد و نقش اساسی را همه جا مسئول اطلاعات دارد و دیگران عملاً تحت تأثیر می باشند. حصر تعالی ملاحظه فرمائید که چه کسی با چه دیدی مسئول اجرای فرمان

مهم حضرت تعالی که به دماء هزاران نفر مربوط است می باشند.  
والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته -  
۶۷/۵/۱۳ - حسینعلی منتظری

این نامه دوم من راجع به این موضوع بود. بعد من دیدم آنها دارند کارشان را ادامه می دهند، اول محرم شد. من آقای نیری که قاضی شرع اوین و آقای اشراقی که دادستان بود و آقای رئیسی معاون دادستان و آقای پورمحمدی که نماینده اطلاعات بود را خواستم و گفتم الان محرم است حداقل در محرم از اعدامها دست نگه دارید. آقای نیری گفت: ”ما تا الان هفتصد و پنجاه نفر را در تهران اعدام کرده ایم، دویست نفر را هم به عنوان سر موضع از بقیه جدا کرده ایم کلک اینها را هم بکنیم بعد هرچه بفرمائید و!“ من بسیار ناراحت شدم.

”بالاخره این مطالب را من برایشان خواندم بعد یک نسخه از آن را هم به آنها دادم و شفاهی به آنها گفتم: ”الان دهه محرم است، یک مقدار دست نگه دارید، بعد به آنها گفتم: ”اگر امام هم اصرار دارند شما یک عده از آنها را که در زندان شیطنت می کنند و تبلیغ و فعالیت دارند مجدداً با روش صحیح بازجویی کنید و آنها را درست محاکمه کنید و پس از محاکمه اگر محکوم به اعدام شدند اعدامشان کنید. در این صورت لااقل کسی نمی گوید کسی را که به پنج سال زندان محکوم شده است جمهوری اسلامی اعدام کرده است.“ و طبیعی بود که این مسایل به آقای ری شهری واحمدآقا منتقل می شد و آنها از این برخوردها و بازخواستهای من نارحت بودند. بالاخره در آن جریان طبق گزارشهایی که به من دادند حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر را اعدام کردند.

یادم هست آقای اسلامی که دادستان انقلاب فارس بود یک پرونده ای را آورده بود پیش من مربوط به دختری که می خواسته اند او را اعدام کنند. می گفت من با اعدام او مخالف بودم اما با اکثریت آراء او را اعدام کردند. در این پرونده، دختر قبل از اعدامش وصیت کرده بود و خطاب به پدر و مادرش گفته بود: طوری نیست این پیش آمدها هست شما نسبت به انقلاب بدبین نباشید، قرآن و نهج البلاغه را بخوانید و ، که خود آقای اسلامی از اعدام شدن او خیلی متأثر بود. حجه الاسلام آقای حسینعلی انصاری که نماینده من در زندانها بود می گفت شش یا هفت برادر بودند که اینها نماز می خواندند، روزه می گرفتند، خیلی هم متعبد بودند و می گفتند ما با منافقین هم مخالف شده ایم. اما به اینها می گویند باید مصاحبه کنید، اینها می گویند ما حاضر نیستیم مصاحبه کنیم، ما

حاضریم چیز بنویسیم ولی مصاحبه تلویزیونی نمی کنیم این برای ما شکست است. و اینها را به این بهانه گفتند که سر موضع هستند و پنج یا شش نفر آنان را اعدام کردند و فقط یک نفر از آنان را که فلج شده بود باقی گذاشتند. به این شکل کار می شد.

بالاخره این جریان گذشت. بعد از مدتی یک نامه دیگری از امام گرفتند برای افراد غیرمذهبی که در زندان بودند. در آن زمان حدود پانصد نفر غیرمذهبی و کمونیست در زندان بودند. هدف آنها این بود که با این نامه کلک آنها را هم بکنند و به اصطلاح از شرشان راحت بشوند.

اتفاقاً این نامه به دست آقای خامنه ای رسیده بود، آن زمان ایشان رئیس جمهور بود. به دنبال مراجعه خانواده های آنان، ایشان با متصدیان صحبت کرده بود که این چه کاری است که می خواهید بکنید، دست نگه دارید. بعد ایشان آمد قم پیش من با عصبانیت گفت: ”از امام یک چنین نامه ای گرفته اند و می خواهند اینها را تند تند اعدام کنند.“ گفتم: ”چطور شما الان برای کمونیستها به این فکر افتاده اید؟ چرا راجع به نامه ایشان در رابطه با اعدام منافقین چیزی نگفتید؟“ گفتند: ”مگر امام برای مذهبیها هم چیزی نوشته؟!“ گفتم: ”پس شما کجای قضیه هستید، دو روز بعد از نوشته شدن، آن نامه به دست من رسید و این همه مسایل گذشته است، شما که رئیس جمهور این مملکت هستید چطور خبر ندارید؟!“ حالا من نمی دانم ایشان آیا واقعاً خبر نداشت یا پیش من این صحبتها را می کرد.

پیوست شماره ۱۵۶: نامه آقای سیداحمد خمینی در پاسخ به نامه مورخه ۶۷/۵/۱۳  
آیت الله العظمی منتظری

بسمه تعالی  
حضرت آیت الله العظمی آقای منتظری دامت برکاته

پس از عرض سلام، حضرت امام فرمودند: نامه دوم جنابعالی موجب تعجب شد، شما فرد مذکور را بگوئید بیاید تهران تا مسایلتش را بگوید و مطمئن باشید و باشد که مسئله محرمانه می ماند. شما که می دانید من نمی خواهم سر سوزنی به بیگناهی ظلم شود ولی دید شما در مورد ضدانقلاب و بخصوص منافقین را قبول ندارم، مسئولیت شرعی حکم مورد بحث با من است جنابعالی نگران نباشید. خداوند شر منافقیت را از سر همه کوتاه فرماید.

۶۷/۵/۱۵ ارادتمند احمد خمینی

## یک سال از

## خاموشی احمد شاملو

## گذشت

یک سال پیش در سوم مرداد ۱۳۷۹، احمد شاملو، اندیشمند، نویسنده و شاعر بزرگ معاصر ایران چشم از جهان فرو بست. شاملو با بیش از نیم قرن فعالیت اجتماعی - مطبوعاتی و فرهنگی پر بار خود در زمره بزرگان فرهنگ و ادب ایران جاودانه گردید. آزادخواهی، انساندوستی و دفاع شجاعانه شاملو از ارزشهای انسانی و ترقیخواهانه مرز نمی‌شناخت و نفوذ کلامش پیام آور مقاومت و ایستادگی در تاریک‌ترین شبهای سیاه استبداد حاکم بر کشور ما بوده و خواهد بود. شاملو (الف بامداد)، در یکی از آخرین مجموعه‌های شعر خود به نام "حدیث بی‌قراری ماهان" قطعاتی دارد در وصف جایگاه رفیع انسان و انسانیت. گویی سروده‌ای است در وصف خود او. در یکمین سالگشت خاموشی‌اش یادش را با ذکر شعر "در آستانه" گرامی می‌داریم.

باید استاد و فرود آمد  
بر آستان دری که کوبه ندارد،  
چرا که اگر بگاه آمده باشی دربان به  
انتظار توست و اگر بیگاه،  
به در کوفتنت پاسخی نمی‌آید.

کوتاه است در،  
پس آن به که فروتن باشی.

آئینه‌یی نیک‌پرداخته توانی بود آنجا  
تا آراستگی را  
پیش از درآمدن

در خود نظری کنی  
هرچند که غلغله آن سوی در زاده باور  
توست نه انبوهی مهمانان،  
که آنجا تو را  
کسی به انتظار نیست.

که آنجا

جنبش، شاید

اما جنبه‌ای در کار نیست:

نه ارواح نه اشباح نه قدیسان کافورینه  
به کف

نه عفريتان آتشین‌گوسر

نه شیطان بهتان خورده با کلاه بوقی  
منگوله‌دارش

نه ملغمه بی قانون مطلقهای متنافی. -  
تنها تو  
آنجا  
موجودیت مطلق،

موجودیت محض

چرا که در غیاب خود ادامه می‌یابی

و غیابت حضور قاطع اعجاز است.

گذارت از آستانه ناگزیر

فروچکیدن قطره قطراتی است

نامتناهی ظلمات.

"- دریغا

ای کاش ای کاش

قضاوتی در کار در کار در کار

می‌بود!"

شاید اگر تو توان شنفتن بود

پژواک آواز فروچکیدن خود را در تالار

خاموش کهکشانهای بی خورشید

چون هرست آوار دریغ

می‌شنیدی:

"- کاش کی کاش کی

داوری داوری داوری

در کار در کار در کار در کار "

اما داوری آن سوی در نشسته است،

بی ردای شوم قاضیان،

ذاتش درایت و انصاف

هیأتش زمان، -

و خاطرات تا جاودان جاویدان در تکرار

ادوار داوری خواهد شد.

بدرود!

بدرود! (چنین گوید بامداد شاعر):

رقصان می‌گذرم از آستانه اجبار

شادمانه و شاکر.

از بیرون به درون آمدم:

از منظر

به نظاره به ناظر. -

نه به هیأت گیاهی نه به هیأت پروانه‌ای

نه به هیأت سنگی نه به هیأت اقیانوسی،

-

من به هیأت "ما" زاده شدم

به هیأت پرشکوه انسان

تا در بهار گیاه به تماشای رنگین کمان

پروانه بنشینم

غرور کوه را دریابم و هیبت دریا را

بشنوم

تا شریطه خود را بشناسم و جهان را به

قدر همت و فرصت خویش معنا دهم

که کارستانی از این دست از توان درخت  
و پرنده و صخره و آبشار بیرون است.

انسان زاده شدن تجسد وظیفه بود:

توان دوست داشتن و دوست داشته  
شدن

توان شنفتن

توان دیدن و گفتن

توان اندهگین و شادمان شدن

توان خندیدن به وسعت دل،

توان گریستن از سویدای جان

توان گردن به غرور برافراشتن در ارتفاع

شکوه‌ناک فروتنی

توان جلیل به دوش بردن بار امانت

و توان غمناک تحمل تنهایی

تنهایی

تنهایی

تنهایی‌ی عریان.

انسان

دشواری وظیفه است.

دستان بسته‌ام آزاد نبود تا هر چشم‌انداز

را به جان دربرکشم

هر نغمه و هر چشمه و هر پرنده

هر بدر کامل و هر پگاه دیگر

هر قله و هر درخت و هر انسان دیگر را.

رخصت زیستن را دست بسته دهان بسته

گذشتم دست و دهان بسته گذشتم.

و منظر جهان را

تنها

از رخنه تنگ چشمی‌ی حصار شرارت

دیدیم و اکنون

آنک در کوتاه بی کوبه در برابر و

آنک اشارت دربان منتظر! -

دالان تنگی را که درنوشته‌ام

به وداع

فراپشت می‌نگرم:

فرصت کوتاه بود و سفر جانکاه بود

اما یگانه بود و هیچ کم نداشت.

به جان منت پذیرم و حق گزارم!

(چنین گفت بامداد خسته.)

۷۱/۸/۲۹

× = برگرفته از کتاب شناختنامه

احمد شاملو نوشته جواد مجابی

## ماجرای یک عکس تاریخی

برگزاری نمایشگاه عکسی در پاریس، در ماههای ژوئیه و اوت سال جاری، گوشه‌ای دیگر از جنایات جمهوری اسلامی و سیاست سانسور آن را، باری دیگر، آشکار ساخت و بحث و جدلی را در محافل هنری و مطبوعاتی فرانسه پدید آورد.

این نمایشگاه که زیر عنوان "نگاههای پاریسی، ایران: انقلابی در عکاسی" و توسط شهرداری پاریس، شرکت برق فرانسه و با حمایت برخی دیگر از مؤسسات دولتی و خصوصی فرانسوی، در سالن "الکترا" برگزار شده است، دربرگیرنده مجموعه وسیع و متنوعی از عکسها و ویدئوهایی است که در ایران بعد از انقلاب، توسط چهل و پنج نفر از هنرمندان و خبرنگاران عکاس تهیه شده است. ظاهراً قرار است این مجموعه در اکتبر آینده نیز در محل "موزه هنرهای معاصر" در تهران به نمایش گذاشته شود.

اما آنچه از همان آغاز تدارک و برگزاری این نمایشگاه، موجب بروز اختلاف نظر و بحث گردید، در اساس، مسئله گنجاندن و یا حذف و سانسور یک قطعه عکس در آن بود.

و این قطعه عکس، همان عکس تاریخی است که یکی از صحنه‌های تکان‌دهنده و دهشتناک اعدام مبارزان خلق کرد در تابستان ۱۳۵۸، در سنج را نشان می‌دهد. در همان هنگام، این عکس در سطحی وسیع در داخل کشور پخش گردیده و به عنوان نمادی از خشونت و سرکوبگری رژیم تازه به قدرت رسیده، شناخته شد. این عکس، در همان سال (۱۹۷۹)، برنده جایزه معروف "پولیتزر" گردیده و در سطح بین‌المللی نیز، بطور گسترده‌ای، چاپ شد، هرچند که عکاس آن ناشناخته بوده و هنوز هم ناشناس باقی مانده است. روزنامه "لوموند"، طی گزارشی در شماره ۱۲ ژوئیه خود، ضمن اشاره به تاریخچه این عکس، بحث و جدل پیرامون حذف آن از نمایشگاه مذکور را نیز منتشر کرد.

دو برادر عکاس هنرمند، رضا دقتی و منوچهر دقتی، که آثارشان از شهرت بین‌المللی برخوردار است و اکنون، در تبعید، در پاریس زندگی می‌کنند، از جمله دعوت‌شدگان به شرکت در این نمایشگاه بودند. این دو، ضمن موافقت با شرکت، پیشنهاد می‌کنند که عکس معروف اعدام در سنج هم، به عنوان تصویری از چهره ایران پس از انقلاب، در نمایشگاه گنجانده شود. اما با وجود اصرار آنها در مورد "اهمیت تاریخی - هنری - خبری" این عکس، مسئولان نمایشگاه از پذیرفتن آن خودداری می‌کنند. علاوه براین، عکسی از صحنه به دارآویختن در ملاء عام، که منوچهر دقتی در

سال ۱۳۵۹ در تهران برداشته است نیز مورد قبول واقع نشده و حذف می‌شود. با آغاز کار نمایشگاه، همان طور که رضا دقتی در مصاحبه "لوموند" می‌گوید، معلوم می‌شود که رژیم جمهوری اسلامی در پشت سر این حذف و سانسورها بوده است. چنان که سفیر این رژیم در پاریس نیز در مراسم افتتاحیه حضور می‌یابد و معلوم می‌شود که شرکت "هواپیمایی ملی ایران" و چند نهاد دیگر دولتی نیز از جمله تأمین‌کنندگان مالی این نمایشگاه بوده‌اند. مسئول اصلی نمایشگاه در گفتگو با "لوموند" ضمن تکذیب اعمال "هرگونه فشار از جانب ایران"، در عین حال اعتراف می‌کند که "من نمی‌خواهم عکاسی خبری را به صورت خام و خشن نشان بدهم، بلکه می‌خواهم عکاسها، عکسهایی را که به لحاظ استتیک زیبا هستند به نمایش بگذارم".

در اعتراض به رفتار برگزارکنندگان نمایشگاه، رضا و منوچهر دقتی با ارسال نامه و صدور اطلاعیه‌ای در ۲ ژوئیه، این نمایشگاه را ترک می‌کنند. در این اطلاعیه، پس از شرح ماوقع، گفته شده است: "به نام آزادی اندیشه، آزادی سخن، آزادی قلم و برای احترام به حیثیت انسانی و حقوق بشر، برای مخالفت با تبلیغات جمهوری اسلامی ایران در همه عرصه‌ها، ما تصمیم گرفتیم که با توجه به احساس مسئولیت نسبت به وجدان خبرنگاری خویش، به اعتراض، این نمایشگاه را ترک کنیم و به همکاری خود با این نمایشگاه پایان دهیم. ما بدین وسیله



اعلام می‌کنیم که عکسهای ما باید بلافاصله از نمایشگاه خارج شود و نام و عکسهای ما از کاتالوگ ویژه نمایشگاه حذف گردد. اما مسئولان نمایشگاه تاکنون از خارج کردن عکسهای آنها امتناع نموده و برای انجام این کار ادعای خسارت کرده‌اند.

### حمله به کردستان

پیش از پرداختن به چگونگی تهیه و انتشار این عکس، لازم است اشاره‌ای به اوضاع سیاسی و نظامی حاکم بر منطقه کردستان در تابستان ۱۳۵۸ بشود، خاصه که ماجرای اخیر این عکس تقریباً همزمان است با سالگرد نخستین دور اعدام‌های جمعی در کردستان.

رژیم تازه به دوران رسیده مذهبی، در تلاش برای تحکیم موقعیت و قدرت خویش به هر شیوه و وسیله ممکن، و به دنبال صدور فرمان جهاد خمینی در اواخر مرداد ۱۳۵۸، تهاجم گسترده‌ای را علیه مردم کردستان آغاز کرد. اما قبل از شروع این حمله، و به منظور زمینه‌سازی آن، تعطیل تعداد زیادی از روزنامه‌ها (از جمله آیندگان) و اشغال و بستن دفاتر علنی سازمانها و جریان‌های سیاسی (و از جمله سازمان فدائی) در تهران انجام گرفته و متقابلاً تبلیغات عوام‌فریبانه و تحریک‌کننده شخص خمینی و

کردستان، در آن مقطع، در دست سرتیپ ولی فلاحی بود. علاوه بر اینها، صادق خلخالی نیز از سوی خمینی اعزام شده بود که کار کردستان را یکسره کند. هرچند که در آن مرحله، رژیم اسلامی به همه اهداف خود نرسیده و ناگزیر از عقب نشینی و مذاکره با "هیأت نمایندگی خلق کرد" در پائیز همان سال شد، ولی علاوه بر انبوه کشته‌شدگان و درگیریهای نظامی، دهها تن از مبارزان و جوانان کرد، که بعضاً هیچ وابستگی سیاسی و سازمانی هم نداشتند، توسط خلخال جلال و همدستان وی به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. در فاصله روزهای ۲۸ مرداد و ۱۰ شهریور ۱۳۵۸، دستکم هشتاد نفر فقط در شهرهای پاوه، سنندج، کرمانشاه، میروان و سقز اعدام شدند. قتل عام اهالی روستای "قارنا" و اعدامهای صورت گرفته در مهاباد، نقد، و در این مقطع، شمار جانباختگان را دوچندان می‌سازد.

عکسی که اعدام یازده نفر را در فرودگاه شهر سنندج نشان می‌دهد، به احتمال زیاد، در روز ۳۰ یا ۳۱ مرداد ۱۳۵۸ برداشته شده است. حکم اعدام اینان، شب قبل از آن به وسیله "حاکم شرع" خلخالی، در یک دادگاه نمایشی چند دقیقه‌ای صادر شده است. چنان که هیچ کدام از آنها در درگیریهای نظامی



راديو و تلویزیون رژیم، با عناوینی از قبیل این که "زنان ما را به گروگان بردند!" و "پادگانها در آستانه خلع سلاح است!" به اوج خود رسیده بود.

حمله به کردستان در ۲۸ مردادماه از ناحیه پاوه آغاز شد و سپس، به سرعت، سنندج، میروان، سقز، کرمانشاه، و را در برگرفت. سرکردگی تهاجم نیروهای غیرارتشی را مصطفی چمران برعهده داشت که دستجات زیادی را از مناطق مختلف بسیج کرده و به کردستان گسیل داشته بود. فرماندهی عملیات نظامی ارتشیان در

در جریان یک دعوی خیابانی، دستش زخمی شده و به بیمارستان انتقال می‌یابد. بعداً دستگیر شده و به "دادگاه شرع" و از آنجا به جوخه اعدام برده می‌شود. ۲ - امجد مبصری، از هواداران کومه‌له ۳ - جمیل یخچالی، هوادار سازمان فدائی، که سه روز قبل از اعدام در خارج شهر سنندج دستگیر شده بود. ۴ - احسن ناهید (نفر اول از سمت چپ که پایش گچ گرفته شده و روی زمین خوابانده شده است)، هوادار سازمان فدائی، که همراه با جمیل یخچالی دستگیر شده ولی مبادرت به فرار می‌کند و در اثر تیراندازی پایش زخمی شده و گچ گرفته می‌شود. وی را نیز روی برانکار دادگاه بیمارستان به "دادگاه شرع" و سپس به مقابل جوخه اعدام می‌برند. ۵ - شهریار ناهید (برادر احسن)، هوادار سازمان فدائی. ۶ - درویش عیسی پیرولی، اهل دیواندره، سانديچ فروش در سنندج، که فردی غیرسیاسی بوده و تنها به بهانه داشتن یک قبضه "کلت"، دستگیر و اعدام شده است. ۷ - یدالله فولادی، هوادار کومه‌له. ۸ - عطاءالله زندی، دارای گرایش چپ بوده اما به هیچ سازمانی تعلق نداشته است. ۹ - سامان پرتوی، گرایش چپ داشته ولی هوادار سازمان سیاسی خاصی نبوده است. ۱۰ - نیازمند، سرهنگ ارتش در رژیم گذشته. ۱۱ - (ناشناخته)، که گفته می‌شود قاچاقچی بوده و توسط خلخالی اعدام شده است. این دسته از اعدامیها گنجانده شده است.

### انتشار گسترده

عکس برداری از جوخه اعدام فرودگاه سنندج، در واقع، از شش زاویه مختلف انجام گرفته است که تقریباً تمامی واقعیت این صحنه تکان‌دهنده (و از جمله خالی کردن تیر خلاص بر سر اعدامیها به وسیله یکی از جلادان) را به روشنی نشان می‌دهد. عکس معروف، یکی از آن شش تاست.

این عکس، برای اولین بار، در صفحه اول روزنامه "اطلاعات" (۱۰ شهریور ۱۳۵۸) به چاپ می‌رسد که خشم شدید خمینی و اخطار به مسئولان این روزنامه را (که در آن هنگام زیر کنترل عوامل خود رژیم قرار گرفته بود) موجب می‌شود تا بعد از آن، از این "ناپرهیزی"ها نکنند. در همان ایام، گروهی از فعالین چپ که در جنب جریان فدائی فعالیت می‌کردند، نسخه‌هایی از این شش عکس را، از طریق واسطه‌ای، از عکاس آنها به دست آورده و در اختیار سازمان می‌گذارند. سازمان فدائی آنها را، به صورت ویژه‌نامه، در مقیاسی وسیع چاپ و پخش می‌کند، علاوه بر آن که نشریه "کار" هم برخی از آنها را، به مناسبت‌های مختلف، به چاپ می‌رساند. برخی سازمانهای سیاسی دیگر هم بقیه در صفحه ۲۶

آن مقطع مشارکت نداشته و ترکیب آنها نیز بسیار ناهمگون بوده است. این نیز بیانگر آنست که این احکام، اساساً به منظور انتقامجویی و یا ایجاد جو رعب و وحشت در شهر صادر گشته است. مشخصات این یازده تن به قرار زیر است:

۱ - ناصر سلیمی (نفر اول از سمت راست که یک دستش باندپیچی شده است)، کارمند اداره بهداشت سنندج که دارای گرایش چپ بوده ولی به هیچ سازمان سیاسی وابستگی نداشته است. دو روز پیش از اعدام، در پی اعتراض به رفتار پاسداران

## درگذشت

## دکتر امیرحسین آریان‌پور

دکتر امیرحسین آریان‌پور، استاد فلسفه، روانشناسی و جامعه‌شناسی دانشگاه تهران روز ۸ مردادماه در سن ۷۷ سالگی در بیمارستان آسیا، در تهران چشم از جهان فرو بست. وی از چندی پیش به بیماری دستگاه گوارش مبتلا بوده و از حدود ده روز پیش از آن در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان آسیا بستری بود.

دکتر آریان‌پور، برای غالب روشنفکران، دانشگاهیان و بویژه فعالین چپ، در ایران، چهره شناخته‌شده‌ای بود. کمتر کسی را از دو نسل روشنفکران ایرانی می‌توان یافت که به کارهای آریان‌پور مراجعه نکرده و بویژه در زمینه جامعه‌شناسی کنایی از وی خواننده باشد.

امیرحسین آریان‌پور در دهه ۱۳۲۰ در رشته‌های دانشگاهی علوم اجتماعی، علوم سیاسی، فلسفه، علوم تربیتی، ادبیات انگلیسی و فارسی به تحصیل پرداخت. برای ادامه تحصیل به دانشگاه آمریکایی بیروت و سپس برای اخذ دکترا به دانشگاه پرینستون در آمریکا رفت. در سال ۱۳۳۱، قبل از اخذ دکترا از آمریکا اخراج شد. وی به زبانهای آلمانی، فرانسوی و انگلیسی تسلط داشت و با زبانهای عربی، لایتن و ایران باستان آشنا بود.

آریان‌پور نقش برجسته‌ای در گسترش مبانی و مفاهیم جامعه‌شناسی، فلسفه و روانشناسی در ایران ایفا کرد. تسلط وی به چند زبان، این امکان را به دست داد تا صدها معادل فارسی برای واژه‌های این رشته‌ها ارائه دهد. کار بزرگ وی که حاصل پنجاه سال تحقیق است، فرهنگ تفصیلی چهارزبانه‌ای است که بطور عمده واژه‌های مربوط به حوزه فلسفه و علوم اجتماعی را در برمی‌گیرد.

داریوش آشوری در مصاحبه‌ای با رادیو بی.بی.سی. در این باره می‌گوید: "در زمینه جامعه‌شناسی البته نقش مهمی که بازی کرد و اهمیت دارد، همین مسئله معادل‌گذاری و وضع اصطلاحات بود که شاید بیش از هر کسی در نسل گذشته، یعنی نسل پیش از من، در این زمینه کار کرد."

آریان‌پور همچون بسیاری از روشنفکران زمانه خود، به سوسیالیسم اعتقاد داشت و تا پایان عمر بر این اعتقاد خود باقی ماند. نگاه وی به جهان و مقولات اجتماعی نیز از این دیدگاه وی نشأت می‌گرفت. همین اعتقاد راسخ به مارکسیسم و کاربرد آن در کارهای تحقیقاتی‌اش، عامل اصلی درگیری دائمی وی با حکومت‌های وقت بود.

در سال ۱۳۲۹ از دانشگاه ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ از مؤسسه علوم اداری دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ از دانشسرایعالی، ۱۳۴۴ از سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی و دانشکده ادبیات دانشگاه ملی و در سال ۱۳۴۷ از مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران اخراج شد. نهایتاً، تنها جایی که به وی اجازه تدریس دادند، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران بود. در آنجا نیز وی به اشاعه افکار خود و مقابله با فضای استبدادزده و دیکتاتورمآب جامعه و محیط‌های علمی - آموزشی پرداخت. در سال ۱۳۵۵ از این دانشکده نیز اخراج شد. در سالهای حکومت جمهوری اسلامی نیز هرگز اجازه تدریس نیافت.

آریان‌پور در کنار کارهای پژوهشی، استاد برجسته‌ای نیز بود. کلاسهای درس وی همیشه پر بود و غالباً دانشجویان دیگر کلاسها نیز در سر کلاس درس وی حاضر می‌شدند. خونگرم و خوش صحبت بود. جوانان را درک می‌کرد و به خوبی با روحیه جستجوگر آنان آشنا بود. می‌کوشید تا پاسخی برای سؤالات آنها داشته باشد. داریوش آشوری در این باره می‌گوید: "به هر حال چهره کاریزماتیک بود. مرد خوش سخنی بود. معلم خیلی علاقمندی بود و خیلی شاگردهایش را در سر کلاس گرم می‌کرد."

برخی از تألیفات مهم وی عبارتند از: در آستانه رستاخیز، جامعه‌شناسی هنر، آئین پژوهش، سیر فلسفه در ایران (ترجمه)، فرویدیسیم و عرفان، زمینه جامعه‌شناسی (ترجمه)

دو اثر معروف وی زمینه جامعه‌شناسی، و جامعه‌شناسی هنر بارها تجدید چاپ شد. دکتر امیرحسین آریان‌پور جستجوگری خستگی‌ناپذیر بود. تا آخرین روزهای زندگی از کار دست نکشید و آنگاه که به شدت بیمار

شد، به کمک دیگران به کار ادامه داد. خانم آذر آریان‌پور، خواهر وی، در مصاحبه‌ای با رادیو بی.بی.سی. می‌گوید: "با اینکه بیماری بدنش را به کلی از کار انداخته بود، با دست معیوب برای فرهنگ جامعه‌شناسی، که شاید نیم قرن روی آن کار می‌کرد و هنوز تمام نشده بود، کار می‌کرد و یک گروهی هم پهلویش نشسته بودند و چون خودش دیگر نمی‌توانست بنویسد، می‌گفت و آنها می‌نوشتند و یا توی کامپیوتر می‌گذاشتند."

## بیانیه کانون نویسندگان ایران درباره درگذشت امیرحسین آریان‌پور

دکتر امیرحسین آریان‌پور جامعه‌شناس، فیلسوف و پژوهنده برجسته درگذشت.

آریان‌پور از نخستین دوره فعالیت دانشگاهی و فرهنگی خود تا سال ۵۷ در بخش گسترده‌ای از روشنفکران، دانشگاهیان و دانشجویان تأثیری بیچون و چرا داشت و نسل کاملی از فعالان عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی هرگز خاطرۀ آثاری چون "در آستانه رستاخیز"، "زمینه جامعه‌شناسی"، "جامعه‌شناسی هنر"، و "را از یاد نمی‌برند".

آریان‌پور از نخستین پایه‌گذاران جامعه‌شناسی علمی و مدرن در ایران و از معتقدان به فرهنگ پیشرو، متعهد و مردم‌گرا بود. آریان‌پور در بیست ساله اخیر به دلایل روشن خاموش بود، اجازه نشر نوشته‌هایش را نمی‌یافت و حق تدریس نداشت. از این رو نسل جدید، مانند بسیاری از موارد دیگر، کمتر با آثار او آشنایی دارد.

کانون نویسندگان ایران ضایعه درگذشت این دانشی‌مرد درد دیده را به مردم، دانشگاهیان، دانشجویان، خانواده محترم آریان‌پور و همه دانش و هنر و آزادی تسلیت می‌گوید و در مجلس بزرگداشت او در کنار خانواده و دوستانش خواهد بود.

پنجشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۸۰

## آقای حجاریان توجه‌گری هم حدی دارد

محمد اعظمی

آقای سعید حجاریان در پیام تلفنی خود به مناسبت یادمان دومین سالگرد فاجعه دانشگاه تبریز، در بیستم تیرماه امسال، دو موج اول مهاجرت را متهم به بیعلاقگی به میهن خود نمود. این اظهارنظر سنجیده با واکنش برخی از افراد در خارج از کشور مواجه گردید. به دنبال این قضیه، ایشان در مطلبی که در روزنامه نروژ به چاپ رسید، در صدد توجیه نظر خود برآمد و از اساس آن پیام مجدداً دفاع نمود.

آقای حجاریان در این دفاعیه به جای اینکه به نقش حکومت جمهوری اسلامی به عنوان عامل اصلی این مهاجرت بپردازد، قربانیان سرکوب را به باد انتقاد گرفته است. او می‌نویسد: «اولین موج مهاجرت از ماهها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و تقریباً از فردای ۱۷ شهریور خونین سال ۵۷ آغاز گردید که تا ماههای نخستین پس از پیروزی استمرار یافت. در جریان این مهاجرت سلطنت‌طلبان و کسانی که بیش از هر کس نفع خود را در دوام آن رژیم استبدادی می‌دیدند «وطن» خود را در داخل چمدانهای خود تعبیه نموده و در آن سوی قاره‌ها برای خود «وطنی تازه» یافتند. من به عنوان جوانی که در آن ایام در کنار مردم انقلابی میهن خود در انقلاب و سرنگونی رژیم سلطنتی شرکت نمودم هرگز نمی‌توانم تأسفی درباره «محصولات فرعی» این مبارزه مشروع و مردمی داشته باشم اگر پیام من بقایای همین جماعت را دل‌آزرده کرده من چیزی برای عذرخواهی ندارم.»

این واقعیتی است که بخشی از مهاجرین موج اول، از نیروهای اصلی حکومت شاه بودند. البته برخلاف نظر آقای حجاریان، این گروه نه در جریان انقلاب، که مدتها پیش از آن، پولها و سرمایه‌هاشان را از کشور خارج کرده و به بانکهای خارجی سپرده بودند. اکثریت مهاجرین این دور اما، از هواداران سلطنت، اقلیت‌های مذهبی، برخی از سرمایه‌داران و تعدادی از اندیشمندان که دخالت‌های خودسرانه حاکمان اسلامی، امنیتشان را به خطر انداخته بود، تشکیل می‌شد. این مجموعه نه تنها پولهایشان را نتوانستند در چمدانها «تعبیه» کنند، بلکه تمامی زندگی و دارائی خود را رها کردند تا جانشان را از مهلکه بیرون کشانند. بخش دیگر که شامل اقلیت‌های مذهبی می‌شد اکثراً پول و سرمایه چندانی نداشتند تا در چمدانی «تعبیه» کنند. اینان جرمشان اعتقاد به آئینی دیگر بود. همین مسئله امنیتشان را به خطر

انداخته و برای نجات جان، مجبور به ترک کشور شدند. آیا اگر حاکمان تازه به قدرت رسیده، در ابتدای انقلاب با مخالفین خود مثل حکومت نیکاراگوئه و افریقای جنوبی رفتار می‌کردند، مهاجرت اول دامن‌اش تا به این حد وسیع می‌شد؟ آقای حجاریان بجای نقد روش سرکوبگرانه حکومت، طلبکارانه سرکوب شده‌ها را شماتت می‌کند و انتظار دارد که اینان در کشور می‌مانند تا مثل سایر کسانی که امکان مهاجرت پیدا نکردند، از زیر تیغ بگذرند.

آقای حجاریان می‌گوید: «من به عنوان جوانی که در آن ایام در کنار مردم انقلابی میهن خود در انقلاب و سرنگونی رژیم سلطنتی شرکت نمودم هرگز نمی‌توانم تأسفی درباره «محصولات فرعی» این مبارزه مشروع و مردمی داشته باشم.»

آقای حجاریان! آیا این مهاجرت‌ها که در اثر شیوه‌های سرکوبگرانه حکومت پدیدار شد «محصولات فرعی انقلاب» است؟ و این جای تأسف ندارد؟ من به عنوان کسی که همراه بسیاری از خویشان و یارانم سالها در رژیم شاه زندانی بوده‌ام و به غیرانسانی‌ترین شکلی زیر فشار و شکنجه قرار داشته‌ام، بسیار متأسفم که در مقطع انقلاب، قاطعانه از حقوق انسانی همین سلطنت‌طلبها دفاع نکردم و شیوه‌های سرکوبگرانه حکومت جدید را محکوم نکردم.

توجهات آقای حجاریان در مورد موج دوم مهاجرت بسیار وسیعتر است و خلاف‌گوئی‌شان ابعاد گسترده‌تری دارد. او در این باره می‌گوید: «در موج بعدی مهاجرت کسانی این آب و خاک را ترک کردند که در ایدئولوژیهای انترناسیونالیستی خود مقوله «وطن» را همچون بسیاری از مقولات دیگر نظیر حقوق بشر و دموکراسی جزو مقولات «بورژوازی» ارزیابی می‌کردند. در این میان کسانی بودند که از همان واپسین روزهای بهار شصت، آشوبگری و غائله‌آفرینی‌های خیابانی و غیرخیابانی را سازمان داده و با هدر دادن انرژیهای یک نسل، تحقق پروژه اصلاحات را به تأخیر افکندند. بطور مشخص مقصود جماعت موسوم به مجاهدین خلق است که همچون هنگی فارسی‌زبان از ارتش تجاوزگر عراق در زمان جنگ عمل کردند.»

اینهمه سفسطه برای فریب دادن کیست؟ فرض کنیم حرفهای آقای حجاریان در مورد ایدئولوژی انترناسیونالیستی مجاهدین درست باشد و این جریان مقوله وطن را هم بورژوازی بداند. بسیار خوب، این چه ربطی به مهاجرت دارد؟ چرا تا قبل از سال ۶۰ که هنوز حکومت وحشیانه به آزادیها هجوم نیاورده بود، مجاهدین درد اخلاقی کشور بودند. چرا مهاجرت مجاهدین پس از سال ۶۰ شروع شد؟

آقای حجاریان! مجاهدین حقوق بشر را بورژوازی می‌دانستند، شما که ظاهراً چنین نمی‌اندیشید چرا در آن مقطع که حکومت مورد دفاعتان روزانه صدها نفر را بدون محاکمه به جوخه اعدام می‌سپرد و آنرا با افتخار در روزنامه اعلام می‌نمود حرفی نمی‌زدید؟ شما حتی امروز هم دم بر نمی‌آوردید و بدتر اینکه آنرا لاپوشانی و توجیه می‌کنید. کجای قوانین حقوق بشر، تجاوز به دختران باکره را قبل از اعدام مجاز شمرده است؟ شکنجه‌های وحشیانه جزو کدام بند حقوق بشر است؟ اینکه شیوه مبارزه مجاهدین در آن مقطع ماجراجویانه بود، نمی‌تواند اقدامات سرکوبگرانه و غیرانسانی حکومت جمهوری اسلامی را توجیه کند. اساساً در مقابل این سرکوبگرها بود که شیوه‌های ماجراجویانه مجاهدین توانست میدان پیدا کند. واقعیت این است که در آن مقطع، مجاهدین خلق تمایلی به آغاز درگیری نداشتند. اینان پس از درگذشت آیت‌الله طالقانی تقاضا داشتند که آیت‌الله خمینی نقش پدر را برای این جریان بپذیرد. او نپذیرفت. حتی مجاهدین مبارزه مردم در کردستان و ترکمن صحرا را به صورت علنی مورد انتقاد قرار می‌دادند. فریبکاری است اگر آنها را آغازکننده درگیری معرفی کنیم. اما به فرض که بپذیریم که آنها درگیری را آغاز کردند و به قول شما «آشوبگری و غائله‌آفرینی‌های خیابانی و غیرخیابانی را سازمان» داده‌اند. آیا باید هوادار سیزده ساله آنها وحشیانه شکنجه و به جوخه اعدام سپرده شود؟ هموطنان بهائی و یهودی ما چرا دستگیر می‌شدند؟ صدها بهائی به چه جرمی اعدام شدند؟ آیا آنها هم «آشوبگری» کرده بودند؟

آقای حجاریان توجهات خود را چنین ادامه می‌دهد: «و علاوه بر مجاهدین خلق، گروههای دیگری هم در موج دوم مهاجرت جای می‌گیرند که با حرکت از نقطه عزیمت انترناسیونالیسم پرولتری، مقوله وطن و تمامیت ارضی را جزء امور روبنائی و بورژوازی می‌دانستند.» و سپس برای نمونه از «حزب کمونیست کارگری و بقایای غائله‌آفرینان امل و کردستان» نام برده است.

از آنجا که بحث حول مهاجرت است از وارد شدن به مقوله انترناسیونالیسم پرولتری و رابطه‌اش با میهن‌پرستی، در می‌گذرم و فرض را بر درستی فرمایشات نادقیق آقای حجاریان می‌گذارم. سؤال این است تا پیش از سرکوب، چرا مدافعین انترناسیونالیسم پرولتری تن به مهاجرت نمی‌دادند؟

آقای حجاریان از میان مجموعه نیروهای چپ و دموکراتی که در اثر سیاستهای سرکوبگرانه حکومت تن به

## نسبت به سرنوشت زندانیان سیاسی هشیار باشیم!

محمد اعظمی

در جمهوری اسلامی که تمامی تجارب سازمان امنیت شاه و اطلاعاتی که از طریق سرکوب به دست آورده است را یکجا در اختیار دارد، دسیسه‌ها بسیار پیچیده‌تر شده است. در بسیاری از موارد شایعه محکومیت اعدام و یا حتی اجرای حکم اعدام توسط خود حکومت پخش می‌شود. هدف اینگونه شایعات، مطلع گشتن از واکنش مردم در قبال حکم و یا کسب اطلاعات جدیدی برای مجازات زندانی است.

یکی از دسیسه‌های بسیار پیچیده رژیم این است که برخی حدسیات خود را به عنوان اطلاعات قطعی در مورد زندانی، با مهارت به بیرون درز می‌دهد. کافی است این حدسیات توسط وابستگان به زندانی مورد تأیید قرار گیرد تا زندانی را وادار به اعتراف روی کارهای کرده و نکرده خود کنند.

اطلاعاتی که در مورد سعید شاه‌قلعه‌ای در اطلاعیه کانون زندانیانی سیاسی درج شده است، یعنی وابستگی به مجاهدین خلق و عملیات نظامی در خاک ایران و صدور حکم اعدام و اجرای آن در هفته‌های آینده، چه بسا، سرخ اولیه‌اش در دست خود حکومت باشد. اساساً چنین اطلاعاتی از کجا به دست آمده است؟ اگر از درون زندان جمهوری اسلامی به بیرون درز کرده حداقل می‌توانست به عنوان اتهاماتی که جمهوری اسلامی به او وارد کرده مورد تأیید قرار گیرد.

اهمیت دارد که این کانون و دیگر تشکلهای مدافع حقوق زندانیان و سازمانهای سیاسی به این امر هوشیارانه برخورد کرده و از دادن اطلاعات، ولو اینکه صد در صد هم محرز باشد، اجتناب کنند. همچنین جا دارد که رسانه‌های عمومی نیز در انعکاس اینگونه اطلاعات حساسیت و هوشیاری لازم را به کار گیرند.

امروز رژیم جمهوری اسلامی با اعمال شکنجه، زندانیان را وادار به اعترافات علیه خودش می‌کند. صرف اعتراف زندانی، بویژه در زیر شکنجه، هیچ دلیلی بر صحت آن نیست. این، حتی در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز با صراحت قید شده است.

اخیراً کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) طی اطلاعیه‌ای خبر صدور حکم اعدام یک زندانی سیاسی را منتشر کرده است. در این اطلاعیه که سایت انترنتی "برای آزادی" نیز آنرا منعکس کرده، چنین آمده است: "جمهوری اسلامی سعید شاه‌قلعه‌ای را که حدود سی سال دارد و در اهواز زندانی است به اعدام محکوم کرد. حکم اعدام این زندانی سیاسی قرار است در هفته‌های آینده به اجرا درآید. سعید شاه‌قلعه‌ای دارای تابعیت هلند بوده و در این کشور با مجاهدین خلق آشنا شد و سپس به هواداری این سازمان پرداخت. در حدود یک سال پیش به عراق رفت و در دو عملیات نظامی در خاک ایران شرکت کرد که در جریان عملیات دوم دستگیر شد"

شکی نیست که این کانون، هدفش دفاع از سعید شاه‌قلعه‌ای بوده و برای اعمال فشار به جمهوری اسلامی به منظور لغو حکم اعدام او چنین اطلاعیه‌ای صادر کرده است. اما خارج از نیت نویسندگان آن، چنین موضعی، نه تنها بار سعید شاه‌قلعه‌ای‌ها را سبک نمی‌کند، که آواری است سنگین بر دوششان و می‌تواند به عنوان مستمسکی برای تشدید فشار به آنها، به کار گرفته شود. دادن اطلاعات در مورد هویت و فعالیت‌های کسی که در زندان است، اقدام نابخردانه و غیرمسئولانه‌ای است که در انطباق با منافع زندانبانان قرار دارد و حاصل بی تجربگی است.

اساساً در حکومت‌های مستبد که با شکنجه و اعدام برجایند، برای گرفتن اعتراف از زندانی، علاوه بر شکنجه و فشار، می‌کوشند با انواع دسیسه‌ها، اطلاعات خود را از طریق دیگران تکمیل کند. برای نمونه در جمهوری اسلامی یکی از دختران زندانی که او را نشناخته بودند، پس از اعلامیه سازمانی که زندانی عضو آن بود، هویتش کشف گردید. یا در زمان شاه و نمود می‌شد که زندانی کشته شده است تا نیروهای سیاسی حوزه اطلاعات او را دست نخورده برجای گذارند و در مواردی هم حیلۀ آنها مؤثر واقع می‌شد و به ضربات جدیدی می‌انجامید.

مهاجرت داده‌اند گویا فقط با حزب کمونیست کارگری آشناست که چند سالی پیشتر از تولدش در خارج نمی‌گذرد و در مقطع موج دوم مهاجرت هنوز متولد نشده بود.

اینکه چپها مقوله وطن را روبنا بدانند یا نه، آنرا بورژوازی ارزیابی کنند یا پرولتری، هیچ ارتباطی با مهاجرت ندارد. ولی اگر آقای حجاریان می‌خواهد ایرادگیری و خلاف‌گویی کند، عرصه مناسبی را انتخاب نکرده است. چون هر ایرادی به نیروهای چپ وارد باشد، در میهن‌پرستی و عشق آنها به مردم سرزمینشان نمی‌توان شک کرد. این خاص چپهای ایران نیست. بزرگترین حماسه‌ها را در مقابل فاشیسم هیتلری، مردم اتحاد شوروی آفریدند. حزب کمونیست فرانسه به همت سازمان دادن مقاومت دلیرانه‌اش در مقابل فاشیسم، هنوز که هنوز است در یاد و خاطره مردم فرانسه جای ویژه‌ای دارد. خاطره تحسین برانگیز مقاومت دلیرانه مردم ویتنام، به رهبری چپها، در مقابل آمریکا، هنوز در لابلای نشریات و روزنامه‌های همین جمهوری اسلامی موج می‌زند. نمونه در این زمینه بسیار است. کافی است عمدی برای تحریف در کار نباشد.

و اما کلام آخر. چگونه است که آقای حجاریان فساد گسترده مالی و چپاول ثروت ملی ایران توسط مافیای قدرت اقتصادی و سیاسی هیأت مؤتلفه و شرکا، مقامات بالای بوروکراسی دولتی، آخوندها و آقازاده‌ها را نادیده می‌گیرد؟ چه کسانی به جز حلقه حاکمان و اطرافیان‌شان بی‌علاقگی به این زاد و بوم را سرلوحه شعارها و اقداماتشان قرار دادند و جیبهای گشاد و لباده‌های تزویر و ریاکاری‌شان را از ثروت ملی ایران پر کردند؟

آیا این نیست که آرامش فعال آقای حجاریان مستلزم سکوت در برابر این چپاولگرها و حمله به مهاجرین است؟ و اساساً چرا آقای حجاریان در پیام به دانشجویان تبریز، بجای تأکید بر ضرورت پیگیری و مجازات عاملین و آمرین حوادث دانشگاه، به مهاجرین موج اول و دوم حمله می‌کنند؟ واقعیت این است که امروز گسترش و تشدید سرکوب و سرخوردگی بسیاری از جوانان از تحقق اصلاحات در زمینه آزادی و امنیت اجتماعی موجب موج جدیدی از مهاجرت شده است. حال، بجای پاسخگویی به این معضل واقعی، به مهاجرین موج اول و دوم بیست سال پیش پرخاش می‌شود تا ضعف و تسلیم امروز در مقابل محافظه‌کاران پنهان بماند.



## “کسی به فکر ما نیست”

### نامه اول

حدود دو سال است که در ترکیه خود را به UN معرفی کرده‌ام و همچنان بلاتکلیف می‌باشم. اکنون از پلیس شهرم مرخصی گرفته و رفته‌ام آنکارا که به UN مراجعه کنم و جویای وضعیت خود شوم. در پارکی نشسته‌ام. ناامیدانه به این مسئله فکر می‌کنم که آیا موفق می‌شوم امروز جوابی از UN بگیرم. و در همین فکرم، که مردی ایرانی سلام و احوالپرسی می‌کند و کنارم می‌نشیند.

به او می‌گویم از کجا متوجه شدی ایرانی هستم؟ در جوابم می‌گوید از روی قیافه‌ات و، چون دیدم چهره‌ات نگران است.

می‌پرسد اینجا چکار می‌کنی؟ من صادقانه می‌گویم دانشجو هستم و حدود دو سال است که از ایران متواری شده‌ام و اینجا، بلاتکلیف، مثل اکثر ایرانیهای دیگر روزگار می‌گذرانم.

در مورد اوضاع ایران و مسئله انتخابات در ایران از او می‌پرسم (هرچند از طریق اخبار رادیوها و نشریه اتحاد کار تقریباً اطلاعاتی دارم). می‌گوید واقعیت این است که حدود ۱۵ میلیون نفر آگاهانه در انتخابات شرکت نکردند و خاتمی هم ۷۷٪ آراء را به خود اختصاص داد و جناح دیگر نیز با معرفی ۹ کاندیدا، بدتر از گذشته رسوا شد. ولی واقعیت این است که خاتمی نیز آخوندی می‌باشد که همین قانون اساسی را قبول دارد و برای جمهوری اسلامی آبرو می‌خرد.

از او می‌پرسم وضع اقتصادی مردم چگونه است؟ جواب می‌دهد: شرایط طوری است که هر کس بتواند نان روزانه خانواده‌اش را تأمین کند آدم هنرمندیست. الان اوضاع طوری است که بعضی از ارگانهای دولتی هم گاهی تا دو ماه حقوق کارکنان خود را پرداخت نمی‌کنند. فساد و اعتیاد به مواد مخدر بیداد می‌کند. الان در جاهایی از تهران زنان به خاطر گذران زندگی در جاهای خاصی می‌ایستند و مورد استفاده قرار می‌گیرند و کسی هم کاری ندارد. رواج فحشاء گسترده شده است. بیکاری درد بزرگ جامعه می‌باشد و هیچ دولت‌مردی هم به این مسئله فکر نمی‌کند. جنگ جناحها برای غارت بیشتر می‌باشد و اکنون در همه جا مردم عصیان و اعتراض خود را نشان می‌دهند. کارگران اعتصاب می‌کنند و بخشی

از آنها اعتراضشان به خاطر عدم پرداخت دستمزد می‌باشد. مبارزات سایر اقشار جامعه فعال می‌باشد. زندانها دوباره پر شده است از نیروی معترض و سیاسی، و اینکه بخش عظیم دستگیریه‌ها در بین دانشجویان می‌باشد.

راجع به نیروهای خارج از او سؤال می‌کنم. جواب می‌دهد، متأسفانه نمود عینی در مبارزات داخل ایران ندارند و شاید به همین خاطر است که حرکات اعتراضی مردم علیه رژیم خودجوش و پراکنده می‌باشد. اخباری که در ایران راجع به ایرانیان خارج

از کشور می‌شنوم خیلی متأثرکننده است، چون هنوز به جای جبهه واحد علیه حکومت، پراکنده‌کاری می‌کنند و وحدت و انسجام فکری با هم ندارند.

می‌پرسم برای گردش به ترکیه آمده‌ای؟ لیخند زده و می‌گوید به این خاطر آمده‌ام، ولی قصدم چیز دیگری هم می‌باشد. ادامه می‌دهد: واقعیت این است که در ایران هیچکس به امید آینده زندگی نمی‌کند. من وضع بدی ندارم و شغل خوبی هم دارم، موقعیت اجتماعی قابل احترامی دارم، ولی هرچه فکر می‌کنم سرنوشتی برای بچه‌هایم نمی‌بینم. برای آمریکا و کانادا درخواست ویزا کرده‌ام. تا ببینم چه می‌شود. من برایش از وضع ایرانیان خارج از کشور می‌گویم؛ چند فرهنگی کودکان و امکان ناموفق بودن آنها. کلی با هم در این زمینه صحبت می‌کنیم. مردد می‌شود و می‌گوید یکاش همسر هم این مسایل را قبول می‌کرد.

با ناامیدی می‌پرسد به نظر شما اگر بگذارم بچه‌هایم تحصیلات دانشگاهی را تمام کنند و بعد به خارج برویم چطور است؟ در جوابش می‌گویم تا آن زمان شاید بساط این حکومت برچیده شود و همه برای آبادسازی ایران به وطن برگردند و از این گذشته، شاید شرایط خیلی تغییر کند. چرا از اکنون به آن زمان فکر می‌کنی. وی می‌گوید این واقعیتی است که جمهوری اسلامی برای ما رقم زده است. از هم جدا می‌شویم. او در فکر آینده خود و همسر و فرزندان و من در این فکر که چگونه بتوانم امروز از UN جوابی بگیرم.

ترکیه، ۲۷/۶/۲۰۰۱

### نامه دوم

حتماً شنیده‌اید که چند هفته پیش حدود ۵۰۰ نفر از پناهجویان ایرانی و عراقی، برای رسیدن به خواسته‌های خود مجبور شدند در مقابل دفتر UN در وان ترکیه دست به تجمع بزنند و خواهان ملاقات با آقای میرزاحسین خان، مسئول دفتر سازمان ملل در امور پناهندگان در ترکیه شوند. و اینکه آقای میرزاحسین خان حاضر به دیدار آنها نشد!

در ادامه، پناهندگان مجبور به تهیه قطعنامه‌ای شده و قطعنامه مزبور را به این دفتر ارائه نمودند. البته این خواستها و طرح مشکلات مدتهاست که از طرف پناهندگان مطرح می‌شود اما پاسخی به همراه نداشته است.

احداث کنسولگری ایران در شهر وان ترکیه، که حدود دو ماهی از آن می‌گذرد، در بین پناهنده‌های ایرانی در این شهر

ایجاد رعب و وحشت نموده است و چیزی که این شایعات را رو به واقعیت می‌برد، انتقال پناهندگان به شهرهای دیگر می‌باشد که به صورت بیسابقه‌ای انجام می‌گیرد. قبلاً تنها پناهندگانی که برای رفتن به کشور سوم از طرف UN قبولی می‌گرفتند از طرف وزارت کشور ترکیه از شهر وان انتقال داده می‌شدند. اما در حال حاضر هستند کسانی که پرونده آنها هنوز وضعیت مشخصی ندارد و انتقال داده شده‌اند. لازم به ذکر است که در بین این پناهندگان حدود هزار نفر از ایرانیانی هستند که در عراق پناهنده بوده‌اند و قبلاً از UN عراق پناهندگی آنها پذیرفته شده است و چون کشور ثالثی آنها را نپذیرفته است، بار دیگر جان خود را به خطر انداخته‌اند و با آمدن به ترکیه در صدد عبور از این کشور می‌باشند و این در حالیست که حدود شش تا هفت سال از پناهندگی برخی از آنها می‌گذرد.

واقعاً با کمی تأمل روی این مسئله می‌توان وضعیت مالی و جسمی و روحی فردی را که شش یا هفت سال در عراق و ترکیه پناهنده بوده را تصور کرد. اکثر این افراد از طرف UN حتی با این که پناهندگیشان پذیرفته شده است حقوق دریافت نمی‌کنند. چرا؟ چون در مصاحبه مالی رد شده‌اند و یا اصلاً مصاحبه مالی نشده‌اند.

این پناهندگان و پناهندگانی دیگر بدون اینکه وضعیت مالی آنها در نظر گرفته شود به شهر دیگری تقسیم می‌شوند، نگران از خبر احداث کنسولگری ایران در وان و راحت شدن از شهر مرزی و از طرف دیگر، نداشتن پول جهت رفتن به شهر جدید آنها مطمئن هستند که در شهر جدید دچار مشکل مالی خواهند شد. اما چون واقعاً کسی به فکر یک پناهنده نیست و امکان بروز هرگونه خطری می‌باشد، باز ترجیح آنها به تحمل سختیهای فراوان و رفتن به شهر جدید می‌باشد. به عنوان مثال در یکی از شهرهای اطراف آنکارا که به تازگی پناهنده‌پذیر شده و به جز گرانی سخن دیگری به پناهندگان ندارد، خوشامدگویی به پناهندگان که از شهر وان آمده بودند و در میان آنها زن و بچه کوچک هم بود، چند شبانه روز را در کنار ترمینال شهر و ساختمان

نیمه‌سازی که در همان اطراف بود گذراندند، در وضعیت بسیار بدی.

ترکیه، ۲۰۰۱/۷/۱۸

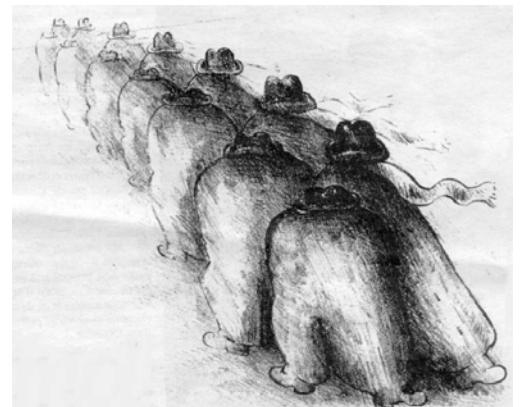
---

آنچه در نامه‌های یکی از دوستان پناهنده ذکر گردید، تنها گوشه‌ای است از درد و رنج هزاران پناهنده ایرانی که از حدود سه سال پیش خروج آنها از کشور آغاز گردیده است و به موج سوم پناهندگی معروف شده‌اند.

اخبار مربوط به شرایط سخت اردوگاههای پناهندگی و یا فاجعه غرق شدن آوارگانی که بر کشتیها در صدد رساندن خود به استرالیا، یونان و برخی دیگر از کشورهای غربی می‌رسد، نشان از عمق حرمان و ناامیدی بخشی از مردم ماست که برای نجات از فشارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، بویژه بی چشم‌اندازی نسبت به آینده خود و فرزندانشان، تمام دارایی خود را فروخته و با خراب کردن تمامی پلها به پشت سر خود و با قبول تمامی مصائب پیش روی، راهی کشورهای خارج می‌شوند.

اگر جمهوری اسلامی عامل اصلی این آوارگی و خانه خرابیست، و ناتوانی جناح موسوم به اصلاح‌طلب در وعده‌هایی که مبنی بر اصلاحات به مردم داده است، عامل تشدیدکننده این موج جدید مهاجرت گردیده است، سخت‌تر شدن شرایط پذیرش پناهندگی در کشورهای غربی و افت شدید فعالیت تشکلات سیاسی، دموکراتیک در امور مربوط به پناهندگان، به هیچوجه افق روشن‌تری را پیش روی این بخش از هم‌میهنان ما نمی‌گشاید.

بجاست این وضعیت جدید به جدیت مورد بررسی قرار گیرد و سازمانهای چپ، دموکراتیک و ترقیخواه، با احساس مسئولیت تمام، به یاری آنها بشتابند. استفاده از تجارب سالهای گذشته، جمع‌آوری امکانات، سازماندهی ارتباطات در میان تشکلات پناهندگی، مراجعه به سازمانهای خارجی مدافع حقوق بشر، و بالاخره توضیح واقعیت کنونی ایران به افکار عمومی بین‌المللی، و اینکه علیرغم برخی مسافرتها عمدتاً توریستی به ایران، همچنان روند گریز از کشور وجه غالب شرایط اجتماعی حاکم بر ایران می‌باشد، اقداماتی است که می‌باید مورد توجه قرار گیرد.



## جدال بر سر منابع نفتی

بقیه از صفحه ۱۰

به مدیران و مسئولان صنعت نفت و موجب "تشویش اذهان" خوانده و علیه این روزنامه شکایت کرد.

لکن آنچه از ورای این انتقادات و اتهامات متقابل، حداقل در یک مورد، آشکار می‌شود، رقابت شدید میان مؤسسات وابسته به جناحهای متخاصم برای دست‌اندازی به منابع نفتی کشور است. چه در مورد مناقصه فازهای ۶ و ۷ و ۸ طرح "پارس جنوبی"، علاوه بر شرکت "پترو پارس"، شرکت "سابین" هم متقاضی بوده، و در نهایت، این فازها به "پترو پارس" داده شد و سر "سابین" در این مورد بی کلاه مانده است. شرکت "سابین" هم، به همان شیوه "پترو پارس"، توسط "سازمان صنایع دفاع کشور" (ساصد) و "بنیاد مستضعفان و جانبازان" ایجاد شده و تحت کنترل دار و دسته خامنه‌ای قرار دارد. باید یادآور شد که خود "بنیاد مستضعفان" از سالها پیش در کار خرید و فروش و دلالتی نفت وارد شده است و دعوای جاری در مورد ورود به بخش تولید و بهره‌برداری، و مآلاً کسب کنترل منابع نفتی است.

ایجاد شرکت داخلی و سپس واگذاری بخشی از طرح واگذار شده به کمپانی خارجی به آن شرکت (که "پترو پارس" و "سابین"، از جمله، با همین نیت تشکیل شده‌اند)، و با تأسیس شرکتی در خارج و سپس مشارکت در مناقصه‌های بین‌المللی نفت ایران به صورت مستقیم و یا با مشارکت یک کمپانی خارجی، از جمله شگردهایی هستند که به منظور دور زدن محدودیتها و موانع قانونی (که مالکیت و کنترل افراد یا بخش خصوصی بر منابع نفتی را رسماً منع می‌کند) به کار گرفته می‌شوند. پیداست که در اینجا بحث بر سر تأسیس شرکت در خارج و یا شرکت خارجی در داخل، فی نفسه، نیست که امروزه، به همراه جهانی شدن اقتصاد، در غالب مناطق جهان به روندی جاری تبدیل شده است. سخن بر شیوه‌هایی است که جناحهای رقیب حکومتی برای به دست گرفتن کنترل و مالکیت اقتصادی (و نه لزوماً حقوقی) ثروتها و داراییهای ملی در پیش گرفته‌اند، بدون آن که رسماً و الزاماً بحثی از خصوصی‌سازی منابع نفتی به میان آورده باشند. بحث پیرامون مضمون و شرایط قراردادهای محرمانه "بیع متقابل" با کمپانیهای بین‌المللی و تأثیرات آنها بر اقتصاد کشور، خود موضوع دیگریست که پرداختن بدان فرصت دیگری می‌طلبد.

بقیه از صفحه ۲۱

## ماجرای یک عکس تاریخی

این عکسها را وسیعاً منتشر می‌سازند. به طوری که، تا آن هنگام که هنوز سلطه رژیم ارتجاعی حاکم بر همه جا و همه مناطق کامل نشده بود، نسخه‌های قاپ شده و یا پوسترهایی از این عکسها، بر در و دیوار بعضی از شهرها و روستاها به چشم می‌خورد. ولی پس از سرکوبگریهای وحشیانه و تسلط رژیم، طبعاً، انتشار و نمایش علنی اینگونه عکسها هم در داخل کاملاً ممنوع گردیده و نسخه‌های موجود هم نابود و یا به صندوقچه خاطرات سپرده شدند.

اما از همان آغاز انتشار عکسها در شهریور ۱۳۵۸، "نگاتیف‌های آنها راهی به خارج یافته و، چنان که روزنامه "لوموند" نوشته است حدود ۲۰۰۰ بار در مطبوعات و نشریات مختلف بین‌المللی چاپ و منتشر شدند. به رغم همه تلاشهای جمهوری اسلامی برای از بین بردن آثار جنایات خود، این سند کم‌نظیر به حیات خود ادامه داده و پس از بیست و دو سال، چنان که گفته شد، موجب بحث و جدل تازه‌ای در مطبوعات و محافل هنری فرانسه گردید.

پدیدآورنده این عکسهای استثنائی، تاکنون، ناشناخته باقی مانده است. ولی همانطور که رضا دقتی در گفتگو با "لوموند" اشاره کرده است، رژیم حاکم عکاس دیگری را به جای وی دستگیر و اعدام کرد. محمود آبخوران، سرپاز وظیفه و عکاس آماتوری بود که عکسهای دیگری از صحنه‌های اعدام گرفته ولی هیچ وقت آنها را منتشر نکرده بود. در جریان جنگ ایران و عراق، در سال ۱۳۵۹، او به وسیله یکی از پاسداران رژیم، شناسایی، بازداشت و تیرباران شد.

عکس تاریخی صحنه اعدام مبارزان کرد در فرودگاه سنندج، به منزله نماد و نموداری از فهرست طولانی اعدامها و کشتارهای سیاسی در اقصا نقاط ایران و سند گویایی از جنایات بیشمار رژیم جمهوری اسلامی است. اما، در عین حال، این عکس یسار آن اعدامیها و همه جانباختگان راه آزادی و عدالت در این سرزمین را برای همیشه زنده نگاه خواهد داشت.

## کنفرانس سران هشت کشور "گ ۸"

دستگیری را به دنبال داشت، اما در "یوتوبوری" و "جنوا" شلیک گلوله پاسخ به اعتراض بود. این نیز هنوز کافی نیست و سرکوب باید سیستماتیک‌تر پیش برود. وزرای داخل کشورهای اروپایی از ایجاد کمیسیون مشترک برای تقابل با مخالفین سیاستهای خود سخن می‌گویند.

اجلاس "گ ۸" در جنوا، بعد از دیکتاتوریه‌ها در پرتغال، یونان و اسپانیا در دهه هفتاد که حضور نظامیان را در اروپای غربی نشان می‌داد، تکرار گردید. "برلوسکونی" نفوفاشیست از مبارزه علیه فقر به عنوان محوری‌ترین دستور کار اجلاس سخن می‌گوید. موضوعی چنین جدی و مهم قرار است که توسط بوجود آوردندگانش با آن مبارزه شود! ادعایی بسیار مسخره که جز به بازی گرفتن مردم معنای دیگری ندارد.

آژانس خبرگزاری "آیندی مدیا" صبح روز ۲۲ ژوئیه خبری را روی تلکسها می‌فرستد که مروری بر خلاصه‌ای از آن، گوشه‌هایی از اقدامات سرکوبگرانه پلیس، نیروهای امنیتی و لباس سیاه‌پوشان پلیس را نشان می‌دهد.

نیروهای پلیس با محاصره ساختمان محل بیتوته بخشی از تظاهرکنندگان و استقرار خبرنگاران، و مسدود کردن تمام راههای ورودی و خروجی ساختمان و خیابانهای اطراف، یورش وحشیانه خود را به محل آغاز می‌نمایند. هشتاد نفر که در محل خوابیده بودند مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفته و تمامی وسایل و امکانات خبرنگارها نابود می‌گردد. سی ماشین آمبولانس مستقرشده در محل، مجروحین را که روی برانکاردار از ساختمان بیرون آورده می‌شدند به بیمارستانها می‌رسانند. افراد یا در محل بازداشت می‌گردند و یا بعد از مداوای اولیه در بیمارستانها به قرارگاههای پلیس انتقال می‌یابند. نقض خشن حقوق بشر به بدترین وجه‌اش در تاریخ کوتاه جنبش نوپای اروپا علیه جهانی شدن سرمایه در "جنوا" اعمال می‌گردد. دستگیرشدگان در قرارگاههای پلیس مواجه با شعارهای هیستریک "زنده باد دوچه" می‌گردند که

کنفرانس سران کشورهای امپریالیستی مرتباً در شهرهای مختلف برگزار می‌شود. آیا نتایج این نشستها چیزی فراتر از سیاستهای رسمی و جاافتاده بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که سالهاست دنبال می‌گردد می‌باشد؟ آیا تمام راه چاره‌ها در جهت تقویت بازارهای جهانی، سرمایه‌گذاریهایی کلان، خصوصی‌سازیها و تقسیم بازارها میان امپریالیستها چیز تازه‌ای را طرح می‌کنند که تابحال بدان عمل نکرده‌اند. آیا این سیاستها که به بهای بیخانمانی و هرچه فقیرتر شدن اکثریت مردم، چه در کشورهای موسوم به جنوب و چه مردم کشورهای امپریالیستی تمام شده، نتیجه دیگری داشته است. آیا آنها فکر می‌کنند که حرف جدیدی برای گفتن دارند؟

اما آنچه در این میان تازگی دارد و از سیاست جدیدی پرده برمی‌دارد، برخورد دولتهای امپریالیستی به میلیونها معترض چنین سیاستهایی است. استراتژی سرکوب که در پس ماسکهای دموکرات‌منشانه با چماق و ماشینیهای آب‌پاش و گلوله‌های گاز اشک‌آور جریان داشت به استراتژی کشتار تبدیل شده است. بکارگیری اسلحه گرم و شلیک گلوله به سوی تظاهرکنندگان، شیوه جدیدیست که در کشورهای اروپایی به کار گرفته شده است. البته مورد ایرلند در این میان را باید مستثنی کرد. البته بعد از تظاهرات مخالفین برگزاری این کنفرانسها و نتایج آن در شهر "یوتوبوری" سوئد که چندین نفر به ضرب گلوله‌های پلیس مجروح گردیدند اقدام پلیس ایتالیا در سرکوبی تظاهرات در شهر "جنوا"ی ایتالیا، سیاست جدید را عریان کرد. "کارلو جیولیاتی" ۲۳ ساله، اهل جنوا، از فعالین چپ به ضرب دو گلوله که به سر و سینه‌اش اصابت کرده است فجیعانه زیر چرخهای ماشین پلیس به قتل می‌رسد و روز ۲۰ ژوئیه را در تاریخ جنبش اعتراضی جهانی علیه سرمایه را با یاد "کارلو" پیوند می‌زند.

حمله پلیس علیه تظاهرکنندگان و مخالفین سیاست امپریالیستیها در "یوتوبوری" چهره جدید خود را نمایاند و ماسکها در "جنوا" کاملاً برکنار زده شد. اگر تظاهرات مشابه در شهرهای آمستردام، کلن، نیزا، سیاتل و پراگ، مجروح شدن و

پلیسها موقع کتک زدن آنها فریاد می‌زنند. تمام فیلمهای گرفته شده از تظاهرات توسط خبرنگاران نابود می‌شود. لکه‌های خون در همه جای ساختمان به چشم می‌خورد. در کنار شوفاژها لکه‌های بزرگ خون نشان از کوبیدن سر بازداشتیها به لوله‌های شوفاژ می‌دهد. به اشغال در آوردن ساختمانی که مرکز استراحت تظاهرکنندگان بود در فیلمهای خبری پلیس به مرکز تهیه مواد آتش‌زا و بمبهای کوکتل مولوتف تبدیل می‌گردد. اتهاماتی دروغ و بیش‌رمانه که هیچکس آن را باور نمی‌کند. پلیس در طول چند روز تظاهرات تاکتیکیهای کثیفی را به کار می‌گیرد و با صحنه‌سازی خبر از بمب‌گذاری در مناطق مختلف می‌دهد. گروهی را ملبس به لباس سیاه کرده و داخل تظاهرکنندگان می‌فرستد. زن جوانی را به اتهام اینکه قصد داشته از منطقه ممنوعه عبور کند روز در سلول انفرادی نگاه داشته و مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد. دقیقاً تاکتیکیهایی که در دهه ۷۰ دولت وقت ایتالیا برای سرکوب تظاهرات به کار گرفته بود.

تمامی نیروهای شرکت‌کننده در این اعتراض گسترده که گروه‌بندیهای مختلفی را در خود جای می‌داد از سوی پلیس مورد حمله قرار می‌گیرند. یکی از هلیکوپترهای پلیس حتی قبل از شروع تظاهرات از بالا شرکت‌کنندگان را با گلوله‌های گاز اشک‌آور مورد حمله قرار می‌دهد و دهها نفر زخمی می‌گردند. حتی کسانی که در فرار از گازهای اشک‌آور به دریا پناه می‌برند به دست پاپیسها که در قایقهای مخصوص انتظارشان را می‌کشیدند می‌افتند و مضروب می‌گردند. یک جوان آلمانی اهل برلین که در اثر ضربات باتون دچار خونریزی مغزی شده در حالت کما با مرگ و زندگی دست و پنجه نرم می‌کند و

میلیونها انسان آزاده در اعتراض به این موج خشونت دست به تظاهرات می‌زنند. ارقام به صدها هزار نفر در هر تظاهرات می‌رسد. مردم یکصدا خواستار استعفای حکومت "برلوسکونی" نفوفاشیست می‌گردند. اعلام جرم علیه نیروهای سرکوبگر به یک خواست عمومی تبدیل شده است. و مبارزه همچنان ادامه دارد.

## همدردی با بازماندگان و خسارت دیدگان سیل استان گلستان

شماره ۸۸ مرداد ۱۳۸۰

اوت ۲۰۰۱

ETEHADE KAR  
AO 2001  
VOL 8. NO. 88

بها معادل :

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرسهای  
زیر از یکی از کشورهای خارج  
برای ما پست کنید:

تماس با روابط عمومی سازمان:

آدرس پستی (جدید):

ETEHADE

B. P. N 351

75625 PARIS CEDEX 13

FRANCE

شماره فاکس ۲۱۷۰۲۱۱۳۱۳۱۳۱-۴۹

شماره تلفن ۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

آدرس پستی الکترونیکی

postchi@noos.fr

آدرسهای سازمان در اروپا:

آدرس آلمان (جدید)

POSTFACH 290339

50525 KOLN

GERMANY

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505

RODELO KKA

0501 OSLO 5

NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا :

E.F.K.I.

P.O.BOX 38555

METROPOLITAN POSTAL

OUTLET

NORTH VANCOUVER,

B.C.

V7M 3N1

CANADA

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadefedaian.org

بنا به اخبار رسیده در نتیجه جاری شدن سیل در استان گلستان خسارات جانی و مالی سنگینی به اهالی این استان وارد شده است. طبق آخرین آمار منتشر شده تا کنون ۱۷۵ نفر کشته و بیش از ۱۳۵ نفر نیز مفقود شده اند و بیش از ۲۵ میلیارد تومان خسارت به اراضی کشاورزی و مجموعه بخش های مختلف استان وارد شده است. همچنین در جاجرود، گنبد، شاهرود، فیروز کوه و بجنورد نیز سیل خسارات جانی و مالی بسیاری به همراه داشته است. بنا به اخبار بسیاری از روستاهای منطقه هنوز در محاصره سیل قرار دارند و بدلیل تخریب راه های ارتباطی و بویژه پل های ارتباطی، امکان برقراری ارتباط زمینی با بسیاری از مناطق استان گلستان از بین رفته است. ما ضمن همدردی با مردم مناطق سیل زده، به بازماندگان جانباختگان این واقعه تسلیت گفته و از همه مردم دعوت می کنیم تا دست یاری به سوی آسیب دیدگان این حادثه دراز کنند.

هیئت اجرایی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۲ مرداد ۱۳۸۰ / ۱۳ اوت ۲۰۰۱

اطلاعیه

## از مبارزات کارگران شادان پور و جامکو حمایت کنیم

بیش از ۲۵۰ تن از کارگران شرکت شادان پور و جامکو در روز ۲۴ تیر در برابر مجلس شورای اسلامی تجمع کرده و خواستار رسیدگی نمایندگان مجلس به مشکلات خود شدند. کارگران پس از تجمع در مقابل مجلس، برای گفتگو با نمایندگان از نرده های مقابل مجلس عبور کردند که با صف نیروهای انتظامی مواجه شدند. فشار کارگران برای ورود به مجلس نهایتاً به درگیری با نیروهای انتظامی کشید. نیروهای انتظامی برای جلوگیری از ورود کارگران به مجلس تیراندازی هوائی کرده و با استفاده از گاز اشک آور و باتون سعی در پراکندن کارگران کردند. بنا به اخبار رسیده کارگران خشمگین بدون توجه به این تیراندازی ها همچنان برای ورود به مجلس فشار می آوردند. در نتیجه این درگیری ها تعدادی از کارگران مجروح شدند. از سوی مجلس علیرضا محبوب نماینده تهران و دبیر خانه کارگر در جمع کارگران حاضر شد و سعی کرد تا با وعده و وعید کارگران را آرام کند. ولی با مخالفت کارگران مواجه شد. در نهایت کارگران پس از حضور چند نماینده مجلس و وعده رسیدگی فوری به مشکلات آنها به تظاهرات خود خاتمه دادند. به گفته نماینده کارگران جامکو، بیش از یکسال است که کارگران این واحد تولیدی حقوق خود را دریافت نکرده اند. کارگران این کارخانه اکنون چندین ماه است که برای دریافت حقوق معوقه خود مبارزه می کنند و در آخرین اقدام خود، در روز ۶ خرداد در مقابل وزارت صنایع در تهران تجمع و خواستار پرداخت حقوق معوقه خود به مدت ده ماه شده بودند. که با دخالت نیروهای انتظامی و وعده مسئولین وزارت صنایع این تجمع خاتمه یافت.

کارگران کارخانه کفش شادان پور نیز بیش از شش ماه است که حقوق خود را دریافت نکرده اند. کارگران این کارخانه نیز چندین ماه است برای دریافت حقوق معوقه خود مبارزه می کنند و از جمله در تاریخ ۳ اردیبهشت با مسدود کردن جاده کرج در مقابل کارخانه، خواستار رسیدگی به خواسته های خود شدند. اکنون مدتهاست که کارگران ایران با تعویق در پرداخت دستمزدها و مزایا مواجه هستند. سرمایه داران و صاحبان صنایع با استفاده از بحران سیاسی - اقتصادی در ایران به بهانه های مختلف از پرداخت دستمزد کارگران شانه خالی می کنند. حاصل این شرایط فشار بیشتر بروضعیت معیشتی و زندگی میلیون ها کارگر و زحمتکش می باشد. حکومت جمهوری اسلامی نیز نه تنها قدمی در راه حمایت از کارگران بر نمی دارد بلکه با اعزام نیروی انتظامی، تظاهرات و اعتراضات آنها رابه خون کشیده و می کوشد تا صدای اعتراض کارگران را خفه کند.

تنها راه تامین حقوق اولیه کارگران و مقابله آن ها با سرکوب نیروهای انتظامی، همبستگی هر چه بیشتر کارگران در گسترش مبارزات شان و پشتیبانی از یکدیگر و جلب حمایت و پشتیبانی مردم از خواست های بحق شان است. برای موفقیت در این مبارزات، ایجاد سازمان های سراسری کارگری از اهمیت درجه اولی برخوردار است.

ما ضمن حمایت از خواسته های کارگران کارخانه کفش شادان پور و جامکو، بر ضرورت پشتیبانی گسترده آزادی خواهان و مبارزین انقلابی از مبارزات کارگران، که در راستای مبارزات آزادی خواهانه مردم بر علیه استبداد حاکم است، تاکید می کنیم.

هیئت اجرایی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۵ تیر ۱۳۸۰ / ۱۶ ژوئیه